

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190244

UNIVERSAL
LIBRARY

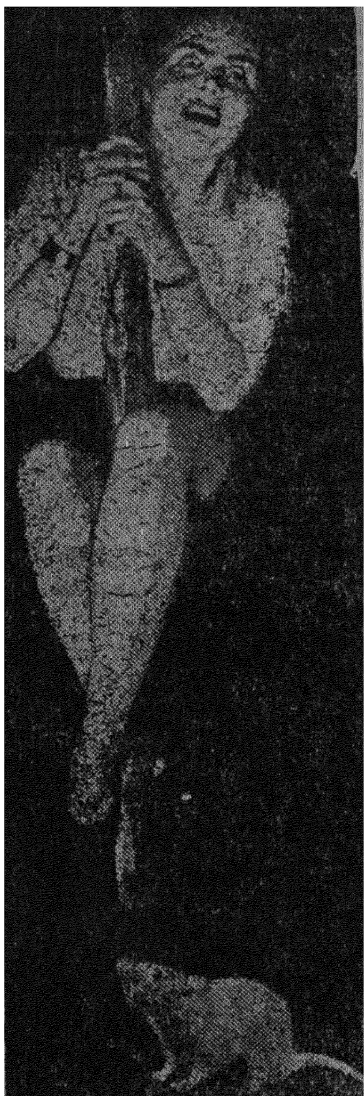
OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ع - ب / ۱۵۷۵۳ Accession No. ۱۶۶۰۳

Author بیہ، آندرن

Title عشق و سیمان در زن

This book should be returned on or before the date last marked below.



در زمان جنگ زنانی را
دیده ایم که آرامترین و
بیدغدغه‌ترین رفتار را هنگام
شدیدترین بمبارانها از خود
نشان داده‌اند و همین زنان
چند لحظه بعد با دیدن يك
«موش» يا يك عنكبوت
واقعاً وحشت زده شده‌اند...
نقل از متن کتاب

فهرست مندرجات

صفحه

۶

یادداشت مترجم

۹

مقدمه مؤلف

فصل اول

۱۳

مطالب کلی در باره هیجان

فصل دوم

۲۰

هیجان پذیری

فصل سوم

۲۹

هیجانهای جنسی قبل از بلوغ

۲۹

الف - هیجانها در جنین

۳۰

ب - هیجانها در دوره شیرخوارگی

۳۳

پ - هیجانها در کودکی

۳۶

ت - هیجان جنسی در دوره فقدان جاذبه

فصل چهارم

۳۸

هیجانهای جنسی هنگام بلوغ

فصل پنجم

۴۰

جیا

فصل ششم

۶۰

عشوه

فصل هفتم

۶۸

هیجانهای جنسی در دوران جاذبه و کیرندگی

فصل هشتم

۷۱

اعمال شبه جنسی

۷۱

الف - رقص (دانس)

۷۲

ب - فلرت (فلورت)

۷۵

پ - دوران نامزدی

صفحه

فصل نهم

- هیجانهای جنسی دردوران فعالیت تناسلی ۷۸
عوامل سازنده عشق ۷۸
الف- هیجان جنسی غریزی ۷۸
ب - هیجان محبت ۸۷

فصل دهم

- صورت های مختلف عشق ۹۱
عشق غریزی ۹۱

فصل یازدهم

- عشق نفسانی ۹۴

فصل دوازدهم

- عشق افسانه ای یا تخیلی ۱۰۰

فصل سیزدهم

- عشق روحانی یا عارفانه ۱۰۳

فصل چهاردهم

- بی ترتیبی ها و انحرافهای هیجانی جنسی ۱۱۳
الف- سرد مزاجی ۱۱۵
ب - میل مفرط به مناسبات جنسی ۱۱۸
پ - انحرافهای جنسی ۱۲۱

فصل پانزدهم

- هیجانهای جنسی دردخترمن ۱۲۸

فصل شانزدهم

- هیجانهای جنسی پس از بایستگی ۱۳۷

یادداشت مترجم

يك نظراجمالی بآنچه که از روزگاران پیش نسبت بخصائص روانی زنان گفته شده است نشان میدهد که بیشتر نویسندگان ، شاعران و سخن پردازان خواه و ناخواه از زن يك موجود تصویری و افسانه‌ئی ساخته و در باره این موجود « خیالی » بگفتگو و اظهار عقیده پرداخته اند .

این رویه امروز هم کم و بیش ادامه دارد ، یعنی با وجود بسط قوانین روانشناسی و مطالعات عمیقی که در امور نفسانی بعمل آمده است ، هنوز در بسیاری از نویسندگان این کشش و تمایل دیده میشود که زن را در پس پرده‌ئی از اسرار و رموز پنهان سازند و بدین وسیله عرصه او را با آزادی بیشتری جولانگاه خامه خود قرار دهند .

نویسندگان و شاعران غالباً بجای آنکه با يك روش عینی ، شخصیت و منش زن را مطالعه کنند با يك مند ذهنی به این کار مبادرت ورزیده اند و هر کس بر حسب مناسباتیکه با يك یا چند زن داشته است و یا بر حسب تمایلات ، آرزوها ، کامیابها و ناکامیهای خود سخنی در باره زن بر زبان آورده است .

این روش قضاوت نسبت بخصائص روانی زنان موجب شده است که نه تنها از طرف نویسندگان مختلف سخنان متناقضی در خصوص زنان گفته شود بلکه یک نویسنده هم در زمانهای مختلف ، طبق کیفیات روحی زودگذر خود ، عقاید متفاوتی نسبت بآنان پیدا نماید .

نظریات گوناگونیکه نسبت بزنان اظهار شده و چند نمونه از صدها نمونه آنها را بوسنده در پایان این کتاب آورده است نماینده سرگردانی و تحیری است که در باره زن از قدیم برخاطر نویسندگان حکمفرما بوده و زن را پیش از پیش بصورت يك موجود « اسرار آمیز » در آورده است . این گفته ها آشکار میسازد که چگونه برخی از نویسندگان با بدبینی و گروهی دیگر با خوش بینی بدون هیچگونه استدلال یا آزمایشی از زن صحبت کرده اند و چگونه هر يك کم و بیش عجز و ناتوانی خود را در این مورد نمایان ساخته اند .

حاجت بتوضیح نیست نظریات و عقایدیکه باین ترتیب اظهار گردد هرچند متضمن لطائف بدیع و نکته سنجیهای شیرین باشد فاقد يك ارزش علمی است و کمتر میتوان از نظریات مزبور قوانینی درست و همگانی استنتاج نمود . . .

اما پس از پیشرفتهائیکه در زمینه روانشناسی و روانکاوی نصیب انسان گردیده است و بخصوص پس از تعمیم وانتشار عقاید پرفسور فروید و پیروان او ، نویسندگان روانشناس کوشش کرده اند تا با تحلیلهای دقیق و آزمایشهای متعدد ، نمود های روحی ، تظاهرات نفسانی و عواطف مختلف زنان را با نظری عمیقتر و واقعی تر مورد بررسی قرار دهند و جهات مشترك خصایص روانی آنان را پیدا نموده و عواملی را که موجب بروز اختلافهای فردی در خصایص مزبور میگردد کشف نمایند .

در بین روانشناسان وصاحب نظران معاصر شاید کمتر کسی به اندازه پرفسور آندره یینه ، استاد کرسی بیماریهای زنان دردانشگاه نانسی ، برای تعمق و تتبع در بیرامون اینگونه بررسیها صالح است ، زیرا او گذشته از آنکه از لحاظ بدنی و فیزیولوژیک آزمایشهای درخشانی در باره زنان انجام داده است ، مطالعات عمیقی نیز در اطراف روانشناسی آنان بعمل آورده و تأثیرات متقابل عوامل روحی و بدنی را در یکدیگر ، با يك طریق استادانه ، درك نموده است .

وسعت دامنه اطلاعات آندره یینه در چند رشته از علوم ، به او اجازه داده که بتألیف چندین کتاب نفیس درخصوص مسائل مربوط بزنان دست بزند و خود را در مقدمترین صف روانشناسان و کارشناسان امور روانی و جنسی زن قرار دهد .

در تعقیب مطالعاتیکه نویسنده مدتهاست در باره مباحث روانشناسی و روانکاوی بعمل میآورد ، چندی پیش آقای جهانگیر تفضلی که خود مطالعات ممتدی در این رشته از علوم و بخصوص روانشناسی زنان دارند ، کتاب « عشق و هیجان در زن » را که یکی از بهترین آثار آندره یینه بشمار میرود برای قرائت و ترجمه بمن دادند .

اکنون که ترجمه این کتاب منتشر میشود امید میرود مورد استفاده کامل خوانندگان گرامی واقع شود و خصوصاً با اهتمامیکه در ترجمه و توضیح واژه های روانشناسی ، روانکاو و روانپزشکی بکار رفته است اشکالی دراستدراک نکات فنی آن ایجاد نکرده .

در خاتمه این نوشته ، بموقع میدانم بجای آنکه پیش از این با قلم نارسای خود از اثر پرارزش آندره پینه سخن بگویم ، قسمتی ازمقدمه فی را که پروفیسور لاواستین استاد دانشمند وعالیقدر فرانسوی براین کتاب نوشته است از نظر خوانندگان عزیز بگذرانم :

« . . . من ازاینکه مقدمه فی بر کتاب پربهای دکتر پینه می نویسم بسیارخرسندم . دکتر پینه جراح ، در اینجا کار یک روانشناس را انجام میدهد ومن این اندازه انبساط وگسترش روح را دوست میدارم .

این قبیل اطلاعات روانشناسی برای شناسائی بیماریهای زنانه لازم است و پینه استادی خود را دراین رشته با انتشار کتاب « زندگی جنسی زن » که مورد توجه استادان و دانشوران واقع گردید ، بخوبی نشان داده است .

اکنون دکتر پینه با انتشار کتاب « عشق و هیجان در زن » اثر سابق خودرا تکمیل میکند. مفاداین کتاب که بویژه جنبه پسیکوفیزیواثریک جنسی دارد از نظر علمی حائز اهمیت بسیار است و پینه بدون برده پوشی و با شیوه فی مدبرانه نتایج بررسیهای گرانقیمت خود را منتشر ساخته است . . .

مطالبی که باظرافت وریزه کاری خاص درباره حیا ، عشو ، هیجان های دختر مسن و خصوصاً عرفان نادرست و عرفان حقیقی برشته تحریر درآمده برآستی در خور تحسین است واحاطه مؤلف دانشمند را بر مسائل مزبور ببهترین طرز نمایان میسازد . . .

بهرحال این کتاب شایستگی یک مطالعه دقیق را دارد و بشناسائی بیماریهای زنان که مستلزم دقت فراوان است کمک بسیار میکند .

مقدمه مؤلف



اکنون که میخواهم مدتی وسایل جراحی را بکناری گذارم و پس از اینهمه محقق صالحتر و بصیرتر، با قلم ناچیز خود مسائل دشوار روح زن را مورد بحث قرار دهم، میبینم که اینعمل متضمن یکنوع جسارت و بی پروائی است.

البته من مدعی نیستم که يك شاهکار فلسفی بوجود میآورم یا بتعمق درباره مسئله وسبعی مانند جهان میپردازم زیرا پرورش طبی آتقدیر که مرا بجانب دقایق فیزیولوژیک میبرد بطرف مفاهیم متافیزیک (ماورالطبیعه) هدایت نمیکند و من فقط باین اکتفا میکنم که تا بلوی هیجان پذیری زن را از لحاظ مناسبات آن با غریزه جنسی، ترسیم نمایم.

بدون شك موضوع پردامنه‌ئی که در معرض ملاحظه و بررسی پزشك بیماربهای زنانه قرار دارد، هرروز افق های وسیعتری را در برابر وی میگشاید اما اشکال کار هنگامی آغاز میشود که او بخواهد همه موارد متراکم و جامد را ضمن يك طرح کلی توصیف و ترسیم کند چه اینعمل بجهات ذیل کمی تصنعی و ناقص خواهد بود:

پس از جنك طرز تفکر زن دستخوش تحول زیادی شده است بطوری که نمیتوان بسهولت عقیده‌ئی نسبت بدختر جوان امروزی اظهار کرد. زن مدرن برخلاف نیاکان رمانتیک خود متظاهر باین صفت است که منحصرأ توسط نیروی محرك تولیدی خویش رهبری نمیشود و قبل از اینکه تسلیم عشق گردد به استقلال خود توجه میکند.

بعبارت دیگر تنها غریزه جنسی زن را هدایت نمینماید بلکه غریزه صیانت ذات نیز در هدایت او رل مؤثری دارد و زن امروز با وجودیکه در نبرد زندگی و تنازع بقاء خود را زبون تر از مرد حس میکند، باحرارت

بسیار میکوشد تا کارهای مردان را چه در امور ورزشی و چه در امور فکری انجام دهد.

این « اراده قدرت » که از عقاید « نیچه » سرچشمه گرفته و بوسیله تعلیم و تربیت پرورش یافته است بیکمده از زبان اجازه داده که بر رقیب خود غلبه کند یا لاف‌ها را توأزی در نیروهای دوجنس ایجاد نمایند بقسمی که دیگر شهامت و ابتکار فقط از امنیازات مرد نیست. بقول موریس بدل باید اقرار کرد که زنان در چند سال اخیر بدنیا تغییر صورت داده اند زنانه که تا دیروز انبند و عطر زدگی بودند و شاعران در باره ظرافت و لطافت آنها نغمه سرانی می‌کردند امروز وضع دیگری بخود گرفته اند و مثلاً در باره آنها گفته میشود: « فلان زن بوسیله شنا از دریای مانش گذشته و خیال دارد از بحر احمر هم عبور کند » یا اینکه « او کابینه می را ساقط نموده » یا « پست وزارت خارجه بساو تفویض گردیده است. »

بهر حال قرن ما قرن آزادی زن است ولی آیا باید نتیجه گرفت که زن جدید عشق را کشته است و بآن احساسی که از آغاز زندگی، نوع بشر را بیقرار می‌کرده پایان داده است؟

قطعاً نه، عشق پیوسته زنده و زنده‌تر از همیشه است تنها ظاهر آن تغییر کرده و در واقع با کلیه شکل‌های خود وجود دارد. همواره در سایه عشق (بمعنی اعم) زن توانسته است بر جهان حکومت کند و نیروی عظیم خود را نیز از آن کسب نماید. در تمام قرون و در هر اقلیم حالت‌های اساسی و تغییر ناپذیری در روح زن وجود دارد که ضمن مطالعه ما آن حالات خاطر نشان می‌گردد. طبیعتی که مرد را برای مبارزه خلق کرده زن را هم روحاً و جسماً بمنظور مادری، عشق و نگاهداری خانه و کانون خانوادگی خلق نموده است.

سرنوشت زن قبل از هر کار عبارت از انجام دادن وظیفه مادری و تأمین مقاصد تولیدی طبیعت است. عصیان در برابر این قوانین حیاتی و پیرحم غالباً موجب اختلال‌های فیزیولوژیک و سر خوردگی‌های معنوی می‌گردد.

اما درجوار این قوانین عمومی و جاویدان اختلاف‌های فردی بسیاری در زنان وجود دارد که مشکل دیگر را در تدوین این کتاب آموزشی ایجاد میکند .

این کتاب میخواهد يك طرح مختصر قراردادی را جانشین حقایق زنده‌ئی که هر زن ابراز میدارد بنماید و فقط از فاصلهٔ بعید ، سراب موج روح زن و تمایلات جنسی او را بیان کند .

يك توصیف کلی نمیتواند تنوع بی‌پایان زندگی نفسانی و درونی زن را نمایان سازد و اینکار بقول یکی از روانشناسان بدان میماند که بخواهیم از قلعهٔ کوهی مناظری را که در دامنهٔ آن هستند ، تماشا کنیم . بدیهی است از قلعهٔ کوه میتوان فواصل منظره‌ها یا حدود باغها را تمیز داد ولی تشخیص رنگ گلها با احساس بوی آنها ممکن نیست .

ترتیبی که در نوشتن این کتاب بکار برده شده ممکن است موجب گردد که بروانشناسی من عنوان يك روانشناسی سطحی داده شود زیرا من کوشش کرده‌ام در حالیکه ماده و عنصری فلسفی را روشن میسازم هم از یک رآلیسم نامناسب و هم از یک تعلیم و تربیت ناهنجار ، اجتناب نمایم .

البته مسائل مربوط به پسیکوفیزیولوژی جنسی برای من غرابتی ندارد و کارهائیکه در گذشته انجام داده‌ام متوجه این مسائل بوده‌است . استقبال گیرنده‌ئی که از کتاب « زندگی جنسی زن » بعمل آمد پربهاترین مشوق من برای ادامه دادن راهی است که انتخاب نموده‌ام . در واقع ادراک جنسیت زنانه نباید فقط متکی بشناسائی اعضاء و اندام زن باشد بلکه این شناسائی و پی بردن بوظایف اعضاء و اندام زن کار مطالعهٔ روح را امکان‌پذیر میسازد .

من از کسانی هستم که عقیده دارم مسائل جنسی نباید بصورت يك راز یا يك ننگ و یا يك شوخی سبک تلقی شوند بهمین جهت از آنها با صراحت و بدون تصنع گفتگو کرده‌ام و در این راه کمال وضوح و ایجاز را بکار برده‌ام . .

نوشتن این کتاب برای نویسنده آن هم سودمند واقع شد زیرا بنا

بقول حکیمانۀ یکی از دانشمندان : « اگر طریقه یاد گرفتن مطالعه کردن باشد ، طریقه بهتر ، گوش دادن و طریقه خیلی بهتر تدریس کردن است » اما آیا فایده این کتاب برای هر خواننده یکسان خواهد بود ؟

من آنقدر خودپسند نیستم که مدعی باشم دستور بالزاک را در این خصوص اجرا کرده ام چه اومیگوید : « هدف یک کتاب باید وادار کردن خواننده بتفکر باشد و هنر ، بیان مطالب زیاد ، با سخنان کم است »

ولی هرگاه با مطالعه این صفحات خرسندی و رضایت خاطری ایجاد شود یا احیاناً اطلاعاتی نصیب خواننده گردد از نظر من پاداش گرانقیمتی برای اینکار دشوار خواهد بود .

آندره پینه

فصل اول

مطالب کلی در باره هیجان

مؤلفین سابق هیجان را يك جنبش روح تعبیر میکردند . این بیان هر چند از لحاظ سادگی پسندیده بود معنی را مبهم و ناقص میگذاشت . (۱) اینك بجای يك تعریف مطلق ما موضوع را تجزیه و تحلیل میکنیم تا بمفهوم و ماهیت آن بهتر پی ببریم .

مبنای هیجان - فعالیت تمایلات

در بادی امر باید خاطر نشان ساخت که زندگی نفسانی بشر فقط به اوضاع و احوال خارجی بستگی ندارد بلکه عوامل درونی که بعنوان تمایلات شناخته میشوند وضع روحی انسانرا مشخص میسازند . برای تمیز دادن تمایلات ، مردم کلمات معینی را استعمال میکنند که از آن جمله است :

میل ، غریزه ، هوس ، محبت ، ذوق ، شهوت ، استعداد و غیره .

۱- برخی از فلاسفه و روانشناسان مطالعاتی درباره هیجان و همچنین علل و انواع و تظاهرات آن بعمل آورده و اظهار نظر خاصی نسبت به هیجانهای مختلف کرده اند .

در میان روانشناسان عقاید « ویلیام جیمز » نسبت به هیجان بیش از همه مورد بحث و گفتگو واقع شده است . « دکارت » فیلسوف شهیر هیجان را چنین تعریف میکند :

« هیجان عبارتست از شعور بر تغییرات بدنی مخصوصاً قلبی که در نتیجه رؤیت یا تصور حاصل میشود »

اما بنظر میرسد که تحقیقات « آندره بینه » اطلاعات جامع تری نسبت به هیجان در اختیار خواننده میگذارد .

مترجم

عده‌ای از این تمایلات که مربوط به نیازمندیهای بدنی هستند و طبق تقسیم بندی یکی از روانشناسان تمایلات «دانی» (Inférieur) نامیده میشوند در واقع همان غرائزند .

دسته دیگر که آنها را تمایلات «عالی» (Supérieur) مینامند از امیال طبیعی روح ناشی میگرددند و مبنای بدنی کاملاً روشن و مصرحی ندارند .

بهر يك از این تمایلات هیجانهای مرتبط میشوند بدین معنی که تمایلات عالی هیجانهای اجتماعی ، علمی ، هنری و مذهبی را ایجاد مینمایند، غریزه صیانت ذات که از تمایلات دانی است موجب ترس و خشم میشود و غریزه جنسی همانطور که خواهیم دید هیجانهای متعدد و متنوعی را پدیدار میسازد .

تمایل چگونه ایجاد هیجان میکند؟

این نکته دیگری است که باید مورد دقت قرار دهیم .

بطور کلی در شرایط عادی زندگی ، بشر بوسیله تمایلات با محیط خود منطبق میشود زیرا تمایلات چیزی جز بیان روانشناسی نیازمندیهای حیاتی نیستند و انسانرا بدون تصادم در خلال فراز و نشیبهای زندگانی هدایت مینمایند . عبارت روشن تر تمایلات عکس العملهای لازم را در برابر عوامل خارجی بشخص القاء میکنند و او را در حال تعادل نگاه میدارند .

در این حالت معمولی ، غرائز تحت اراده انسان هستند ، حرکتی غیرارادی صورت نمیگیرد و بطور خلاصه ماشین حیات بخوبی کار خود را ادامه میدهد .

اما يك حادثه ناگهانی ممکن است غریزه را بخروج از سستی و رخوت ، بوارد شدن در عمل و بالاخره بظاهر شدن مجبور سازد زیرا يك تمایل فقط هنگامی ابراز و آشکار میشود که مورد صدمه و ناراحتی قرار گیرد . در اینموقع يك عکس العمل درعین حال روحی و بدنی تولید میگردد و ما این عکس العمل را هیجان یا انفجار واقعی غریزه مینامیم .

مثال : من دارم بیخیال در جاده‌ئی حرکت میکنم ، ناگهان از يك جاده فرعی اتومبیلی در برابر من ظاهر میشود . غریزه صیانت ذات در اینجا فوراً تحریک میگردد و يك عكس‌العمل خشن و شدید «روحی-بدنی» را ایجاد میکند : این عكس‌العمل ، هیجان ترس است .

اصولاً هیجان وسیله ایست برای دفاع از بدن و میتواند ژست یا عكس‌العمل سود بخشی را برای محافظت شخص الهام کند . اما چنانچه هیجان زیاد از حد باشد یا وضعی که آنرا تولید کرده است خیلی پیچیده باشد هدف از دست میرود ، تمایل گنج میشود و غریزه وظیفه خود را انجام نمیدهد . چنانکه در مثال قبلی اگر هیجان مفرط بود مرا بزیراتومبیل می انداخت .

هیجان ها نسبت به اشخاص مختلف و حتی در يك شخص هم نسبت به لحظات مختلف تغییر میکنند زیرا آنها با اهمیت ذاتی حادثه‌ئی که موجب اختلال یا تحریک تمایل شده است متناسب هستند . یک نفر خیلی زیاد در معرض هیجان ترس واقع میشود و دیگری کم .

باید دانست که هر تمایل قابل آنست که هیجانهای بیشماری را پدیدار سازد ولی برای تسهیل مطالعه ، هیجانهای مربوط به فرائض حیاتی را بچهار دسته اصلی تقسیم کرده‌اند . این هیجانها که آنها را «هیجانهای ابتدائی» میخوانند و هیجانهای دیگر از آنها مشتق میشوند عبارتند از :

لذت و الم ، ترس و خشم

تظاهرات هیجان

عكس‌العمل های روحی و بدنی :

هر هیجان در آن واحد باعث بی نظمی های روانی و فیزیولوژیک میگردد . چنانچه ما بفطری بودن غرائز قائل باشیم این تغییرات روحی-بدنی را باید نتیجه هیجانها بدانیم نه علت آنها پس کار پیوده ئی است که در این موضوع تردید کنیم و با خود بگوئیم : « من گریه میکنم زیرا غمگین هستم » یا برعکس با ویلیام جیمز هم آواز شده بگوئیم : « من

غمگین هستم زیرا گریه میکنم ، من در خشم هستم زیرا میزنم ، من وحشت زده هستم زیرا میلرزم ،
در حقیقت عکس العمل های روحی و بدنی هیجان غالباً مقارن و
همزمانند و فقط گاهی بر حسب کیفیات یکدسته بر دسته دیگر تفوق پیدا
میکند و ما ذیلاً بتشریح بیشتر مسئله میپردازیم .

الف - عکس العملهای روحی هیجان

هیجانها نسبت بموارد گوناگون ، عکس العملهای بسیار متنوعی را
در روح ایجاد مینمایند .
یکعده از هیجانها فعالیت دماغی را زیاد میکنند ، قوه تصور و تخیل
را برمی انگیزند و موجب میشوند که فرد ، ابداع کننده ، هوشمند ، فعال ،
جسور و با همت گردد .
عده ای از هیجانها ممکن است فکر و عمل را فلج نمایند . در اینحالات
رکودی در روح و تفکر پدید میآید و شخص نه میتواند چیزی بگوید و
نه قادر است کاری انجام بدهد بطوری که يك بلاهت و بیسعوری آنی
عارض او میشود .

فعالیت روحی در هیجان اعم از اینکه تفویت کننده یا تضعیف کننده
نیروی دماغی باشد ، شباهتی با فعالیت معمولی ندارد زیرا فرد تهییج شده
به اندیشه خود مسلط نیست گاهی بتفکرهای بیفایده میپردازد و لایتنقطع
تصویرهای یکسانی را در نظر مجسم میسازد ، زمانی افکار بطور سرگیجه
آوری از وی میگریزند و او قادر نیست فکری را در مغز خود تثبیت نماید .
از چنین شخصی حرکت غیر ارادی زیاد سرمیزند و حتی در يك انسان
تر بیت شده بهنگام هیجان تمايلات اجداد غیر متمدن او مجدداً ظاهر میشوند
بقسمی که مثلاً يك شخص کاملاً محافظه کار و مؤدب در اثر خشم بصورت فردی
سبع و خشن در میآید و رفتارش بر رفتار کودکان و جانوران نزدیک میگردد .

ب - عکس العمل های بدنی هیجان

هیجان توسط يك قسمت از دستگاه عصبی موجب تلاطم اعضای مهم
بدن میگردد و ترشح غدد داخلی و خارجی را تسهیل میکند .

بدین ترتیب تحریک غده های مولد اشك ، غده های مخاطی بینی و غده های مولد عرق باعث گریه ، ریزش آب زیاد از بینی و عرق کردن مفرط خواهد شد .

غدد مترشح داخلی نیز در هنگام هیجان بمقدار بسیار بیشتری عمل ترشح را انجام میدهند مثلاً کبد قند بیشتری میسازد و فعالیت غده تیروئید و کپسول های بالای کلیه ها (فوق کلیوی) تزايد مییابد .

بتجربه ثابت شده است که در اثر موادی که بوسیله هیجان تولید میشود، تغییراتی در فشار خون، در چسبندگی و غلظت خون و همچنین در میزان ماده های اسیدی و قلیائی آن حادث میگردد .

هیجان با تحریک دستگاه عصبی « سنپاتیک » و « پاراسنپاتیک » روی جدار اعضا تأثیر میکند و پدیده هائی از قبیل سرخی یا رنگ پریدگی را ایجاد مینماید و نیز روی عضله های صاف اعضای درونی اثر کرده و تغییراتی را در صدا و انقباض های مثانه یا روده ها پدیدار میسازد . بالاخره قسمتهائی از دستگاه عصبی در نتیجه تهییج شدن بصورت اشارات با حالات خاصی از قبیل لرزش ، خنده و غیره ابراز میشوند .

بعضی از این حالات بان کننده هیجان مخصوص بخود هستند مثلاً در اثر برخورد به اشکال یا سرگردانی انسان سرخود را میخاراند بطوری که این قبیل حرکات مرتب و مشخص يك زبان واقعی را برای هیجان تشکیل میدهند .

در حقیقت هیجانها در چهره انسان دخل و تصرف میکنند و از خلال خطوط صحیح یا نادرست ، بی آرایش یا آشفته ، کیفیات روحی را نمایان میسازند زیرا خطوط صورت بعلمت ساختمان خود کمتر تغییر مییابند و فقط هیجانها قادر به تحریک و جا بجا کردن آنها هستند .

هیجانهای آنی - احساسات - شهوات

تا کنون و ضمن این تحلیل ، ما خصوصاً از حالات زود گذر روح که موجب عکس العمل های بدنی شدید میگردد گفتگو کرده ایم .

این حالات را که « شوك » های هیجانی مینامیم با انفعالی که در نتیجه هیجان عارض روح میشود ، فرق دارند .

توضیح آنکه عکس العمل های بدنی پس از اندک زمانی ترمیم یا تعدیل میشوند ولی برعکس بی نظمی ها و اختلال های روانی باقی میمانند و بصورتی درمیآیند که بطور ساده آنها را « احساسات » میخوانیم .

اینها دیگر از انفجارهای غریزه نیستند بلکه حالات مزمنی از روح بشمار میروند که ارا آنها محبت یا عشق مادری را بعنوان مثال نام میبریم . شوك های هیجانی و احساسات ، در زندگانی نفسانی ، ارزش واحدی ندارند این شوك ها را طبق اصطلاح مجازی پرسور لاواستین میتوان « شراره های قلب » نامید در صورتیکه احساسات بدون داشتن خاصیت انفجاری دارای صفت و چگونگی بهنری هستند و ما آنها را به « آتش سوزان بدون دود » تعبیر میکنیم .

يك احساس ممکن است چه از لحاظ مدت و چه از لحاظ شدت تشدید گردد و بصورت انحصاری درآید دراینموقع احساس ، همه فعالیت روحی فرد را بخود مجذوب میسازد و بشکل « شهوت » تظاهر میکند بنا براین شهوت همواره يك بی تربیتی روحی نیست بلکه غالباً بشکل يك حالت روانی مرتب و مزمن ظهور مییابد و بواسطه خلصت انحصاری خود حد فاصل احساس و دیوانگی محسوب میشود .

شهوت (Passion) نیز مانند عشق و کار ، انسانرا نسبت بحوادث خارجی بی اعتنا میکند و بطور کلی میتواند بشکل سودمند یا مضر اجرا گردد .

کیفیت شهوت بر حسب موضوع آن تغییر میپذیرد مثلاً تعلق خاطر شدید به الکل یک شهوت پست است در صورتیکه دلاوری میهن پرسانه بك شهوت عالی شمرده میشود .

بهر حال شهوت بوسیله يك خلصت دوام و قدرت انکارناپذیر آشکار و مشخص میگردد .

بنا براین شهوت نسبت بیک موضوع با خواستن آن موضوع بطور

معمولی و ساده ، خیلی متفاوت است و بقول بالزائک « برای درك شهوت باید بآن گرفتار بود . . . »

صفات شهوت طبق کیفیات و اوضاع و احوال عبارتند از پافشاری یا اعمال زور و شدت ، تصمیم ، سرعت و وسعت هوش .

پس نابغه یا مرد فوق العاده (Surhomme) نیچه در اصل شخص پرشور و شهوتی است .

از آنچه گفته شد نتیجه میگیریم که اگر موضوع شهوت خیلی پست و منحط باشد باضمحلال و زوال انسان منتهی میگردد و اگر عالی و بلند مرتبه باشد و مثلاً همانطور که در مسیح دیده شد بصورت علاقه شدید به پروردگار در آید ، بقول یکی از واعظان مشهور ، « موجب نجات و رسمگاری جهان میشود »

فصل دوم

هیجان پذیری

چند مطلب کلی در باره هیجانها که درسطور گذشته مورد مطالعه قرار دادیم بجا میماند که بطریق بسیار آسانتری موضوع « هیجان پذیری » را که عبارت از استعداد فرد برای واقع شدن در معرض شوکهای هیجانی است ، درك کنیم .

بموجب يك قاعده عمومی ، شدت ، وفور و سهولت وقوع شوکهای هیجانی بطور مستقیم متناسب با تفوق و تسلط غرائز و بطور معکوس متناسب با توسعه هوش ، تعقل و اراده است .

بنا بر این هیجان پذیری خصوصاً در دو مرحله آغاز و پایان عمر نمایان میشود : در كودك بعلت تسلط غرائز و در پیر بمناسبت ضعف نیروهای دماغی .

هیجان پذیری در زن

بعقیده لمبروزو (۱) و شاگردان او ، زنان علاوه بر آنکه هیجان پذیرتر از مردان نیستند ، این صفت را بدرجه کمتری هم واجدند منتهی زنان هیجان های خود را بیشتر ابراز و اظهار میکنند . عبارت دیگر عکس العمل روحی هیجان در ایشان کمتر معلوم میشود ولی مظاهر بدنی هیجان و سرعت خشم و تأثر در آنها بیشتر نمایان میگردد .

۱- لمبروزو دانشمند ایتالیائی است که در سال ۱۸۳۵ متولد شده و بسال ۱۹۰۹ وفات یافت . وی با اینکه طبیب بود در رشته های جنائی هم تألیفات سودمندی از خود باقی گذاشته است و نظریات وی هنوز هم مورد بحث و توجه مؤلفین حقوق جزا است . مترجم

احتیاجی که بسیاری از زنان به خود نمائی ، بجلب توجه دیگران به پنهان داشتن ضمیر و بگمراه کردن مصاحب و شریک زندگی درخویش احساس میکنند بدون تردید این احوط ارادی عکس العملهای بدنی هیجان را توضیح میدهد .

معهدا اغلب فلاسفه قائلند که زن واقعاً هیجان پذیری بیشتری را داراست . بنظر میرسد که روانشناسی زنانه نیز این حساسیت جبلی را برعری تأیید میکند .

علت هیجان پذیری زنان

آیا علت ابتدائی هیجان پذیری زنان کدام است ؟
 بعفیده ما باید این علت را در ترتیب فعالیت بدنی و بخصوص فعالیت تناسلی زن جستجو کرد .

البته نباید اغراق گونی پدران ما در اینخصوص ، که ضمن ضرب المثل هائی اظهار میشد ، عیناً و بیچون و چرا قبول گردد ولی بیهوده است که تأثیر و انعکاس وظائف و اعمال جنسی در زندگی نفسانی زن مورد انکار واقع شود .

در حقیقت عمل تخمدان وقاعدگی ، جز دو دوران آبستنی و شیردادن بدون وقفه جریان مییابد . امواجی که خود ناپدیدارند جانشین امواج متراکم دستگاه توالدی میگردند و با اینکار ترشحاتی را در همه غده های اندام ایجاد میکنند .

بدن بنسان غده ها ، متوالیاً و بطور انقطاع ناپذیر ، پرخالی میشوند و در نتیجه موادی را تولید مینمایند که در اصطلاح طبی «هرمون» مینامیم . این مواد که مؤلفین انگلیسی آنها را قاصدان یا پیامبران شیمیائی (Chemical messengers) میخوانند سراسر دستگاه عصبی را تحت تأثیر قرار میدهند و خصوصاً در زنان روی پارهئی از اعصاب از قبیل پی های تولیدی ، اثر بیشتری میگذارند .

معهدا نباید مانند بعضی از زیست شناسان آلمانی و امریکائی در این نظریه احوط کرد و مانند آنها به تئوری «اقتدار هرمونی» پای بند

بود زیرا اعتقاد محکم به این تئوری باعث میشود که نوع انسانرا فاقد اراده و اختیار بدانیم و تمام فسادها و تباهیهای جنسی را ، بجهت آنکه معلول عمل هرمونها هستند ، معذور بداریم و بالاخره بقضایاتی که از نظر اجتماعی خطرناک است مبادرت ورزیم .

اگر هرمونها در کار قسمتهای مختلف دستگاه عصبی مؤثرند مراکز عالی هم قدرت مسنقلی برای امر و نهی دارا هستند و بدینوسیله زندگی تناسلی را تنظیم میکنند و غریزه را تحت تسلط درمیآورند .

نتایج هیجان پذیری زنان

بجنبش همیشگی ارگانسیم زنانه ، بطور تقریباً موازی ، يك تنوع ذهنی موبوط میشود .

هیجانهای که از حیات زن عبور میکنند غالباً با يك دلربائی بیمانندی زن را آرایش میدهند و فعالیت نیز به او حالات لطف آمیزی را عطا مینماید .

این تناوب امواج هیجانی که در وجدان ظاهر و باطن زن طنین می اندازند بقول کلاسیک ها بساری از خصائص او را روشن میسازند . خصلت زن طبق عقیده رابج بوسیله ناپایداری روحی ، هوش ودآوری مبنی بر فراست ، تمایل به افراط و تفریط و یکنوع استعداد برای اخلال های عصبی نمایان میگردد .

البته این نظر را هر چند که معمولاً اظهار میشود نباید بدون قید و شرط قبول کرد و ما ذیلاً آنرا تشریح و بررسی میکنیم :

ناپایداری روحی

آیا زن موجود منفیری که بظاهر مثل موم نرم تغییر شکل میدهد نیست ؟

هوسها ودودلیهای زن که در پس خونسردیها و درمواردی سماجتها متناوباً ظهور مییابند ، از تنوع دماغی بیحد و حصر او حکایت میکنند . نمونه ها و شواهد غیر منطقی بودن زن نادر نیست :

در زمان جنگ زنانی را دیده‌ایم که آرام‌ترین و بدغدغه‌ترین رفتار را هنگام شدیدترین بمبارانها از خود نشان داده‌اند و همین زمان چند لحظه بعد با دیدن يك موش یا يك عنكبوت واقعاً وحشت زده شده‌اند . بفول یکی از دانشمندان زنان عکس این دستور کلاسیک را اجرا مینمایند یعنی : « آنها بهمه چیز جنبه حزن‌آور میدهند و هیچ چیز را جدی نمیگیرند » .

اگر بطور عمیق‌تری در طرز فکر زن رخنه کنیم ملاحظه خواهیم کرد که این عدم انطباق و ارتباط او با محیط چیزی جز تردستی و زرنگی هست درواقع میدان اندیشه زن محدودتر از مرد است اما وجدان شفافی دارد و در داشتن بکرشته افکار ، پایدار است .

زن با سرسختی جالبی بسوی هدف ثابت خود پیش میرود و برای رسیدن باین هدف وسائلی را که در اختیار دارد تا سرحد امکان تغییر میدهد : لذا تنوع ظاهری روح زن از همینجا ناشی میشود و ضعف و بی‌ثباتی ادراک او افسانه‌ئی بیش نیست .

فراست یا Intelligence intuitive

از بس شنیده میشود که ارزش زن خصوصاً منوط بقلب اوست بعضیها ننگه گرفته‌اند که زن دارای پستی هوش درمان ناپذیری است .

این مطلب قطعاً با حقایق امر ارتباط ندارد زیرا اگر مرد يك هوش استدلالی دارد درعوض طبیعت به زن هوشی عطا کرده است که فلاسفه آنرا « فراست » یا « هوش دور بین » توصیف میکنند . (۱)

۱- شادروان استاد محمدعلی فروغی لغت فرانسوی «انتویسیون» را در فلسفه «برگسن» جان بینی و درون بینی ترجمه کرده است و از اینرو بزعم مرحوم استاد «انتلیژانس انتویسیون» را میتوان : هوش درون بین ، ترجمه کرد . مرحوم فروغی برای اینکه فلسفه برگسن با فلسفه عرفان بقیه در صفحه بعد

در حقیقت تعقل مرد متمایل پیراکنده شدن است در صورتیکه عقل

بقیه از ص قبل

اشتباه نشود از استعمال کلمات « مراقبه » که عمل «انتوئیسیون» است و «مکاشفه» که نتیجه آن میباشد پرهیز کرده است .

شاید بهترین تعبیر در زبان پارسی این باشد که ادراک بوسیله «انتوئیسیون» را فراست یا بفراست دریافتن ، اصطلاح کنیم زیرا در فلسفه عرفان ، همه پیشینیان ادب و عرفان ایران همه جا این نوع ادراک را فراست اصطلاح کرده اند .

مثلاً گاهی ما احساس یکنوع ناراحتی در ذهن یا دل خود میکنیم و برای ما فوراً یا چندی بعد يك ناراحتی بیش میآید و در این صورت مینوان گفت که ما آن ناراحتی را بفراست دریافته‌ایم و مولانا جلال الدین در این باره فراست را بهمین معنی بکار برده است که :

هر کراحت در دل مرد بهی چون در آید ز آفتی نبود تهی
و حی حق داد این کراحت را به و هم و ز صغای خود دل آرا کرده فهم
و نیز گاهی بمحض اینکه با قیافه‌ئی روبرو میشویم احساس ناراحتی میکنیم و سرانجام مبینیم که ارضاحب آن قیافه زبانی بما میرسد و ما بدی آنشخص را با همان نظر اول بفراست دریافته ایم .

همچنین در اصطلاح عرفا لغت «توسم» بروزن تبسم نیز تقریباً بهمین معنی بکار رفته است ، یعنی پی بردن بحقایق بزرگ با کنایه و اشاره‌ئی کوچک بنا بر این در این بحث دقیق و دانشمندانه پروفیسور آندره بینه میتوان «انتلیژانس انتویتیو» را «هوش منوسم» یا «هوش متفرس» ترجمه کرد . لیکن چنین بظن میرسد که بهترین ترجمه نزدیک بمقصود آندره بینه همان «فراست» تنها باشد زیرا فراست در زبان پارسی گذشته از اینکه بمعنی درك حقایق بدون رنج تعقل و منطق میباشد معنای سرعت نیز در آن هست .

باید متوجه بود که فراست ، چه از نظر فلسفه برگسن و چه از نظر

بقیه در ص بعد

زن بعلمت آنکه کمتر به پراکندگی میگرداید جنبه اثباتی آن بیشتر است .
بدین ترتیب بقول یکی از روانشناسان : « عشق که بساده ترین
دختران فهم و ذکاوت مخصوصی میدهد ، موجب هزاران بلاهت
در با هوش ترین مردان میگردد » .

در اینجا نیز توانائیهای دماغی زن جنبه عملی تری را از خود ابراز
میدارند ولی آیا در این هوش زنانه احساس هم سهمی دارد ؟ آیا اندیشه
های عالی همانطور که پاسکال میگوید اذدل برمیخیزد ؟

فراست یا « هوش درون بین » بزنان اجازه میدهد که با کوششهای
کمتر فواصل دورتری را در سرنوشت ببینند . یکی از زنان با لبخند و
بطور نیمه جدی میگفت :

« شما مردان که اینقدر احتیاج بمطالعه دارید لابد خیلی نادان و
ابله هستید » .

زنان بدون سعی و توجه زیاد آنچه را که بکارشان

بقیه از ص قبل

فلسفه عرفان ، بر عقل و منطق برتری دارد زیرا عقل و منطق که برای
اجتناب از اشتباه است در بسیاری از موارد عاقل منطقی را دچار اشتباه
میکند و هنگامی هم که گرفتار لغزش نشود سطحی است و در اطراف شیئی
یا مسئله مورد تعقل است . لیکن فراست که محصول صفای دل است پای
بند عقل و منطق نیست هرگز اشتباه نمیکند و بکنه و عمق حقیقت میرسد
(از فلسفه برگسن)

پرفسور آندره بینه و بعضی از روانشناسان بزرگ برای زن « هوش
درون بین » یا « فراست » قائلند و برای مرد « هوش منطقی » و بطور
کلی برتری بزرگی برای زن بر مرد قائل میشوند .

فراست در زبان عربی هم تقریباً بهمین معنی و مفهوم « انتویسیون »
برگسون بکار رفته است چنانکه این مثل یا بند معروف « اتقوا فراسة
المؤمن » که گویا حدیث نبوی هم باشد معنی بفراست دریافتن یا تفرس
را روشن مینمایاند .

میخورد درك میكنند . حتی يك ژست ، يك نگاه ، يك كلمه ، يك تبسم از نظرایشان پنهان نمیاند . آنها بدینسان تصورات ذهنی لازم را سریعاً تحصیل مینمایند (یا بفراست درمییابند) و بدینوسیله رفتار و کار خود را تنظیم میکنند .

معهدنا نقص استدلال و تعقل و فقدان افکار ماهرانه گاهی موجب فرو ماندن زنان در کارهای جزئی و مستغرق شدن ایشان در اشتغال های كوچك روزانه میگردد . این ادبار و نگو بختی تفكر زنانه است .

داوری مبني بر فراست Jugement intuitif

بموجب يك ضرب المثل روسی : « زنهای وقتی فكر نمیكنند عاقلند و وقتی فكر میكنند دیوانه هستند » ولی آیا طبق این ضرب المثل باید منكر هر گونه حس قضاوتی در زنان گردید ؟

البته نه ، زیرا هر چند قضاوت زن گاهی کوتاه و سطحی است معهدنا واجد صحت و سلامت است بدین معنی که داوری زن مانند هوش وی بقول فلاسفه ، بر پایه یکنوع فراست و مکاشفه قرار دارد .

عدالت یا لا اقل آنچه را که زن عدالت میداند ، نزد او مفهوم بسیار وسیعی پیدا مینماید ولی زن چندان در بند قرارداد های تدوین شده و پابرجا نیست .

او مثل بالزاک (Egalité) پنهان میشوند می اندیشد و در هر مورد بوسیله تمایلات آنی خود هدایت میگردد .

زن مقید به اصول نیست و مانند یکی از شاعران هلندی عقیده دارد که : « اصول بهانه های حقیری هستند که برای انجام ندادن وظیفه بکار میروند » .

در واقع چون اصول ، تشکیل يك قاعده کلی و مشترك را میدهند قادر نیستند هر دعوی خاص را حقاً و آنطور که باید و شاید فیصله دهند و زنان با يك توجه ذاتی باین موضوع ، اصول و قواعد را رعایت نمیکنند

و يك جانبداری ظاهری را (كه غالباً مورد سرزنش قرار میگیرد) از خود ابراز میدارند .

عموماً زن‌ها پیرو اصول فردی هستند و این صفت بصورت يك آنارشی زنانه ظهور مییابد . آنها با کمال صمیمیت ولی با دل خود نسبت بامور قضاوت میکنند و بقول بالزاک : «هنگامیکه زنان ما را دوست میدارند همه چیز ما حتی جنایاتمان را میبخشند و زمانیکه ما را دوست نمیدارند هیچ چیز ما حتی فضائل و جوانمردی‌هایمان را نمیبخشند » .

تمایل بافراط و تفریط

بنا بر عقیده‌ی كه فعلاً پذیرفته شده است از آنجا كه زن بوسیله هیجانهای خودش رهبری میشود ، با طبع خاطر خود را بجای افراط و تفریط سوق میدهد و بگونه‌ی یکی از نویسندگان فرانسوی (اكتافویه) : « زن چیزی بهتر از خوب و بدتر از بد را در نظر میآورد » .

شدت رحم و از خود گذشتگی كه گاهی بهرحله فداکاری و قربانی شدن میرسد از يكطرف و حسادت ، كینه ، سمگیری و فساد در بعضی از آنها از طرف دیگر ، نشان میدهد كه در زنان «آنچنان آنچنانتر میشود» . ولی تمایل مزبور غالباً بیس از آنچه حقیقی باشد ظاهری است زیرا زبان در حقیقت معادل تر و محفظه كارتر از مردانند و چه بسا كه افراط و تفریط ایشان سادگی و تقلیدآمیز است .

استعداد برای اختلالات عصبی

برای هیجانهای زن باید مفر و گریز گاهی تعبیه گردد . خنده ، گریه و خصوصاً پرحرفی (وراخی) واقعاً در بچه های اطمینانی را برای او تشکیل میدهند . بدن احاطه مكالمه یا پرحرفی زنان غالباً طولانی میشود و با اكراه قطع میگردد .

ولی اگر هیجان پذیری زن در معرض پس رانیه‌های (رفولمان) فراوان قرار گیرد ممكن است با اختلالات عصبی و بخصوص ناراحتیهای اضطراب آمیز منتهی شود .

در گروهی از افراد ، هیجان پذیری از حدود هیجانهای عادی تجاوز میکند و مزاج شخص را بصورت بسیار حساس درمیآورد . البته اینوضع منحصر بزنان نیست و دریکعده از مردان هم مشاهده میگردد . نظر باینکه وضع مذکور نزد دختران مسن ، بطرز مخصوص و متداول خود ، بیشتر بروزمینماید ما هنگام بحث درباره اینقمیل دختران از آن گفتگو خواهیم کرد .

رل اساسی هیجانهای جنسی

در میان هیجانهای زنانه ، آنهائیکه از غریزه جنسی مشتق میشوند حائز اهمیت خیلی بیشتری هستند ، این غریزه در واقع نیروی شگرفی را در اختیار دارد و جای تعجب نیست که هیجانهای بسیاری را ایجاد نماید . ما بدون اینکه بنخواهیم همه این هیجانها را مطالعه کنیم کوشش خواهیم کرد بعضی از آنها را برحسب سنین مختلف عمر بررسی نمائیم .

فصل سوم

هیجانهای جنسی قبل از بلوغ

هیجانها در جنین

آیا در جنین هیجانهایی وجود دارد؟

مکتب فروید تصدیق میکند که «تأثرات» جنین در وجدان مخفی این موجود زنده، پس رانده شده اند.

این تأثرات در آنجا مجتمع میگردند و غرائز ما را پایه گذاری مینمایند. البته غرائز مادام که کودک متولد نشده است فعالیتی ندارند و در حال خواب و سکون بسر میبرند اما بعداً چه در زمان کودکی و چه پس از بلوغ ظاهر میشوند و تأثرات جنین را آشکار میسازند.

بطوریکه ملاحظه میشود این تئوری با عقیده کلاسیک فطری بودن غریزه میبایست پیدا میکند. یکمده از فلاسفه (ترادیسونالیست ها) بطور کلی معتقدند که غریزه بیش از پیدائی احساساتی از قبیل احساس تماس یا حرارت در جنین موجود است.

باید دانست که این احساسات کاملاً ابتدائی هستند و جنین در تمام مدت زندگی داخل رحم، نه میهند و نه میشوند.

در این دوره موجبی برای ناراحت شدن غرائز در بین نیست و بنظر نمیرسد که وجود هیجانها لزومی داشته باشد.

معهدا زندگانی روحی جنین احتمالاً شامل حالت مبهمی از لذت و ونجاست. این حالت که تصویر بسیار کوچکی از لذات ورنجهای بزرگسالان بشمار میرود ارتباطی به هیجانها ندارد.

طبق عقیده عمومی (اگر چه این عقیده قابل تردید است) کودک بوسیله درد وارد زندگی میشود .

درد هم پایه وهم مدت سرنوشت های دنیوی ما را معین میکنند . شاگردان پرفسور فروید با را از این هم فراتر میگذارند . بنظر آنها چنین هنگام تولد متحمل تأثیر دردناکی که فقط بدنی نبوده و روحی نیز هست ، میگردد . این تأثیر از آنجهت است که چنین رابطه صمیمیت خود را با مادر قطع مینماید و بعقیده پیروان فروید قبل از اینموقع دلیلی دردست نیست که بذراضطراب در روح بشر افشاندن شده باشد .

پس اضطراب بشری که در تمام دوره حیات مقرر ماست چیزی جز خاطره پس رانده شده ساعات نامطبوع تولد ما نیست لذا اگر زایش بجای اینکه بطرق طبیعی انجام پذیرد بوسیله يك عمل جراحی در شکم عملی گردد اضطراب در مدت زندگی تخفیف فراوان خواهد یافت !

طبق نظریه پیروان فروید حوادثی که هنگام تولد عارض میشوند ممکن است مبنای هیجانهای زمان بلوغ گردند . بدینقرار اگر بهنگام خواب کابوسی شما را فرا بگیرد ، اگر احساس کنید که ناگهان بچاله نی افتاده اید چه مفهومی برای این احساس قائل میشوید ؟

بدون شك خواهید گفت که این احساس يك احساس بدنی است که مثلاً از بدی عمل معده ناشی شده است . ولی مکتب فروید برای این وویا تعبیر بدیع تری را اظهار میدارد . بموجب این تعبیر ، بچاله امدان شما یادبود و خاطره زمانی است که از تنگنای مجاری لگن خاصره نادر برای ورود بجهان سر خورده اید .

هیجانها در دوره شیرخوارگی

کودک در دو سه سال نخستین زندگانی تقریباً اشتغال خاطری جز توجه بوظایف کوارشی خود ندارد ومن هنگام تدریس همواره گفته ام که : طفل خرد سال چیزی غیر از يك لوله کوارش نیست .

اما این مطلب را نباید کاملاً پذیرفت زیرا کودک شیرخوار نیز برای

بعضی از هیجانها حساسیت دارد . از بیست و سومین روز ممکن است « ترس » در او ظاهر شود و پس از این هیجان دفاعی ، هیجان تهاجمی یعنی « خشم » ابراز گردد .

علائم خشم که بعد از ماه دوم نمایان میشوند عبارتند از درهم کشیدن ابروها و تشنجاتی که همراه شیون و زاری بظهور میرسد . سپس هیجان « مهر آمیز » یا محبت تظاهر میکند و طفل دو ماهه به اشیائی که دوست میدارد تبسم مینماید و بعدها دستش را بطرف آنها دراز میکند .

احساس دردناکی که پیش از بیرون آمدن دندانها عارض میگردد و بوسیله جوییدن يك شیئی کم و بیش سخت تسکین مییابد ، بنظر فلاسفه ، مبنای غریزه ستمگری و تعدی است .

پس این غریزه مقارن با درآمدن دندان پدیدار میشود و با يك هیجان مسرت بخش و درعین حال سبمانه توأم است . بقعیده پیروان فروید اعمال خرد کردن غذا ها و گاز گرفتن پستان مادر از تظاهرات این غریزه بشمار میروند .

قبل از دو تا سه سالگی طفل هنوز بدوره اخلاقی حیات نرسیده است و از خوب و بد ، مجاز و ممنوع ، شرافتمندانه و ننگین اطلاعی ندارد . او از اجرا شدن اعمالی که خصوصاً گوارشی هستند تمتع میبرد ولی آیا کودک تا دو سالگی پذیرنده هیجانهای جنسی نیست ؟

فروید معتقد است که دو سال نخستین عمر « مرحله گوارشی » غریزه جنسی را تشکیل میدهد .

در واقع تماس با پستان مادر و پرشدن معده در کودک شیرخوار ایجاد یک لذت شهوانی میکنند و چنین لذتی دارای خواص و کیفیات جنسی است .

فروید عمداً لذت شهوانی را با التذاذ جسمانی درهم میریزد و واژه لاتن « لیبیدو » را بدون قید و شرط پایه و مرکز هر نوع لذتی قرار میدهد .

در نظر فروفسور فروید جنسیت بیان کننده هر گونه لذت شهوانی

است . پس پستان مادر اولین موضوع هیجان جنسی محسوب میشود ولی باید از فروید پرسید برای کودکانیکه بوسیله پستانك بزرگ شده اند اولین موضوع جنسی کدام خواهد بود ؟

البته این شیرخوار شهوتران تنها بمکیدن پستان مادر اکتفا نمیکند بلکه ارشست ، انگشتان و مشت خود را خواهد مکید و بزعم پیروان فروید يك منبع بی پایان هیجانهای جنسی دلبدر در اینكار نهفته است .

این مرحله گوارشی زندگی ، بقول پسیك آنالیست ها ، مبداء فسادهایی از قبیل جویدن ناخنها ، خوردن آب بینی و غیره است که در اطفال دیده میشود .

باید توجه داشت که حتی در بزرگسالان نیز وظیفه دستگاه هضم ممکن است جنبه یک لذت شهوانی را بخود بگیرد و پر خوری موجب استرضای خاطر گردد . تنقل خوردن زنان و جذب الكل بوسیله مردان را میتوان بعنوان نمونه این نوع لذت ذکر کرد .

ولی آیا آقایان با کشیدن سیگار و بانوان با جویدن نقل و شکلات واقعاً يك عمل جنسی را انجام میدهند ؟

طرفداران فروید به این پرسش جواب مثبت میدهند و دلیلشان هم این است که در زبان عوام گاهی فعل های «جویدن» و «خوردن» برای بیان اعمال یا تمایلات جنسی نیز بکار میروند و این امر نشان میدهد که بین لذت جنسی و لذت گوارشی روابط بسیار نزدیکی وجود دارد (۱) . . .

۱- اصطلاحات عامیانه ای که آندر بینه در اینجا بکار برده مخصوص زبان فرانسه است و بهمین جهت از ترجمه آنها صرف نظر شد ولی در زبان فارسی هم گاهی فعل خوردن را برای بیان مشتتهیات جنسی استعمال میکنند از آن گذشته هنگام ارتباط های جنسی بعضی از لذات شهوانی توسط دهان دندان و زبان تحصیل میگردد در صورتیکه این اعضاء مخصوص خوردن و متمتع شدن از اغذیه هستند .

بهر حال این قرائن موجب آن شده است که پیروان فروید لذتی را که از خوردن یا آشامیدن حاصل میشود دارای خصیصه جنسی بدانند .

آنچه مسلم است ، پرخوری میتواند مشتقی از فقدان جنسیت باشد چنانکه زنان پیر که دیگر نمیتوانند داعیه عشق ورزی داشته باشند غالباً با پرخوری جبران این نقیصه را می نمایند .

بدنبال دفع مواد زائد بدن ، آسایش خاطری احساس میشود ، کودک همه توجه خود را در آن متمرکز میسازد و بالاخره به قیده شاگردان فروید با این عمل (خالی کردن روده ها) لذت خاصی که از تظاهرات غریزه جنسی است حاصل میگردد (Erotisme anal)

باید اقرار کنیم که این روانشناسی فاقد شعر و ادب است و بیشتر ، وظایف پست ترین اعضاء بدن را مورد گفتگو قرار میدهد . متلاطفرانان فروید عقیده دارند که یکعده از انحرافات و تباهی های جنسی در بزرگی چیزی جز خاطره لذت مذکور نیست .

یکی از روانشناسان می نویسد : « پسیک آنالیز انسان را بمنزله منجلابی میگیرد که در آن کدرترین احساسات ، نفرت انگیزترین لذات ، سبعانه ترین ستمگریها در جنب وجوشند » .

باری در صحنه گیتی از پستیهای طبع بشری نمونه ها و شواهد بسیاری مشاهده میشود و با مطالعه بعضی از آثار گذشتگان نیز میتوان باین حقیقت بیش از پیش پی برد .

هیجانها در کودکی

دردوسه سال اول حیات طفل با ترس ، خشم و محبت فقط هیجانهایی را که جانوران نیز دارند از خود نشان میدهد .

ولی از سه تا چهار سالگی هیجانهای دیگری که شخصیت کودک را بیشتر نمایان خواهند کرد ظاهر میشوند و این هیجانها مخصوص انسان هستند . فعالیت طفل توسعه مییابد و به قیده فروید پسر بچه خصوصاً بمادر علاقه پیدا میکند و از پدر کراهتی در خود احساس مینماید تا جائیکه گاهی نسبت باو یک کینه واقعی ابراز میدارد .

این وضع احساساتی ، کمپلکس اودیپ (Complexe d'œdipe)

و تشکیل میدهد . بطوریکه میدانیم اودیپ شاهزاده یونانی بخاطر تزویج مادر، پدرش را کشت . ولی این تز تأثر انگیز و ضمناً با ابهت را اگر بخواهیم تعمیم بدهیم و آنرا در همهٔ مردم قاطع بدانیم با اشکال مواجه میشویم . آیا شما میتوانید تمام پدرها را مجبور کنید که پسرانشان را بمنزلۀ قاتلان بالقوه خود تلقی کنند ؟ (۱)

فروید عقیده دارد که دختر نیز بپدر ذی‌علاقه خواهد شد ولی در عین حال تنفیری نسبت بمادر نخواهد داشت .

این معاشقات که فروید بدون اندکی تردید آنها را ارتباط جنسی

۱- در میتولوژی یونان مذکور است که شاهزاده می بنام «اودیپوس» بر حسب تصادف پدرش را کشت و مادرش را بزنی گرفت .

این داستان که « سوفکل » شاعر معروف یونانی (پنج قرن پیش از میلاد) آنرا با بیانی جذاب شرح داده است موجب شد که « فروید » عقده می را که در کودکان کشف کرده « اودیپوس کمپلکس » بنامد .

منظور از عقدهٔ روحی یا کمپلکس مزبور آنست که بزعم فروید در پسر محبتی نسبت بمادر و نفرتی نسبت بپدر وجود دارد تا آنجا که طفل پدر را بنوعی رقیب جنسی خود میدانند .

بنظر فروید فرزندان بعدها قباحت و زنندگی این کیفیت را که بصورت يك « کمپلکس » در روح وی منعکس شده است درك خواهد کرد و در نتیجه به کمپلکس فائق آمده و وضع یک انسان عادی را بخود خواهد گرفت .

« فروید » اضافه میکنند که معمولاً همهٔ کودکان باین کمپلکس چیره میشوند ولی ندرتاً این غلبه عملی نمیکردد و کمپلکس بصورت بیماریهایی عصبی بروز مینماید .

این تئوری با وجود غرابتی که در نظر ما دارد براستی پایه و اساس نظریات روانشناسی ، اجتماعی ، اخلاقی ، مذهبی و فلسفی فروید و پیروان او را تشکیل میدهد . مترجم

با محارم توصیف می نماید ، پدید آورنده بعضی از درامهای خانوادگی میگردند .

هیجان جنسی ، بمفهومى که معمولاً از آن استنباط میشود ، برای كودك اغلب يك كشف ناگهانی و الهام آمیز است . احساسات قبل از بلوغ ، تماس با اعضاء تناسلی ، تماشای جفت گیری جانوران ، تصاویر و کتابهای تلقین کننده و محرک ، تعلیمات مفسده انگیز رفیقان یا خدمتکاران حس تناسلی را در طفل بیدار خواهند کرد .

هیجانهای جنسی كودكى اعم از آنكه ابراز یا پسرانده شده باشند غالباً بقدری شدت دارند و بقدری در اعماق روح نفوذ مییابند که در سراسر حیات شخص تأثیر میکنند و گاهی باختلالهای عصبی منتهی میگردند . والدین و مربیان باید باین انقلابهای هیجانی توجه زیادی مبذول دارند و همه وقت مراقب بیداری جنسی اطفال خود ، که ممکن است با يك غافلگیری خشن همراه گردد ، باشند .

آنها باید با محبت و بطور روشن كودكان را قبلاً برای پذیرش چنین هیجانی مجهز و آماده سازند .

بنظر فروید جنسیت دوره كودكى ابتدا بصورت میل بخود (اتوار و تسم) یا خود پزئنی (نارسیسیسم) تظاهر مینماید و خصوصاً در پسر بچه با اعمال عضوی (وز رفتن با خود) توأم است .

معذلك این میل بخود در كودكان هر چند متداول است لازم نیست که حتماً و الزاماً بظهور برسد زیرا اگر مقنضیات مذکور در حقوق می وجود نباشند اینگونه اعمال نیز دیده نخواهند شد .

در دختر عیوب مزبور کمتر از پسر مشاهده میشود و كشف جنسیت بطور مبهمی انجام میگردد بسمیکه معصوم بودن و باکی دختر غالباً طولانی و کامل است .

این امر مستلزم دقت بسیار است زیرا از همان طفولیت افتراق روانشناسی بین پسر و دختر واضح میگردد . در پسر نخستین تظاهرات نیروی محرک توالدی يك طبیعت شهوانی دارد و حال آنکه در دختر احساس مادری از

پیش از منعطف شدن بجانب يك مرد ، بریکزن پرتو میافکنند . پس میل بدیگری یا دیگری خواهی درزن ابتدا جنبه میل بهمجنس (هموسکسوال) را پیدا میکند .

اما این میل چگونه ابراز میشود ؟ غالباً بوسیله يك دوستی یا تمجید بیحد و حصر نسبت بیک همکار ، همکلاس یا آموزگار که از مظاهر آن میتوان رازگوئیهها ، صحنه های حمادت و فداکاریهای متقابل توأم با مهرورزیها را نام برد .

مارسل پروو در یکی از آثار خود این احساسات را بخوبی نمایان میسازد و روابط ایگونه دختران را با یکدیگر ضمن انتشار نامه هائی بیان می نماید . حتی ادبیات ، تأثر و سینما هم بیشتر اوقات از تأثیر این آداب دخترانه بی بهره نمانده و از آداب مزبور الهام گرفته اند .

دخترك بمحض دیدن کمی بیمهری یا بی التفاتی از دوست خود در دریای نومیدی غرق میشود و یا بطغیان و سرکشی میپردازد . او بگوشه تاریکی پناه میبرد ، در آنجا چمباتمه میزند سپس یکمرتبه برمیخیزد و بر آشفته میگردد .

تخیلات بی بایان او گاهی بیک گریه شدید خاتمه مییابد ، یا وی را بطرف يك عرفان نادرست و غیر حقیقی هدایت میکند و گاهی هم استثنائاً موجب يك بیماری دماغی میشود .

در بعضی از موارد دیده شده است که پس راندن هیجانها و عطشهای درونی بخود کشی این دختران غیر عادی پایان یافته است ولی خوشبختانه این موارد بسیار نادر است .



سالهای اول عمر نمایان
میشود و سایر تظاهرات
را تحت الشعاع قرار
میدهد دختر خیلی زود
مادر عروسکهای خود
میکردد .

نخستین عشق

هیجان جنسی در دوره فقدان جاذبه

در نزدیکیهای بلوغ، کودک و بخصوص دختر، وارد در يك دوره بی‌نمکی و بی‌لطفی میگردد . در این هنگام دختر ك فریبندگی و چالاکی كودکی را از دست داده و هنوز لطف و دلربائی زن بالغ را پیدا نكرده است بطوریکه نه تنها يك تغییر حالت فیزیولوژيك بلکه يك عدم توازن روحی در وی مشاهده میشود .

دختر در اینوقت بلهوس، تأثرپذیر و زود رنج میگردد و جنسیت او تغییر شکل میدهد بدین معنی كه دیگر جنسیت منحصراً توسط غریزه تنظیم نمیشود بلکه بصورت يك كپلكس از غریزه بدنی و هیجان مهرآمیز (معبت) درمیآید . « میل بنخود » تبدیل به « میل بدیگری » شده و در دختر يك دلبستگی بسیار مهم و اغلب افلاطونی ب جستجوی فرد دیگری كه بتواند هوسهای او را ارضاء كند، ایجاد میگردد .

این اولین طرح عشق است ولی این عشق هنوز پا برجا نیست و

فصل چهارم

هیجانهای جنسی هنگام بلوغ

بلوغ در زن توسط يك پدیده آشکار یعنی نخستین قاعدگی معلوم میگردد . برای دختریکه از موضوع بیخبر است این حادثه ناگهانی غالباً موجب یک شوک هیجانی شدید میشود . طفل ضمن پریشانی خاطر ، خیال میکند که مجروح یا بسختی بیمار شده است . بعضی از آنها جسارت فاش کردن این اضطراب و تسویش درونی را حنی برای مادرشان نیز در خود نمیابند و بهمین جهت دلواپسی را باعماق روان خویش پس میرانند (خودشان را میخورند) این حوادث مهیج گاهی مقدمه اختلالهای روحی تسویش آمیز میگردد .

یکعده دیگر از دخترانیکه تازه بمرحله بلوغ میرسند و اطلاعات ناقصی از قاعدگی دارند از این واقعه احساس تنگ و نفرت می نمایند ، آنها در مدت «رگل» خود جرأت حضور یافتن در اجتماع را پیدا نمیکنند زیرا میترسند ننگی که از آن وضع حاصل شده است روی چهره ایشان نقش بسته باشد و همه باین مطلب پی ببرند .

البته بلوغ فقط با نخستین قاعدگی ظهور نمیابد بلکه تغییرحالتهای بدنی دیگری (از قبیل روئیدن مو در بعضی از نقاط بدن یا برآمدن سینه وغیره) بیش از قاعدگیهای نخستین یا مقارن با آنها ظاهر میگردد .

دختر با کنجکاوی بسیار زیاد باین تغییر شکلهای قبل از بلوغ و مخصوصاً برشد سینه خود توجه میکند تا آنجا که گروهی از دختران که رشد خویش را کامل و مطابق میل نمیبینند مجرمانه با شیدانی که از

بی اطلاعی آنها سوء استفاده میکنند ، مکاتبه می نمایند و یا بوسائل
حیله گرانه از قبیل استعمال چند دستمال یا کوسن برای مخفی داشتن نقص
سینه خود متشبث میشوند .

مطالبیکه تا اینجا در باره بلوغ دختر گفتیم با بروز دو احساس
که اهمیت اساسی دارد توضیح داده میشوند . این دو احساس که ممکن
است گاهی چند سال قبل از بلوغ هم بمنصه ظهور برسند عبارتند از: حیا
و عشوه گری . ما دو احساس مزبور را تقریباً بطور مشروح مورد مطالعه
قرار میدهیم .

فصل پنجم

حیا

تحت عنوان حیا دو نمود بسیار مختلف شعور را بقرار زیر شرح میدهند :

۱- يك هیجان ، یعنی يك عكس العمل روحی - بدنی ناگهانی و مستقل از اراده .

۲- يك احساس ، یعنی حالتی از روح که در اثر تکرار هیجانها ایجاد شده است .

این احساس که ممکن است توسط تعلیم و تربیت و برحسب مفاهیم گوناگون تغییر کند در معرض اطلاع و آگاهی انسان قرار دارد یعنی کاملاً ارادی است و پرهیزکاری و تقوی منتهی میشود .

احساسات مربوط به حیا غالباً صمیمانه هستند ولی گاهی مثل تمام احساسات ممکن است مبنی بر ظاهر سازی باشند . بعضی از زنان فقط از روی تزویر و دورویی خود را برآزم نشان میدهند و ضمن مطالعه موضوع عشوہ گری ما باین مطالب اشاره خواهیم کرد . معیناً نباید این مسئله را عمومیت داد و اساساً منکر حقیقت حیا شد . در اینجا ابتدا هیجان ناشی از حیا و سپس احساس مربوط بآن را مطالعه خواهیم نمود .

هیجان ناشی از حیا و تظاهرات بدنی آن

حیا يك شوک هیجانی دفاعی بر ضد هر نوع تجاوز و حتی هر نوع قصد جنسی است .

حیا از ترس اشتقاق مییابد و دل حمایت را در برابر غریزه تولید

مثل باری میکنند و این بازی شبیه به دل ترس در برابر غریزه صیانت ذات است .

پس حیا از حزم و احتیاط ریشه میگیرد و تظاهرات بدنی آن را بترتیب زیر بررسی میکنیم :

این تظاهرات اصولاً عبارتند از :

۱ - پدیده هائیکه در غشاء بدن و خصوصاً پوست صورت منعکس میشوند (این عارضه مخصوص به نوع بشر است) .

۲ - رفتارهای مشخص مانند اعمال دفاعی یا مبادرت بفرار (این وضع مخصوص بانسان نیست و در بعضی از تیره های جانوان نیز بطور ابتدائی خود دیده میشود) .

۳ - اختلال های گرناگون بدنی که بطور فرعی و تبعی پدیدار میگردند .

نخستین تظاهرات هیجان ناشی از حیا (سرخ شدن)

حیا تقریباً همیشه بوسیله یک نمود عمومی یعنی « سرخی » بیان میشود و بهمن جهت گفته اند که سرخی « ضامن اجراء » حیاست .
يك نگاه ، يك حرکت كوچك يا يك كلمه كه زننده بنظر آیند برای تحريك فوری حیا و سرخ شدن کافی هستند .

البته سرخی منحصرأ تابع حیا نیست زیرا هیجانهای دیگری نیز که بر پایه ترس قرار دارند (از قبیل کمروئی ، ننگ و غیره) ممکن است سرخی را پدیدار سازند

بهر حال سرخی نشانه اصلی هیجان حیا بوده و بواسطه جاویدانی و همگانی بودن خود یک ارزش تقریباً سنبولیک را بدست آورده است بطوریکه بسیاری از شاعران و نویسندگان حیا و آرزم را بجای سرخی بکار برده اند .

باید دانست آن سرخی که بیان کننده و دال برحیاست عموماً روی صورت نمایان میشود ، درزن يك عامل زیبایی بشمار میرود و بقول روسو « برملاحت او می افزاید » .

شب برای تجاوز از آداب، مساعد است و در تاریکی کامل، هیجان ناشی از حیا کلاً از میان می‌رود. بر فیسی (شاعر فرانسوی در قرن هیجدهم) این معنی را در رباعی جذاب زیر چنین بیان میکند:

« در یک خوابگاه عطر آگین

که خدای روز و روشنائی را در آن راهی نیست »

« حیا بدون تشویش

روی زانوان الهه عشق می‌خسبد »

دومین تظاهر هیجان ناشی از حیا (رفتارهای مشخص)

حیا نیز مانند ترس ممکن است بر حسب کیفیات، دو عکس العمل خیلی متفاوت را ایجاد نماید بدین معنی که یکوقت بوسیلهٔ مبادرت بفرار

ابراز میشود و زمانی هیجان چنان است که شخص اراده خود را نسبت باعضاء بدنش از دست میدهد.



زن در اینتحالت ر جای خود میخکوب می گردد، صدایش گرفته و بریده میشود و گاهی هم زبانش بند میآید و بالاخره يك رخوت و بیحسی کم و بیش شدید تمام دستگاه نیروی ارادی او را فرا میگیرد.

روینسی نقاش معروف فلاماندی در تابلوئی بنام

«سوزان و دو پیرمرد»

«سوزان و دو پیرمرد» زن

برهنه‌ئی را نشان میدهد که هنگام استحمام توسط دو پیر مرد غافلگیر شده

اما در عده‌ئی از زنان دیده شده است که سرخی تمام پوست بدن را فرا میگیرد و در آثار پیشینیان نیز اشاراتی بعمل آمده که حاکی از این حقیقت است .

مکتب فروید در حیا آثاری از یک بیماری جلدی جنسی می بیند که ابتدا عمومی بوده و بعدها با یک روش انتخابی روی چهره ثابت مانده است .

در باره بی‌ترتیبیهای محل سرخی ناشی از حیا مطالب زیادی گفته شده است و خصوصاً از موردی سخن بمیان رفته که سرخی فقط در دستها مشاهده گردیده است .

انعکاس بدنی مزبور بر حسب اشخاص کم و بیش شدت پیدا میکند . کسانی هستند که هر آن و بدون جهت سرخ میشوند و برعکس اشخاص معیوب یا غیرعادی هم وجود دارند که کم سرخ میشوند یا اصلاً تغییر رنگ نمیدهند .

بدین لحاظ اگر سرخ نشدن در بادی امر امتیازی بنظر برسد در حقیقت نشانه‌ئی از يك مزاج منحرف است و بنا بگفته روسو «زن بدون حیا فاسد است و یک احساس را که برای جنس او طبیعی است لگدمال میکند» .

گروهی از زنان کوشش دارند که سرخی خود را پنهان نمایند و برای اینکار صورتشان را با دستهای خود مخفی میکنند البته این حرکت معلول یک قرارداد نیست بلکه یک مبنای روانشناسی دارد و پزشکان بیماریهای زنان هنگام آزمایشهای طبی باین وضع زیاد برمی‌خورند . همچنین سابقاً زنان خوشگذران و اهل معاشرت در سالن‌ها و مجامع از بادبز خود بهمین منظور استفاده میکردند .

بطور کلی آنچه که سرخی را مخفی بکند موجب تخفیف یا از بین رفتن حیا میشود . بدینسان بکار بردن ماسک در بعضی از جشنها که بقصد مستور داشتن صورت و سرخی آن استعمال میگردد امکان و اجازه میدهد که بسیاری از آداب و رسوم بدون احساس هرم مهمل گذاشته شوند.

صاحب‌نظری بنام ستارتز معتقد است که این ژست خیلی هم مبتنی بر حیا نیست و اضافه میکند :

« عموماً رفتار ناشی از حیا را با مجسمه «ونوس دومیسی» می‌سنجند در صورتیکه این اشتباه است زیرا وقتی زنی که عادت به پوشاک داشته ناگهان در حال برهنگی غافلگیر شود وضعی کاملاً متفاوت با وضع مجسمه مزبور بخود خواهد گرفت بدین معنی که تنه را کمی بجلو خم کرده ، شانه ها را بالا میبرد ، بازوان را در بالای سینه بطور متقاطع روی هم مگذارد و تا آنجا که ممکن باشد قسمت‌های جنسی خود را با فشار دادن رانها بکند دیگر پنهان می‌سازد .

ما ی‌وضع طبیعی نشان دهنده حیا چنین است و هنرمندی که «ونوس» را در آن حالت ساخته در واقع خواسته است بین رفتار طبیعی و رفتار سنبولیک باروری سازشی بدهد چه مجسمه «ونوس» بایک دست پستانها و با دست دیگر اعضاء جنسی خود را نشان میدهد .

در غیر اینصورت ابلهانه است که تصور کنیم يك الهه زیبایی ممکن است از برهنگی خود احساس ننگ بکند »

زنان ژست های دیگری نیز در موقع هیجان حیا حتی در حال در بر داشتن لباس از خود ارائه میدهند .

آنها در صدد بر می‌آیند که فوراً صورت خود را بوسیله دستها یا با برگردانیدن سر مخفی نمایند و اگر اینکار میسر نشود باین اکتفا میکنند که با فروتنی پلکهای خویش را پائین بیندازند .

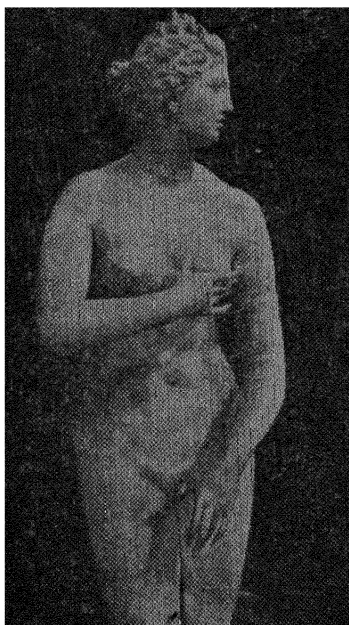
تظاهرات مربوط بحیا بر حسب اشخاص و کیفیات اختلاف دارند ولی آنها خصوصاً از نژادی به نژادی دیگر و طبق موضع کم و بیش ساختمی مراکز جاذبه جنسی تغییر میکنند .

در اینجا بدون آنکه قصد یک مطالعه عمیق نژاد شناسی در باره تظاهرات مذکور باشد من چند نمونه کلاسیک را متذکر خواهم شد :

در زنان چینی چنین مینماید که حیا بخصوص در پا جایگزین است زیرا زنان چینی آنرا بکسی جز شوهر خود نشان نمیدهند .

و میخواهد با فرو رفتن در آب خود را از نظر آنها مخفی بدارد. این تابلو که اصل آن در موزه ملی است که لم مضبوط است هیچان حیارا بخوبی مجسم میسازد. در جانوران، حیا خصوصاً بوسیله عکس العمل از نوع نخست یعنی بصورت فرار تظاهر میکند و با چالپوسی و خوش آمدگویی مرتبط است. گریز جانور ماده بطور اتوماتیک تمایل به تعقیب را در حیوان نر برمی انگیزد.

بدین ترتیب در تابستان و مواقع گرمی هوا گوزن ماده از برابر گوزن نر فرار میکند همچنین سگ ماده زمانی در صدد میافتد که در اطراف سگ نر دیده نشود اما همانطور که خواهیم دید این گریز ماده غالباً ظاهرسازی است و بیش از آنچه از حیا ناشی باشد از عشوہ گری مشتق میشود.



جانوران وحشی برای انجام دادن عمل جنسی پنهان میگردند زیرا در واقع نر و ماده باید مواظب باشند که رقیبان حسود ایشان را مورد حمله و تعرض قرار ندهند.

در جانوران اهلی این ترس کمتر مشهود است و در نوع انسان، فرد که نمیتواند فرار بکند با تدابیری چند کوشش دارد مراکز جاذبه جنسی خود را مستور سازد و لذا گفته اند، حیا «کمروئی» بدن است.

زن اروپائی اگر بدون لباس غافلگیر شود تقریباً ژست «ونوس دومدیس» را تکرار میکند یعنی پس از برگرداندن قسمت بالایی لگن

ژست ناشی از شرم و حیا - «ونوس دومدیس»

خاصه با یک دست پستانها و با دست دیگر روی زهار را میپوشاند. ولی

زنان عرب نه تنها اعضاء جنسی خویش را پنهان میدارند بلکه صورتشان را نیز طبق تعالیم قرآن «سوره ۲۴» مستور میسازند.

در نیل علیا بنا بگفته امین بیک بزرگترین جدایت زنان در توسعه و عظمت نواحی کفل ایشان است و بقول یکی از روانشناسان این ناحیه مرکز اصلی حیا در زنان افریقائی مزبور است بعضی از این بومیان تقریباً برهنه، تنها يك برك برای سترعورت بکارمیبرند و هرگاه هنگام غافلگیر شدن از این زینت هم محروم باشند فوراً برای مخفی داشتن «برهنگی» خود به پشت روی زمین میخوابند.

تظاهرات فرعی

سرخی و رفتارهای عقیفانه، تظاهرات اساسی حیا را تشکیل میدهند معینا نمودهای دیگری هم در اثر هیجان ناشی از حیا ذکر شده اند که از آن جمله میتوان پدیده های زیر را نام برد:

لرزشها، تشنجات حنجره، احساسات سردی بعد از حرارت، گیجیها، همه ها وطنین در گوش، عرقهای سرد، دانه دانه شدن بدن، چنبدش، راست شدن موها، وقفه در تنفس و حتی تمایلات اغمائی در هیجانهای شدید وقفه در ترشح شیر و قاعدگی و ترشح آب دهان بطوریکه دهان خشک میشود و زبان بفک بالا میچسبد.

احساس حیا

تکرار هیجانهای ناشی از حیا بالاخره در زن منجر بحالت جاویدانی میشود که آنرا «احساس حیا» مینامند.

تعلیم و تربیت میتواند باین احساس تغییرات مستحسن یا ناگواری بدهد. مبالغه در حیا و خصوصاً تظاهر بآداب دانی و شایستگی منتهی بیک آزرمتصنعی میگردد که تزویر و ریای حیاست. برعکس متانت و فروتنی فضایی هستند که بوسیله يك آموزش و پرورش نیکو بدست میآیند.

احساس حیا بخصوص در ترتیب پوشیدن لباس و در طرز تکلم بظهور

می‌پیوندند و ما این دو موضوع را ذیلاً بررسی میکنیم :

تظاهرات احساس حیا در ترتیب پوشیدن لباس

صنایع و ترتیباتیکه در تهیه پوشاک بکار میروند در عین مستورد داشتن مراکز احساس جنسی زن ، او را در دفاع از خود نیز یاری میدهند .

برك مو را كه در صنعت مجسمه سازی رل مهمی بازی کرده است میتوان بعنوان يك پوشش ابتدائی در نظر گرفت . این لباس در مرادل كاملتر بصورت يك مانع بدنی و در عین حال معنوی جهة مقابله با هر نوع جاذبه شهوانی درآمده است تا آنجا كه بقول یکی از مجتهدین کلیسا : « حیای زنان با كندن لباس ناپدید میشود » .

مذاهبیکه در راه مبارزه با وسوسه های شهوانی کوشش میکنند ، سادگی و تناسب در پوشاک را میستایند .

سن فرانسوادوسال اسقف معروف مسیحی در قرون شانزده و هفده

می نویسد :

« همواره جانب سادگی و بی‌پیرایگی را كه عالیترین زینت برای زیبایی و بهترین عذر برای زشنی است رعایت كنید » .

در دستورهای رهبانی پوشیدن لباسهای گشاد و بزرگ جهت مخفی داشتن اندام ، بسالكان طریقت اعم از زن و مرد تحمیل شده است .

اما در نژاد های متمدن و نیز در بسیاری از قبایل وحشی پوشاک يك جنبه تزئینی پیدا کرده است و مدلباس زنانه 'بیهانه' پوشش ، يك هدف دلربائی و جذابیت را تعقیب میکند .

این رویه ما را بیاد سخن هونتفی می‌اندازد كه میگوید : « بعضی از چیزها را برای نمایاندن آنها پنهان میکنند » .

خیاطان بزرگ و گردانندگان « موزيك هال » باین حقیقت نيك واقفند و با ذوق و ابتكار خود بجای پوشاندن بدن زنها ایشانرا در واقع عریان میسازند و در عوض جلوگیری از میل جنسی آنها تحريك مینمایند . پس لباس پوشیدن پیش از آنچه يك عمل عقیفانه باشد ، تظاهری

از عشوه‌گری است و همانطور که گذشت میل جنسی را برمی‌انگیزد .

تظاهرات احساس حیا در طرز تکلم

حیا تنها بوسیلهٔ تواضع در رفتار یا بی‌آلایشی در لباس پوشیدن تجلی نمی‌کند بلکه بوسیلهٔ متانت و وقار در طرز تکلم نیز پدیدار می‌گردد . عدم مراعات نزاکت و ادب در سخن گفتن بیش از نفس عمل ناشایست افکار عمومی را جریحه‌دار می‌سازد و همانطور که یکی از روان‌شناسان می‌گوید : « زنان عفیف از بزبان آوردن اعمال منافی حیا بیشتر از ارتکاب آن اعمال می‌ترسند و چنین می‌پندارند که محدودیت خصوصاً برای دهان مقرر شده است » .

دختران جوان بویژه ، سخنان و قبحانه‌ها نمی‌پسندند و از الفاظ رکیک نفرت دارند . سخن زشت و مسن‌هجن بادرک و تصورات نیمانثال ایشان از عشق لطمه وارد می‌آورد . بنا بر این بخلاف پسر بالغ که میل زیادی بصراحت و بی‌پردگی در مسائل جنسی دارد دختر جوان رغبتی باین امر نشان نمی‌دهد .

عفت بیان در رم قدیم هم وجود داشت و بدون تردید ادبیات لاتن خود را از این حیث خیلی رآلیست‌تر نمایانده است بطوریکه گفته اند : « لاتن در الفاظ پرهیزکاری را حفر می‌شمرد » .

محقق بنام دو فور در کتاب « تاریخ فحشاء » ضمن یکی از مباحث مربوط بگذشته مینویسد « زنان واقعاً از کلمات ناهنجار روزنده می‌ترسیدند و حتی فواحش نیز از بزبان آوردن سخن بی‌ادبانه ننگ داشتند » .

زبان همهٔ ملتها پراز استعارات و کنایاتی است که برای بیان اعضاء یا اعمال جنسی بکار می‌روند و حتی در زبان عامیانه نیز این عفت کلام رعایت می‌شود (۱) .

۱ - در اینجا آندره بینه در تأیید گفته‌های خود بذکر امثله و شواهدی از زبانهای فرانسوی و آلمانی می‌پردازد که چون در زبان ما مورد استعمال بقیه در ص بعد

والی همچنانکه در مورد لباس گفته شد در تکلم هم گاهی با عبارات غیر صریح مسائل جنسی بنحو مؤثرتری ابراز میشوند . بهمین جهت در کتابهای دینی و رسالات مربوط بحکمت الهی ، از امور جنسی بدون پرده پوشی و با يك خشکی و صراحت علمی سخن بمیان رفته است .

یکی از دانشمندان در این زمینه میگوید : « باید ارزش حکمای الهی کاتولیک را که با طرزی عافانه و صراحتی تحسین پذیر از مسائل جنسی گفته‌گو کرده‌اند ، بشناسیم و از ایشان تفدیر کنیم » (۱)

شناسائی انگیزه حیا

اکنونکه تظاهرات اصلی حیا را اجمالا از نظر گذرانده‌ایم بشرح در باره شرایط عمومی سن ، جنس ، تمدن و بطور خلاصه کیفیاتی که در بروز و پیدائی این احساس تأثیر دارند مبردازیم و سپس علل آنی را که موجب هیجان حیا میشوند مورد تجدید مطالعه قرار خواهیم داد و بعد از آن از علل بمیدی که در حیا مؤثرند و بالاحص عوامل جنسی بحث خواهیم نمود :

شرایط سن

حیا از آنجهت که بمناسبت ترس از تجاوز جنسی ایجاد میشود ، در اطفال وجود ندارد زیرا اطفال بمخاطراتی که ممکن است جنسیت ایشان را تهدید کند علم و آگاهی ندارند .

ترس زمانی مینواید بظهور برسد که خطری درك یا تصور گردد

بقیه از ص قبل

ندارند از ترجمه آنها صرفنظر میشود ! بطوریکه میدانیم پارسی زبانان هم کنایات و استعارات فراوانی برای بیان اعضاء یا اعمال جنسی بکار میبرند .

۱- فقهای اسلامی نیز بمصداق « لایحیاء فی الدین » در باره مسائل جنسی بدون ابهام یا پرده پوشی بحث و اظهار نظر کرده‌اند . مترجم

و تصور ذهنی خطر جنسی در کودک در حدود بلوغ تظاهر مینماید و قبل از آن بهیچوجه موجود نیست .

لذا از نظر سنین عمر، حیا با دیگر خصائص جنسی ثانوی همزمان است و حتی محبوب ترین کودکان فاقد احساس حیا هستند. طفل با کمال بیگناهی تمام ناشایستگی ها و بی ادبیا را چه عملاً و چه با سخن ابراز میدارد و از برهنگی خود نیز هیچ شرم و ننگی حس نمیکند .

اگر دیده ایم بعضی از کودکان بظاهر با حیا هستند نباید فکر کنیم که این صفت نزد آنها طبیعی است زیرا احساس حیا در اثر تعلیم و تربیت مادر یا اطرافیان در ایشان ایجاد شده است .

معذک دختران کوچک که غریزه جنسی آنها زودرس تر از پسران است معمولاً قبل از پسران همسال خود شروع به عقیف شدن مینمایند . یکی از روانشناسان که بل نام دارد معتقد است که در بسیاری از دختران احساس حیا در حدود نه سالگی نمایان میشود ولی بهر حال توسعه کامل آن هنگام بلوغ خواهد بود .

همانطور که طبق افسانه کهن آدم و حوا پس از بیرون رانده شدن از بهشت یکباره « متوجه شدند که برهنه اند » کودکان معصوم هم مقارن با نخستین تظاهر غریزه جنسی از برهنگی خود مشوش میگردند .

پس از بلوغ ، حیا غالباً بقدری شدت مییابد که آزمایشهای طبی را مشکل و پر زحمت میسازد زیرا بتدریج که شخص بخطر جنسی پی میبرد ، حیای او بطرز مؤکدتری تجلی مینماید .

استثنائاً حس نکردن آزر و حیا در کودکی تا سن بلوغ و پس از آنهم در دختران بالغ و حتی در پرهیزکارترین دختران دیده شده است . یکی از پزشکان از دخترانی ذکر میکند که در عین سادگی و تقوی اضطرابی در موقع آزمایشهای طبی زنانه از خود نشان نداده و بدنشان را بدون ناراحتی مدتی در مرئی و منظر طبیب قرار داده اند .

جنس و ارتباط آن با حیا

از آنجا که زن از تجاوز جنسی (سبب حیا) بیش از مرد میترسد و

خود را بیشتر از مرد در معرض این تجاوز میبیند لذا عفت و حیا در جنس مؤنث آشکارتر و نمایانتر دیده میشود .

حیا بر اثر علم بخطر تر اید مییابد و بهمین جهت بمنتهی درجه در دختر جوان وجود دارد .

دوشیزگان محبوبتر و عقیفتر از پسران همسال خود هستند و حیا بمعنی اخص که پدیده محرکی است بویژه متعلق بزنان است .

معهدا باید دانست که آزمون در زن شوهر دار یکنوع تمایل بضعف و کاهش پیدا میکنند .

در مردان ادب و نزاکت که يك نمود ارادی و اختیاری است بیشتر بیدار میگردد و تقریباً در تمام عمر بیک میزان نزد آنها مشاهده میشود .

تمدن و حیا

حیای غریزی بمنتهی درجه در قبایل ابتدائی وجود دارد و پیشرفتهای تمدن يك سیر فزاینده را در احساس شرم نشان میدهد .

بدین ترتیب زنان نسل ما کمتر از نیاکان خود متظاهر بحیا و آزر مند و اکنون عمل تداوی بیماریهای زنانه و زایمان آسانتر انجام میپذیرد .

تا اواخر قرن هفدهم زنان رضایت نمیدادند که در میان روز و بهنگام روشنائی بطیب مراجعه کنند . پزشك ناگزیر بود فقط با استفاده از تاریکی و پس از پائین کشیدن پرده ها ایشان را معاینه نماید .

امروزه سختی و عدم انعطاف احساس حیا در شهر کمتر از ده و در کارگاههای شهری کمتر از مزارع بنظر میرسد . یکی از محققین در این باره مینویسد « هر چند تماشای مداوم زندگی حیوانی ، روح زنان ده نشین را با جزئیات اعمال عضوی مأنوس میسازد ، ولی حیای غریزی و پاکدامنی جبلی معمولاً بایشان اجازه میدهد که حتی در برابر شیطننت و خوش محضری مردان معاشه جو نیز زمام عقل را از دست ندهند » .

علل آنی هیجان حیا

تا اینجا شرایط و اوضاع واحوالی را که برای نشوونمای احساس شرم مساعدند مطالعه کردیم و دیدیم که مقارن با بلوغ ، خصوصاً درجنس مؤنث و در نژادهای کم و بیش ابتدائی ، هیجان حیا نیرومندتر و زمینه برای بروز آن مستعدتر است .

اما برای آنکه هیجان مزبور ایجاد شود باید يك علت آنی موجود باشد . این علت عبارتست از يك نگاه ، يك ژست یا يك سخن .

شرم بدانجهت که در زن يك انعكاس وعكس العمل دفاعی در مقابل مرد است لذا هر بار که يك نگاه ، يك ژست یا يك سخن مرد ، دارای مقصد جنسی باشد یا تصور شود که مخنوی چنین مقصدی است ، فوراً برانگیخته خواهد شد . بنا براین حیا نه تنها يك مانع وعایق در برابر بعضی ازاعمال شهوانی است بلکه سدی در برابر بعضی از انحرافات تکلم نیز بشمار میرود .

در پاره‌ئی از موارد ممکن است حیا بظهور نرسد مثلاً انواع مسمومیتها (از قبیل مسمومیت تریاك ، الكل وغیره) عفت وحیا را معدوم میسازند و بنا باظهار یکی از دانشمندان در نیمی از دیوانگان حیا بکلی زایل میشود .

همچنین ممکن است هیجان شرم تحت الشعاع هیجان شدیدتری قرار گیرد و در نتیجه ظاهرنگردد مثلاً در موقع زمین لرزه دیده شده است که مرتب‌ترین مردم خود را بناهنجارترین وضع در معرض تماشای دیگران قرار داده اند .

سیاری از زنان هر نوع آزمون را در موقع دردهای زایمان وخصوصاً هنگام تولد بچه از دست میدهند .

حیا که یک عکس العمل دفاعی است بمحض آنکه احساس شود جنسیت مورد نظر نیست از میان میرود و این موضوع در آزمایشگاههای طبی که بیمار کمال وثوق را بپزشك دارد بتحقیق میرسد . زنان بآسانی

بآزمایشهای لازم تن میدهد معذلك آنقدر كه بكاوش با دست حاضرند بتفحص با چشم راغب نیستند یعنی میل دارند بجای اینکه پزشك باعضای ایشان نگاه کند ، بوسیله تماس با دست باآزمایش طبیی پردازد .

اعتماد بپزشك یا شخص دیگر غالباً در نتیجه يك عادت حرفه‌ئی ایجاد میشود . یکی از نقاشان مجرب حکایت میکرد كه روزی درآموزشگاه هنرهای زیبا ، زنی كه بعنوان مدل نفاشی و كاملاً برهنه در برابر نقاشان قرار گرفته بود ناگهان تغییر حالنی از خود نشان داد و او كه تا آنوقت بدون اضطراب و تشوش از جای خود تكان نمیخورد يكمرتبه شروع بلرزیدن كرد . برای پوشیدن لباس بسمتی دوید . پس از تحقیق معلوم گردید كه كارگری از پشت شیشه بالای اطاق او را مینگریسته و زن متوجه این مطلب شده است .

هائهای نخستین حیا

غریزه جنسی

بطوریکه ضمن بحث در باره علل پدید آورنده هیجان حیا بیان گردید ، نگاه ، ژست یا سخنی كه گمان رود متعرض جنسیت هستند ، يك عكس العمل دفاعی را ایجاد مینمایند .

ولی ما باید این تحلیل را ادامه بدهیم وعلل اساسی و نخستین شرم و حیا را پیدا کنیم . این علل میتوانند جملهگی در يك علت خلاصه شوند كه عبارتست از : « غریزه جنسی » .

حیا آشكارا بعنوان يك خصیصه جنسی ثانوی كه حتی در زن ازهمه خصائص ثانوی روانشناسی مهمتر است ، بنظر ما میرسد . در حقیقت حیا دو تظاهر بزرگ غریزه جنسی كمك میکند و این دو تظاهر عبارتند از:

۱- حسن انتخاب جنسی ،

۲- تحريك جنسی .

حیا و انتخاب جنسی

حیا درزن يك سلاح عالی برضد غافلگیریهای حادث از تجاوز مرد

است. زن بوسیله حیا مهمترین صفت مرد یعنی « قدرت » ویرا آزمایش میکنند و بارزش او پی میرد بعبارت دیگر شرم و حیا بزن امکان میدهد که در برابر تشبثات حریف پایداری نماید، از خطا کار بها و سوانح عشق، خود را برکنار دارد و در برگزیدن مردیکه برای او شایسته تر است یعنی در « انتخاب انب » توفیق یابد.

حیا بطریق دیگری نیز ابراز متانت را برای زن تسهیل میکند بدن معنی که زن گاهی از ترس آنکه عیوب و نقایص طبیعی او در مرد القاء بیمیلی یا زدگی کند و بالنتیجه شرمسار شود، نسبت بمکشوف شدن یا تسلیم شدن در مقابل مرد دستخوش تردید میگردد.

زن درواقع با پوشاندن بدن و نقاط شهوانی غالباً بر بهای خویش میافزاید و کسایکه خیلی پای بند نمایش بدن بوضع طبیعی آن هستند خوبست باین نوشته ویکتور پوشه توجه نمایند:

« برهنگی درخور توصیه و ترعیب نیست زیرا اولاً با عادات و رسوم اخلاقی ما تصادم پیدا میکند ثانیاً عزت نفس کسانی را که از لحاظ ساختمان بدنی زشت هستند جریعه دار مباسازد. »

البته زنانیکه کمتر مورد لطف طبیعت واقع شده اند بندرت باین عدم جذابیت خود آگاهی دارند و در میان ایشان خیلی کمتر زنی است که ذوق صائبی داشته باشد و ناگواریهای برهنگی خود را در زیر حجابی از ادب و آراسنگی پنهان سازد.

وانگهی عرضه و نمایش زشتی اغلب اثری میگذارد که نه تنها نامطلوب و غم افزاست بلکه يك عمل وقیحانه بشمار میرود...

بدون شك نباید این شوخی مرد شکاکی را که گفته است: « حیا بمنزله اعتراف زنان بزشتی و ناموزونی خود است » پذیرفت ولی نقائص طبیعی قطعاً احساس حیا را تقویت میکند و این حقیقت، حیای طبیعی زنان مسن را توجیه و بیان مینماید.

در مسئله مورد بحث ما عامل دیگری نیز دخالت دارد و وضع گیری خاص حیا را در قلمرو و حدود اعضاء تناسلی توضیح میدهد.

این عامل عبارتست از مجاورت اعضاء مزبور با مراکز دفع .
از غرائب طبیعت این است که خواسته یکعده عضو در عین حال وظایف تناسلی و وظایف دفع را انجام دهند . برای بعضی از زنان این امر یک علت بی‌رغبتی و سردمزاجی است که احساس حیا را تشدید میکند .
پس حیا يك ژست طبیعی برای پنهان داشتن چیزهایی است که بهتر است طرف آنها را نبیند زیرا ما مردم متمدن طبع ظریفی پیدا کرده‌ایم و از حیوان زیبا و نیرومندی که ماده خود را روی يك بستر پشکلی و پراز پهن نوازش میدهد بسی فاصله داریم و ذوقها و امیال ما چندان با وسایل و اوضاع طبیعی سازگار نیستند .

حیا در عشق رل غالباً سودمند تأخیر انداختن را بازی میکند ،
با انتخاب جنسی كمك مینماید و مانند عشوہ گری و اعمال شبه جنسی (از قبیل دانس) جلوی تحريك جنسی عجولانه را میگیرد .

عمل تولید مثل برای هر دو جنس و بخصوص برای زن متضمن مخاطراتی است .
غریزه جنسی اغلب با غریزه ابتدائی و مهم دیگر یعنی غریزه « صیانت ذات » در حال مبارزه است و حیا که يك عكس العمل دفاعی است مانع از آن میگردد که زن خیلی زود تسلیم غریزه جنسی خود شود .

ارنست رنان در این باره مینویسد : « حیا بهتر از عقل دختر جوان را حفظ میکند » .

حیا و تحريك جنسی

حیا در عشق فقط يك رل دفاعی را بازی نمیکند بلکه در جذب و جلب طرف نیز سهم مؤثری دارد و موجب پیدائی یا بجنبش در آمدن نیروی محرك جنسی حریف میگردد .

در حقیقت حیا زن را يك دلربائی بی نظیر میآراید و حتی در فن دوستی و معاشرت يك عامل اساسی بشمار میرود .

حیا پرده ظریفی را بر روی زن میکشتراند و از پس آن شگفتیهای طبیعت او را بطرز ابهام آمیزی نمایش میدهد .

دایملر ، شاعر فرانسوی میگوید : « حیا لطف و جاذبه روح است »

و در تورات مذکور است که :

« این جاذبه ایست که از هر جاذبه پراثر تر است »

زنی که فاقد شرم و حیا باشد نمیتواند توجه مرد عادی و متوسط را بخود معطوف دارد و حیا در تکوین شهوت مرد عمل آشکار و مؤثری را انجام میدهد .

این يك سحیة آسمانی است که حتی دشمنان هم آنرا پرسش میکنند در واقع حیا میل را ابتدا تحریک و بعداً نگاهداری مینماید .

نویسنده ئی بنام **باربی دورویلی** در یکی از آثار خود حیا و فریبندگی آنرا بخوبی مجسم ساخته است . او در باره زنی که وی را « پودیکا » نامیده است چنین مینویسد .

« او واقعاً عین شرم و حیا بود . این زن را میشد با دوشیزگان پاك و آسمانی که احیاناً از نگاه فرشتگان سرخ میشوند مقایسه نمود . تعجب آور این است که پودیکا بهمان اندازه که با حیا بود شهوتران هم بود . او هنگام بیان یا اجراء « جسورانه » ترین کارها با يك لحن پرستیدنی میگفت : « من شرم دارم ! » ...

نویسنده نامبرده اضافه میکند : « این زن تباهکار و اعجوبه که شیطان بدن وی را با حیا آبیاری میکرد ، با وجود عادات و اخلاق خود ، این توانائی را داشت که حتی روزی دوست بار تا ستون فقراتش سرخ شود ! » .

نظایر پودیکا بسیارند و اکثر فاحشگان کوشش میکنند این احساس ادب را از خود نشان بدهند . ولی باید دانست که دلربائی شرم و حیای زن پاك و معصوم بمراتب از این زنان متظاهر باطراوت تر و حقیقی تر است . بعقیده **ستاندال** نویسنده فرانسوی : « حیا تنها رسم و آئینی است که جز سعادت چیزی بیار نمیآورد و هر زن شریف باید در بدست آوردن و قارومتانت کوشا باشد . »

سرخ شدن و برافروختگی چهره خود يك عامل زیبایی است .
بهمین جهت زنان که کم و بیش باین امر وقوف دارند و میدانند

کلیگون شدن ایشان تحريك کننده و هوس انگيز است غالباً برای آرایش صورت مواد سرخ (روژ) را بکار میبرند .

نتایج حیا

چنانکه گذشت حیا در عین آنکه محرك شهوت و هوس است موجب آن میشود که زن خود را حفظ کند و تا موقع مناسب از تسلیم شدن بگریزه جنسی اجتناب ورزد .

ولی اگر حیا در مراحل نهائی عشق ملایم و تضعیف نگردد مقاصد طبیعت کاملاً عملی نخواهد شد و ارتباط بین دو جنس امکان نخواهد یافت . این حجاب روح با همه حجابهای دیگر و قتیکه پای عشق بمیان میآید برطرف میشود و حیا بهنگام ارضاء نیروی محرك جنسی ناپدید میگردد . اما آیا از این مطلب باید نتیجه گرفت که حیا وجود ندارد ؟ قطعاً نه زیرا حیا در واقع باعث اعتبار عشق است . حیا شعر ، عظمت ، جلال و ظرافت عشق است و بآن يك جنبه تحلیلی میدهد .

حیا عشق را علیرغم گمراهیها و توهمات ناشی از آن ، در يك مكان رفیع مسنفر میسازد و آنرا از جفت گیری بدنی و خشن جانوران متمایز مینماید .

حیای جانوران ، خیلی ابتدائی و محدود و منحصر بمقدار هیجانی است که مثلاً گوزن ماده هنگامیکه از طرف گوزن نر تعقیب میشود و یا در وقت معانقه از خود ابراز میدارد .

حیوانات بواسطه يك نیازمندی فیزیولوژیک و مانند احتیاجی که بخوردن و آشامیدن دارند با یکدیگر جفت میشوند؛ آنها فاقد عشق هستند زیرا « عشق را حیا خلق و ابداع کرده است » .

بجهات یاد شده ما باید از حیا دفاع کنیم و نگذاریم مکتب طرفداری از برهنگی (نودیسزم) آنرا مورد بیحرمتی قرار دهد .

البته طرفداران این مکتب در باره نسبی بودن احساس شرم و حیا بحثها میکنند و با تکیه باین موضوع میگویند :

« فلان دختر در پاریس اگر موقع بالا کشیدن و مرتب کردن بند جوراب خود غافلگیر شود مشوش و ناراحت خواهد شد ولی همین دختر در کنار دریا ، استخر و یا در گرمابه های عمومی که برای استحمام آب معدنی تعبیه شده اند فقط با يك مایو عرض اندام مینماید و بدون احساس شرم بدن خویش را در معرض تماشای حاضران قرار میدهد . نکته قابل ذکر این است که « دختر خانم » بدن عریان خود را در برابر چشمان مادرش که خود « ملبس » بیک شلوار پیژاما و يك پستان بند حریر است و نیز در برابر دیدگان پدرش که پیراهن کش مضحکی بتن دارد ، بجولان و نمایش وامیدارد . این آقا که خود را بریخت يك ناوه کش در آورده است با زنش ، دخترشان را که لخت و عریان و بصورت يك رقاصه موزيك هال درآمده است با نظر تمجید و تحسین نگاه میکنند .

طرفداران برهنگی یعنی « نودیستها » بمطالب فوق چنین می افزایند :
 « در آنجا که مردم برهنه بطور دسته جمعی زندگی نمایند ، افراد هر دو جنس خواهند توانست بدون تشویش یا هیجان سرا پای یکدیگر را و رانداز کنند و دختران و پسران جوان با کمال حقیقت و صفا بیازیهای معصومانه ای که نزد کودکان نابالغ معمول است ، بپردازند .

ولی بقول **اكتاوبلیار** این فقدان هیجان ، این بی اعتنائی يك جنس بجنس دیگر و این عفافی که از برهنگی عادی الهام میگيرد ، چه لطف و امتیازی دارد . بفرض آنکه نظریه نودیست ها بتحقیق برسد تازه انسانها مانند جانورانی خواهند شد که فقط موقع نیازمندیهای نسل خود یعنی برای تولید مثل بهم نزدیک میشوند .

شاید زن وشوهر نودیست با یکدیگر نزدیک گردند اما در اینحال ایشان « تولید مثل کنندگان » خواهند بود نه « عاشق » و بطوریکه محسوس است این طرز ارتباط بین دو جنس خیلی زشت و نامطلوب خواهد بود .

ژرژ دو هامل در کتاب « صحنه های زندگی آینده » اجمالاً پیش بینی میکند همانطور که برای اصلاح نژاد اسب بنگاهائی بوجود آمده است

در آتیه مؤسساتی هم برای « بهبود نژاد انسان » ایجاد خواهد شد و در آنها صرفاً غرض از مقاربت ، تولید افراد سالم و نیرومند خواهد بود .

و گویا روشی که نوديست ها اختیار کرده اند ما را بجانب چنین سرنوشتی سوق خواهد داد .

شما زنان ، قدر حیای خود را بدانید، این وقاری را که از نیاکان بارث برده اید و بدون شك نه تنها بایان دهنده عشق نیست بلکه مقدمه آست حفظ کنید . حیا سرفصل دلیزیرترین جسارتهاست و تنها عاملی است که فرجام عشق را شیرین و پرارزش میسازد .

فصل ششم

عشوه COQUETTERIE

تعریف

عشوه گری یا لوندی رامیتوان اینطور تعریف کرد: فن تحريك كردن و برانگیختن میل جنسی در دیگری بدون آنکه خود شخص چنین میلی را در آن موقع احساس کند . بنا براین عشوه « دروغ عشق » است .

در حقیقت عشوه داخل کادر هیجانها و خصوصاً « شوک » های هیجانی نمیشود بهمین جهت همواره عالمانه و بطور ارادی انجام میگیرد و حال آنکه حیا غالباً یک پدیده انعکاسی بوده و عقل و منطق در بروز آن دخالتی ندارند .

عشوه تمایلی است که تقریباً انحصار بزنان دارد و با خود نمایی و خود پسندی و همچنین دورویی مرتبط است .

بهر حال این صفت از آنجهت که مولد هیجانهاست شایسته است که مورد مطالعه ما قرار گیرد زیرا عشوه، هم برای خود زن لوند هیجانهای مطبوع و خود خواهانه‌ئی را ایجاد میکند و هم برای مداحان او هیجانهای بی نهایت متنوعی را از قبیل حظ و تحسین در آغاز کار و خشم و نومیدی ، پس از آن تولید می نماید .

تظاهرات عشوه

عشوه تقریباً در همان سن که حیا ظاهر میشود و حتی گاهی قبل از آن ، پدیدار میگردد . توسعه و تکمیل عشوه موازی با پیشرفت و بسط غریزه جنسی است .

در دختر کوچک نخستین آثار و علائم لوندی بیک شکل کمی خود پسندانه

نمایان است ولی پس از رسیدن بسن بلوغ و آمادگی برای باروری ، عشوہ گری بعد کمال خواهد رسید . دختر جوان طبعاً و بموجب يك روش موروثی لوند (کوکت) است زیرا بطور مبهم حس میکند که سرنوشت او بمقدار زیادی منوط بتوانائی و قدرت فریبندگی و ناز و کرشمه اوست .

بهمین لحاظ اشتغال خاطر عمدہ و گاهی منحصر بفرد دوشیزہ جوان مصروف جلب توجه ، خودنمایی و بطور کلی اتخاذ تدابیری است که ویرا در نظردیگران مقبول و ستایش پذیر جلوه دهد .

بعقیدہ یکی از محققین بنام ماندوس این نیازمندی غریزی بقدری عمیق وریشہ دار است که اگر دختر جوان کسی را پیدا نکند که لوندیهای خود را باو بنمایاند ، متوجه خویشتن خواهد شد یعنی برای خودش عشوہ گری خواهد کرد . بعضی از دختران جوان (در حدود شانزده سال) بظاہر کلیہ حرکاتی را که یکی از نویسندگان هنگام توصیف دختری بنام « آلیس » شرح داده است ، تکرار میکنند . نویسنده مزبور در بارہ « آلیس » چنین می نویسد : « او بہ شکلاى خود لطف و نوازش می نمود ، با کاغذ های خود لوندی میکرد ، در برابر گلہائی که آب میداد سرخ میشد و بکفشهای راحتی (پانوفل) خود عشوہ می فروخت » .

ماندوس میگوید : « همه دختران اعم از زشت و زیبا از فکر تأثیریکہ میخوانند در دیگران ایجاد کنند لذت میبرند . موقع ورود در یک مکان عمومی از قبیل تأثر یا رستوران ، نخستین دقت آنها معطوف باین است کہ با يك نگاه در آینه کوچک خود مطمئن شوند کہ رنگ آمیزی صورت یا ترتیب گیسوانشان بهم نخورده باشد » .

راہبران در تابلوی « دختر جوان یہودی » طنازی و عشوہ گری دوشیزگان جوان را بیہترین وجہ نمایش میدہد . در این تابلو دخترک دارد در مقابل آینه گوشوارہائی بگوش خود میآویزد . در توضیح این حالت تابلو یکی از هنرمندان اضافہ میکند : « دودست کوچک و پرستیدنی او ، با يك حرکت کاملاً طبیعی و درعین حال مشخص ، یکی لبلبہ سرخ فام گوش و دیگری مروارید زیبا را نگاہداشتہ اند لبہای او از لذت نیمہ بازند ،

در واقع همانطور که داروین نیز معتقد است مد فقط یک هدف دارد و آنهم عبارت از ارائه دادن جاذبه های جنسی زن است .

مد همواره تغییر میکند ، گاهی میپوشاند ، گاهی برهنه میکند ولی دائماً وجود دارد . مثلاً دیده میشود که یک موضوع کوچک درانرمد بطور بزرگ و برجسته ظاهر میگردد و توجه اشخاص را جلب مینماید ولی از آنجا که مد میدانند این توجه بزودی خسته خواهد شد ، لایف قطع وضع خود را تغییر میدهد .

اساساً مد متحرک و نلهوسانه است اما عوامل و وسائل آن کاری جز تحریک میل نمیکند . زن عشوه گر که باین امر واقف است ابداعات مد را بکار میبرد و در این راه افراط وسوءاستفاده هم مینماید .

لازم بتذکر است که عشوه و نظافت همیشه با یکدیگر ملازمه و هم آهنگی ندارند . مردان جوان بیشتر از زنان همسال خود آب مصرف میکنند و در زیر جورابه های ابریشمی و پیراهن های کرپ دوشین گاهی بدنهای ناپاک و حزن آوری پنهان شده اند .

عشوه زن جوان در سنین بعدی هم ادامه دارد منتهی نیروی محرک آن غالباً عوض میشود بدین معنی که عشوه زن مسن کمتر طبیعی و بیشتر طمع ورزانه است .

دختر جوان بالفطره عشوه گر است ولی زن مسن بیشتر در نتیجه ظرافت یا جاه طلبی او ندی میکند .

بالزاک با یک بدبینی مفرط و مخصوص بخود مینویسد : «عشق در ابتدای جوانی یک شعر است ولی در سالهای بعدی چیزی جز یک معامله نیست » .

برای بعضی از زنان ، مرد حکم یک شکار را پیدا میکند بدین معنی که آنها برحسب مورد ، بشکار شوهر یا رفیق میپردازند .

زن مهربان تسلیم قلب خود میشود ولی زن عشوه گر تابع اراده خویش است . لایرویر میگوید : « زن لوند توجهی باین ندارد که واقعاً کسی او را دوست بدارد بلکه برایش کافی است که مردم از او خوششان بیاید و بزیبائی مشهور باشد » .

در بینی کوچکش اثری از غرور و سرفرازی دیده میشود و در چشمانش برق شادی که ناشی از زیبایی و داپذیری است میدرخشد .



زنان برای کمک بدلفریبی و حفظ اطف و جاذبه طبیعی خود از فن و هنر یاری میجویند و انواع توالت ، جواهر و رنگهای مختلف را بکار میبرند .

گزفون - مورخ معروف (پنج قرن پیش از میلاد) در یکی از آثار خویش ، زنهای لوندی که خود را سرخ تراز طبیعت میساخته اند بریشخند گرفته است و این مطلب نشان میدهد که از آنروزگار تا

دختر جوان یهودی کار «رامپرانند»

کنون عشوه و خود نمائی زنان تغییر نکرده است .

باید متذکر شد که زنان بواسطه فراست خاص خود خیلی سریع بشکلها و رنگهاییکه بر زیباییشان می افزاید پی میبرند .

با بررسی در رفتار زنان، حتی زنان کارگر و خدمتکاران، میتوان این

امر را بتحقیق رسانید . . .

این احساس طبیعی حسن ذوق و سلیقه با ازدیاد سن رفته رفته تقلیل مییابد وعدهئی از زنان پیر که میخواهند بهر قیمت شده است روش جوانی را در آرایش و پوشش حفظ کنند خود را بصورت کاریکاتور در میآورند .

نکته قابل ذکر آنست که زنان خیلی بیش از مردان تابع «مد» هستند و هر قدر این مد عجیب و بیسابقه باشد از پیروی آن روی نمیگردانند **ماندوس** در این باره میگوید : « عالیترین و نفیس ترین کلاه اگر حتی اختلاف بسیار جزئی و بی اهمیتی با مد روز داشته باشد از چشم زنان می افتد » . .

درواقع هیچ سلاحی برای زن بهتر از بازیهای فریبنده عشوه گری نیست و عشوه هم درحقیقت زائیده دروغ و شیطننت است .

در سایه عشوه ، زن هیجان دلپذیر را در پیرامون خود بر میانگیزد و آنرا حفظ میکند زیرا بخوبی میداند که گاهی چشمان زیبا یا يك دست لطیف قادرند خیلی سریع تر و مطمئن تر از هزاران فضیلت ، قلبی را تسخیر کنند . برای تأمین هدفها و مقاصد جنسی زن داشتن يك آب و رنك بدیع و يك چهره باطراوت بمراتب بیش از ابراز هر گونه هوش و استعداد ارزش دارد .

بقول یکی از روانشناسان همه چیز در زن حتی تبسم او در آغاز صورت يك « بیشکش » را بخود میگیرد ولی این دروغی بیش نیست زیرا زن فوراً این بیشکش را پنهان میسازد . بنا بگفته همین روانشناس : « زن لوند در گریزها و بازگشتها ، در لطفها و قهرها و بالاخره در با پا پس زدنها و با دست پیش کشیدنها مهارت دارد و با این اعمال که متناوباً انجام میدهد عاشق دلباخته را همواره بخود مشغول میدارد » .

گفته اند که عشق جنك بین دو جنس است ولی باید دانست که عشق فقط يك « احساس » نبوده و يك « هنر » نیز هست .

زن لوند در لشکر کشی (استراتژی) احساسات ، ابتکار عملیات را بدست میگیرد . اوست که حمله را شروع مینماید هنگامی هم که سلاح را بر زمین میگذارد و تسلیم حریف میگردد بقول مورپس بدل آزادی خود را از دست نمیدهد . او تصرف میکند ولی هیچگاه تصرف نمیشود .

در کتابیکه منسوب بحضرت سلیمان است نوشته شده : « قلب زن عشوه گر دام است و دستهای او پابندهائی هستند » .

زنان بهیچوجه از قدرت مجذوب کننده خود بی اطلاع نیستند . افلاطون درباره این قدرت میگوید : « هر مرد بمحض آنکه خدای عشق او را لمس کند بنده و برده زنان میشود » .

بقول یکی از نویسندگان : « چه بسا بالها که فقط میخواستند باز شوند و الهه زیبایی (ونوس) آنها را قطع کرده است » . بهرحال

زن لوند بطرز شایان تحسینی میداند که چگونه با قربانی خود رفتار کند . ادبیات مدرن نمونه های بسیاری از این عشوہ گری منحرف و آزار دهنده را بما ارائه می دهد . **پیرلوتیس** در کتابیکه بزبان فارسی بنام « زن و بازیچه از » ترجمه شده است از زنی بنام « کششا » نام میبرد که با لوندیهای بیفایده و ناشی از سادیسم خود مردان را عذاب میداده است . عشوہ برای زن تأمینی در برابر شکست و ناکامی احساسات نیز محسوب میشود و زن لوند میتواند با ناز و کرشمه های ماهرانه خود بجای مردی که وی را ترک کرده است ، سنایندگان دیگری را بسوی خویشتن جلب نماید .

زن عشوہ گر در آن واحد مردان متعددی را مجذوب و مسحور خود میکند و بدینسان از اجراء *رل فیزیولوژیک* زنانه خویش که در نظرش پست و موهن می نماید طفره میرود .

خوش محضری و چرب زبانی هم جهات مشابهی با عشوہ گری دارد ولی عاقبت آن کمتر ایدآلی است بعبارت دیگر عشوہ میخواهد امیال را بوجود آورد و حال آنکه خوش محضری و چرب زبانی کوشش دارد آنها را ارضاء کند .

مناسبات عشوہ و حیا

در بادی امر چنین بنظر میرسد که يك تضاد و تناقض بیچون و چرا بین حیا و عشوہ موجود است زیرا زن با حیا از کلیه طالبان و خواستاران فرار میکند و خود را برای مردی که در نظرش از همه شایسته تر است حفظ می نماید اما زن لوند برعکس خود را در آغاز کار بهمه می نمایاند و بعداً میگریزد .

علیرغم این اختلاف ، این دو تمایل زنانه خصائص مشترکی دارند . زیرا هر دو از تظاهرات غریزه جنسی اند و جزء خصائص جنسی ثانوی بشمار میروند . هر دو میل جنسی را در دل حریف برمی انگیزند منتهی برای اینکار روشهای مختلفی را بکار میبرند : یکی متانت و

موقعی شدت می یابد که یک مرد جوان چندین زن را بخود جلب کرده باشد .

مطلب دیگری که باید ذکر کرد آنست که لازم نیست در دادن يك گواهی نامه تقوی بزنان حتی بگفته امیل و رارن شاعر بلژیکی : «اگر برای نخستین بوسه خیلی جانماز آب بکشند» تعجیل نمود .

این حیای مزورانه در جانوران هم دیده میشود . چنانکه گذشت در فصل معین گوزن ماده از برابر گوزن نر میگریزد . در آغاز امر چنین می نماید که گریز حیوان در نتیجه شرم و حیاست در صورتیکه اینکار يك حیای ظاهری و در حقیقت يك لوندی است زیرا مسیر حیوان در حین فرار منحنی و دارای پیچ و خم است بطوریکه از گوزن نر دور نمیشود . جانوران ماده دیگر نیز از قبیل پرندگان و گربه و غیره در برابر نر خود « نوعی لوندی میکنند» .

ویرژیل شاعر معروف لاتن (یکفرن بیش از میلاد) در یکی از آثار خود میگوید : « . . او بجانب درحهای بید فرار میکند ولی میل دارد قبلا دیده شود » .

بدینسان ملاحظه میکنم که عشوه حتی از ابتدای بشریت تا کنون بر سراسر کره زمین حکومت نمیکند . هنگامیکه در تابلوها و کارهای هنرمندان بزرگ میبینیم « حوا » سیب سنبولیک را با یک عشوه و ناز عفافانه به « آدم » هدیه می نماید متوجه میشویم که این هنرمندان با نوعی فریجه و استعداد الهام شده صحنه مزبور را مجسم ساخته اند .

توداری را بر میگزینند و دیگری عرض اندام و خود نمایی را انتخاب میکند.



معذلك در حالیکه حیا انتخاب جنسی را تسهیل می نماید و اجازه میدهد که زن مناسبترین مرد را برای خود بیابد در عوض عشوه باین امر لطمه میزند .

باید توجه داشت که شکلهائی از حیا وجود دارند که معلول لوندی هستند و همچنین هر دو تمایل ممکن است در یک زن جمع شوند .

در اینحال عشوه از ماسک حیا استعانت میجوید و برای اینکه بطرز اطمینان بخشی بهدفعهای خود نائل گردد بحیا و آزر مظاهر میکند .

حیا و عشوه

مادام کامیه کارشینار مجسمه ساز

معروف فرانسوی

اكتا و فویه میگوید: « زنان

مانند ماری که با نرمی و آرامی

از میان خس و خاشاک عبور میکنند، از بین نابکاریها و دوروییها میگذرند و از اینکار ناراحت نیستند » .

در آنها گاهی شرم با میل بخود نمایی و دلفریبی ممزوج میشود و

در عین آنکه خود را مستور میدارند ژستهای بکار میبرند که بی اندازه بردار بایی ایشان می افزاید .

ماندوس می نویسد : « در همانوقت که زنان از عریان نشان دادن

خود متنفرند اگر مد آنها را مجاز بدارد ، فوراً بکوتاه کردن جامه ها

میپردازند و در استخر مایوهای چسبیده بدن میپوشند » ماندوس اضافه

میکند : « بسیاری از دختران جوان مردان جوان را جستجو می نمایند ولی

در همانحال چنین وانمود میکنند که از ایشان گریزانند . اینکار خصوصاً

این نشاط با خنده بلاهت آمیز و بی بند و بار دختر كوچك و بی جاذبه
(که بنظر ریو چیزی جز انعکاس
رو یای عشق

مهیج يك «قلقك» جسمی یا روحی
نیست) فرق بسیار دارد .



ماندوس در این خصوص
میگوید : « بنظر میرسد که دختران
جوان دارای ذخایری تمام نشدنی
از شادی و سرور هستند که آنها را
به شکل لبخند و گفتگوهای مطبوع
حتی در برابر اشخاص بی اعتنا ،
ار نه و انتشار میدهند » .

لطف و جاذبه زن قبل از
بیست سالگی چنانست که حتی افراط
در بزرگ و پیروی از عجایب مد نیز
آنها تباه نمیسازد .

دختر جوان

شوینهاور مینویسد : «چنین

می نماید که طبیعت خواسته است
کارگروژ، نقاش معروف فرانسوی

يك تغییر ناگهانی در دختران ایجاد کند و بایشان امکان آنرا بدهد که در
این سالهای کوتاه درخندگی، دل مردی را بر بایند و ویرا بر آن دارند
که از روی وفا و صداقت اداره شانرا بعهده بگیرد » .

«بقاء نوع» ندای عشق میدهد و این ندا در گوش زن خیلی زودتر
از گوش مرد طنین می اندازد . در حدود پانزده سالگی ، پسر جوان
همچنان از کارهای بچگانه و ابلهانه خود لذت میبرد در صورتیکه دختر
در این سن غرق جاذبه و شیطننت است .

او عشق را ابتدا بطور مبهمی احساس میکند و سپس در آن پیش
میرود . این پیشروی عموماً هیجانهای شدیدی را در بر دارد .

دختر بزرگ حتی در پرآزرم ترین بوسه خویش غالباً عصاره پسر و

فصل هشتم

هیجانهای جنسی در دوران جاذبه و گیرندگی

در عمر زن دوران لذت بخشی وجود دارد که در آن شکفتگی کامل خصائص جنسی، وی را بجانب وظیفه طبیعی تولید مثل هدایت میکند. عبارت دیگر در این سن، زن برای زناشویی و باروری آماده میگردد.

در بعضی از زنان، بلوغ با آمادگی برای باروری مقارن و همزمان است و زنی که تازه بمرحله بلوغ رسیده برای تولید مثل قادر است، ولی غالباً استعداد نسبت به تولید چند ماه یا چند سال بعد از بلوغ حاصل میگردد زیرا مدتی وقت لازم است تا خصائص جنسی ثانوی بصورت کامل خود در آیند (مهلتی بایست تا خون شیرشد) (۱).

جذابیت دختر جوان که با دلربایی کودکان تفاوت دارد از حدود چهارده یا پانزده سالگی آغاز میشود و در هیجده سالگی بمنتهی درجه میرسد. البته این جاذبه بزیبایی مربوط نیست بلکه حتی دردخترانی هم که چندان مورد لطف طبیعت قرار نگرفته اند، تازگی و لطافت رنگ و پوست بدن، انعطاف و نرمی رفتار، هم آهنگی حرکات و اشکال و سرور و شادابی لبخند جلب توجه میکنند. همچنین فریبندگی نگاه و بقول بالزائک «این پر تو پراز روح» دختران جوان را با هاله زودگذری که بنام طراوت جوانی معروف است زینت میدهد.

یکی از عوامل دلربایی دختر جوان نشاط و شادمانی اوست.

۱- این مصراع در ترجمه دو جمله بالنسبه طولانی که بهین مضمون هستند آورده شده است.

صدای هیجانهای خود را که عقیقانه پس رانده شده اند میگویند و بدینوسیله اشتیاق پنهانیش را بعشقی که بدون ذکر نام خود صحبت میکند ابراز میدارد .

اما بزودی میل بمعاشقه مشخص میشود و اگر دختر جوان نتواند یکباره تمایلات عاشقانه اش را ارضاء کند ، این تمایلات را بسوی معاصد دیگری سوق خواهد داد و در انتظار محبوب خیالی بمطالعه ، کارهای هنری ، ورزش و خصوصاً رقص خواهد پرداخت (۱) .

در بین این اشتغالات گوناگون یکی از آنها یعنی رقص بخصوص برای دختر جوان متضمن هیجانهای تقریباً جنسی است و بهرورد است که اسم آنرا عمل شبه جنسی بگذاریم بدینجهت ما درسطور بعدی رقص را از نظر روانشناسی مطالعه میکنیم .

استثنائاً دختر جوان از این مرحله تجاوز مینماید و داخل راههای دنواز بوس و کنار و «فلورت» میگردد و بدینسان آغاز عشق بتحقق میپوندد.

۱- فروید معتقد است که غرائز و تمایلات جنسی در نتیجه برخورد بهوانی که جامعه در سر راه آنها میگذارد غالباً نمیتواند ارضاء شوند و بهمین جهت اغلب بصورت های عالیتتری از قبیل تمایل بکارهای علمی ، هنری ادبی وغیره درمیآیند . فروید این تغییر شکل غرائز را « تصعید » نامیده است و ظاهراً گفته های آندره بینه در این خصوص اشاره ای به نظریه فروید است .

مترجم

فصل هشتم

اعمال شبه جنسی

رقص DANSE

رقص در همه وقت سنبل و مظهر مقدمات عشق بوده است .

مادر بزرگ های ما که نخستین « دکواته » ها بوده اند نوعی مجالس بال ترتیب میدادند که چند هیجانی را در قلوب حساس ایشان برمیانگیخت ولی در این مجالس مردان شرکت نداشتند .

یکی از زنان میگوید : « ما آزادانه و مسنقماً از اطاق خود بخوابگاه زناشوئی میرفتیم ، این جهش خیلی ناگهانی بود و لازم میبود که بتدریج و ضمن گذشتن از مراحل انجام گیرد . رقص جدید این منظور را تأمین میکند » .

بدون تردید ، رقص در مرحله اول يك ورزش است و همانطور که یکی از طرفدان آن میگوید : « ضعیف شدن در میان بازوان يك زن زیبا بمراتب بر فربه شدن در میان يك نیمکت راحت ترجیح دارد » .

ولی رقص بیش از آنچه که یک ورزش یا عمل بهداشتی باشد ، يك افشاننده بدر هیجانهاست .

یکی از نویسندگان از زبان مردی که بسن کمال رسیده است با يك لحن عامیانه چنین می نویسد : « در زمان ما پیشرفت زیادی حاصل شده است ، در اوائل بوسیله صحبت کردن با زنان چشم چرانی میکردند ، بعداً بوسیله بازی بریج با ها را بهم میمالیدند و اینك توسط رقص شکمها را بهم میسایند . آیا پیشرفت را حس نمیکنید ؟ » .

رقص زن را موقتاً در اختیار مرد میگذارد و هر دورا تسلیم آهنگهای

هوس انگیز موزيك ميگرداند . با نوای ارکستر زن و مرد درهم میآویزند و در اثر بعضی از آهنگهای محرك بهیجان درمیآیند ، یکدیگر را در آغوش میگیرند و تقریباً جفت میشوند .

پل والری میگوید : « آیا در نظر شخص خونسرد و بیقید زنی که میرقصد يك دیوانه نیست ؟ ولو حرکات موزون او نشان دهنده روحی باشند که میخواهد ادای جذبه و از خود بیخبر شدن را دریاورد » .

پس رقص «دهلیز شهوت» است و دنیای پراز دانسینگ ، غافلگیریهای حیلہ گرانه ئی را در مسیردختران جوان قرار میدهد .

مردان بدانسینگها میآیند تا يك «شکار» عالی را به «تله» بیندازند و گاهی هم از هرچه بتورشان بخورد ناراضی نیستند .

دختران جوان باید باین حقیقت توجه زیاد داشته باشند و در برابر التها بهای شدید و ناگهانی قلب خود مقاومت کنند .

فلورت FLIRT (۱)

تمایلات مشفقانه و مهرآمیزی که چندی در روح دختر جوان بیدار میشود و چندی میخسبد ، نوسانهای زندگی نفسانی ، همچنین وضع روحی او که بین نگرانی و اعتماد در حرکت است و نیز اضطراب و بهجتی که متناوباً از خود ابراز میدارد ، در وی موجب پیدائی تغییرات ناگهانی اخلاقی ، شکفتیهای ظاهری ، تناوب افسردگی و شور و سرور خواهد شد . این صفات مجموعاً بلهوسی جنس زن ، جنسی را که بقول **موسه** : «پرستیدنی مهمل ، نفرت انگیز و در باست» مشخص می نماید .

۱- کلمه انگلیسی «فلورت» تقریباً معادل کلمه Courtisation

فراسه و «لاس» فارسی است .

در اینجا بجای مناسبتر دانسته شد بعوض کلمات «لاس» و «لاسیدن» همان واژه انگلیسی فلورت که مقبولیت جهانی دارد استعمال شود .

بهرحال این تظاهرات ، جهات یابی های ابتدائی عشقی هستند که راه خود را جستجو میکنند .

در این گیرودار «فلورت» بدختر اجازه میدهد وضع خود را تثبیت و تعیین نماید . ولی باید دانست که فلورت امروزه باندازه سابق مرسوم نیست و کارهاییکه قبل از اعمال جنسی یا بجای آن اعمال انجام میگرفتند اینك جای خود را بیک رفاقت ساده داده اند .

عشق جدید خصوصاً سبك امریکائی آن دیگر پای بند آن مغازله‌ها و مقدمه‌ها نیست .

در نسل بعد از جنك عشق بصورت یكنوع عطش جنسی تقریباً همگانی درآمده است که انسانها را در آغوش یکدیگر می اندازد .

حوادثی که اکنون در شوروی میگذرد بالاخره روزی منجر بیک سوسیالیسم جنسی خواهد گردید . در آروز از رؤیای لنین هم تجاوز شده و زن يك جنبه اشتراکی بخود خواهد گرفت .

پس نتیجه میگیریم که فلورت با زندگی تبادار و پرجوش و خروش قرن بیستم تناسبی ندارد .

از مکالمه و بریج بکیفیت سابق دیگر خبری نیست . دختران جوان برخلاف گذشته ، خودشان اتومبیل رانی میکنند و تابع اراده مردان راننده نیستند .

آن حساسیت رمانتیک و قراردادی که مادر بزرگهای آنان را در جوانی بهیجان و لرزش درمیآورد در دختران کنونی وجود ندارد .

دختران جوان میگویند این چه بیمزگی است که انسان نیم یا يك چهارم خود را تسلیم بکند ، و بدینسان دوشیزگان عاقل تجزیه و تقسیم عشق را نمیپذیرند و بطور مصمم بانتظار ساعت زناشویی میمانند .

عده دیگری از دختران که کمتر مورد مواظبت هستند یکباره مراحل نهائی عشقبازی را طی مینمایند و بعبارت دیگر این طفلان یکشبه ره صد ساله میروند .

بنا بر این فعلا فلورت بتاریخ متعلق است و بجز در چند ناحیه عقب

مانده و در نزد اشخاص بیکار جای دیگری مشاهده نمیشود .

لازم بتوضیح است که فلورت در جوامع متمدن فقط در يك موقع بصورت رسمی و محترمانه خود عملی میگردد و آنموقع « نامزدی » است .
شکل و درجات فلورت برحسب طبقات اجتماعی و اوضاع و احوال تغییر میکند . درواقع فلورت بیان کننده میل جنسی است که درآغازجسارت ابراز خود را ندارد .

این گفتگوی بیسر و صدای اشتباهی جنسی با يك طریق احتیاط آمیز و با يك ظاهر معصومانه شروع میگردد. طرفین برای آنکه متهم بناشابستگی و بی ادبی نشوند باندازه کافی خویشتن را تودار و موقر جلوه میدهند .
ولی بمحض آنکه تمنی ها اندکی پذیرفته شد فلورت جسورانه بظهور مییوندد . درمیان سکوت يك موافقت ضمنی اعلام میگردد و بدون آنکه حتی يك کلمه، هیجانهای متقابل را آشکار سازد بازی ادامه مییابد .

فلورت که در بین افراد عقب مانده ممکن است بیک شکل خشن بروز کند در بین روشنفکران با ظرافت و حظ روحی خاصی انجام میگیرد و زن باین نوع فلورت نزاکت آمیز بطیب خاطر تن در میدهد . اما صحبت سبك و کمی شهوانی هرگز نباید از حدود آدابی که هنگام معاوره زنان خیلی بدانها پای بند هستند تجاوز نماید .

در بیکاران هردو جنس ، اعمال ریاکارانه فلورت جنبه يك سرگرمی معمولی را پیدا میکنند . در شهرهای پر آب یا مجاور دریا و همچنین در آسایشگاهها این اعمال بواسطه تحریکهای مکرر و بی نتیجه بصورت يك انحراف جنسی واقعی درمیآیند . . .

فراموش نکنیم که فلورت ظهور و بیان پرهیزناپذیر هرمیل جنسی است و در يك مورد با طریقی موقت و زودگذر يك هدف کاملاً مشروع را تعقیب میکند .

اینوضع همانطور که گذشت دردوره نامزدی پیش میآید و ما اجمالاً آنرا مورد مطالعه قرار میدهیم .

دوران نامزدی

در حال حاضر نامزدی آنوضع قراردادی را که از نسلهای پیش داشته از دست داده است .

موریس بدل میگوید : « دیگر بازیها ، ملاقاتها و خودنمائیها در مکانهای مناسب تمام شده و فعلاً زن و مرد یکدیگر را میبینند ، از هم خوششان میآید و با هم زناشویی میکنند . امروزه این عقیده رواج دارد که باید دم را غنیمت شمرد و بهار عمر را باندیشه حریف خوفناکی که «آینده» نام دارد نگذرانند . »

بدین ترتیب نامزدیها غالباً ناکهانی هستند و **موریس بدل** وضع را اینطور مجسم میسازد :

— ژان ، مرا دوست داری ؟

— آری ، سوزان

— بسیارخوب . . .

اغلب دختر جوان بازی را شروع میکند و ابتکار بدست اوست .

آیا از مطالب بالا باید نتیجه گرفت که در جوانان امروزی حس واقع بینی بیشتر شده است ؟ محتملاً چنین است .

بهر حال نسل جوان کنونی از خطر خوشش میآید و از حوادث عاشقانه نیز مانند سایر حوادث نمیترسد ، محاسبه ها و قراردادها را تحقیر میکند و تسلیم قلب خود میگردد .

زیرلوی دوستی و رفاقت ، دختران و پسران جوان روی نیمکتهای مدرسه و در عین شور و سرور بیست سالگی با یکدیگر نامزد میشوند . البته زناشویی که در این سن و باینطریق انجام گیرد عاقلانه و متناسب نیست .

دوره نامزدی خصوصاً برای دختر جوان تحقق يك رؤیا که زیباترین رؤیای زندگی اوست بشمار میرود . قلب ملتهب او که تا آنوقت کم و بیش در فشار بوده است اینک آزادانه بجوششها و شورشها ادامه میدهد .

دختر نامزد خود را بتمام خصالی که از کودکی در عالم خیال میپرورانده است زینت میبخشد . عموماً دیده‌ایم که او خود نامزدش را انتخاب کرده است معیناً ممکن است که این انتخاب باو تلقین و حتی تحمیل شده باشد : چه اهمیتی دارد ! او قلب خود را با قلب آنمرد منطبق و سازگار می‌نماید و خوشتن را در آینه جمال وی متجلی میسازد . هر قدر سجایای ایندو با یکدیگر متفاوت باشد دختر همین روش را بکار میبرد و همین فرمول سعادت در نظرش تجسم مییابد .

هتان‌دال میگوید : « قوه تخیل یکدختر جوان که بوسیله هیچ آزمایش یا تجربه نامطبوعی منجمد نشده است میتواند از هر مرد يك تصویر بهجت آور بسازد » .

در حقیقت آنچه که زن در زناشوئی جستجو میکند لذت جنسی نیست بلکه ارضاء آرزوها و امیالی است که در نظرش بسیار ارزش دارند .

نامزدهای فعلی غالباً بیش از چند هفته طول نمیکشند ولی اگر احياناً طولانی بشوند برای دختر سعادت بیمانندی را در بر خواهند داشت و حال آنکه مرد جوان در اینموقع با بیصبری انتظار و صل را میکشد .

زن بخصوص از مزاجت ، « زناشوئی دلها » را در نظر میگیرد و شخصیت نامزدش را در درجه بعدی قرار میدهد . اغلب دختران جوان زناشوئی را بیش از عشق و عشق را بیش از عاشق دوست میدارند .

در تمام مدت نامزدی دختر جوان خود را محبوب و دوست داشتنی حس میکند و واقعاً معشوقه یکمرد است . دختر در اینوقت از اینکه از محدودیتهای قبلی فارغ شده و نیز بجهت آنکه همه جا از او صحبت میشود بخود میبالد . او همچنین از حسادت که توانسته است در دل دختران دیگر برانگیزد لذت میبرد .

دختر جوان می‌اندیشد که از محیط خانوادگی دور شده و - قانونی مطابق ذوق خود و برای شخص خود تشکیل خواهد داد .

ولی با وجود لذتها و شادمانیهای روانی این دوره ، گاهی هم ابرهائی آسمان نامزدی را تیره و تار میسازند . بی ارزش ترین حوادث

زندگی روزانه ممکن است هیجانهای شدیدی را در دهر جوان بوجود آورد زیرا او ایدآل خود را در چنان مکان رفیعی قرار داده و مرد برگزیده خویش را چنان بالا برده است که هرگاه محبوب را در وضع دیگری ببیند دستخوش هیجان شدیدی خواهد گردید .

این ابرهای تیره بزودی میگذرند و تردید جای خود را به اعتماد میدهد . اما چنانچه دختر نتواند احساسات خود را با حوادث وفق دهد و عدم توازنی در زندگانی نفسانی او موجود باشد بقطع رابطه نامزدی مجبور میشود و احتمالاً بیک بیماری دماغی مبتلا میگردد .

فصل نهم

هیجانهای جنسی در دوران فعالیت تناسلی

عوامل سازنده عشق

تا اینجا ما بیدار شدن عشق را در روح زن بررسی کردیم و دیدیم که عشق متدرجاً در اعماق قلب زن رسوخ مییابد .

اینک ما شگفتگی عشق را که در آن واحد جسمی و روحی است مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهیم .

مقدمتاً باید توحه داشت که عشق يك احساس ساده نیست بلکه يك کمپلکس واقعی یعنی یک عنصر مرکب است که در تشکیل آن ~~سپنسر~~ تا پانزده هیجان گوناگون را تشخیص داده است .

در میان این اجزاء سازنده ، دو عامل خصوصاً رل اساسی را در ظهور و توصیف عشق بازی میکنند . این دو عامل یکی هیجان فطری غریزه جنسی و دیگری هیجان ناشی از مهر و محبت است و ما ذیلاً آنها را مطالعه میکنیم :

هیجان جنسی غریزی

غریزه جنسی يك تمایل اصلی و ابتدائی است که مردان و زنان را بجستجوی احساس شهوت آمیز خاصی برمی انگیزد .

پس غریزه جنسی با غریزه تولید مثل تفاوت دارد اما هر دو تمایل با وجودیکه از یکدیگر مجزا و مستقل هستند میتوانند بیکطریق شایسته با هم ترکیب شوند و اینوضع اغلب در زن بوجود میآید .

اساساً غریزه جنسی بوسیله هیجان شهوت آلود عشق بدنی بیان و ابراز میگردد .

این هیجان نیز مانند هیجانهای دیگر به عناصر زیر نیازمند است:

- ۱- يك محرك
- ۲- يك مجرای هدایت کننده
- ۳- مراکز عصبی گیرنده

محرك ممكن است داخلی یا خارجی باشد. محركهای خارجی یا حسی نقش اساسی را در بروز هیجان عشق ایفاء می نمایند. هیجانهای عاشقانه ابتدا میل شهوانی یا جنبش جنسی را (که بطور خلاصه جاذبه معمولی و عادی يك جنس برای جنس دیگر است) ایجاد میکنند. اما این جاذبه بندرت يك شکل کلی را از خود نشان میدهد و ممایل يك جنبه خصوصی و فردی است. عبارت روشن تر هر کس بعلت مخصوصی بجانب شريك جنسی خود جلب میگردد.

هیجان عاشقانه اغلب بتدریج عارض انسان میشود ولی استثنائاً ممکن است بصورت يك «شوك» درآید. در این موقع هیجان، ناگهانی مقاومت ناپذیر و نامعقول خواهد بود.

هیجان عشق مانند يك صاعقه و يك بلای غیرمنتظر است که بخصوص بر مغز اشخاص خیالپرداز نازل میشود.

این اشخاص مدتها یک موجود ایدآل و تخیلی را در اندیشه خود میپرورانند و همواره انتظار زمانی را میکشند که آفریدهئی بفرشته تصویری ایشان تجسم بدهد. خیالبافان بمحض ظهور موجودیکه کم و بیش بامحسوب ایدآل آنان شباهت داشته باشد دستخوش هیجان عاشقانه میگردد.

محبوبی که بدینسان ملاقات شود بزودی بتمام صفات و خصال آن فرشته خیالی مزین خواهد شد و هیجان چنان شدید خواهد بود که در طرف هم تأثیر میبخشد و در نتیجه سازشی بین دلها برقرار خواهد شد.

اگر انفعالات حسی قادرند موجب جاذبه برای طرف بشوند برعکس در مواردی میتوانند تولید انزجار هم بکنند: توضیح آنکه میان دو نفر ازدو جنس کششها و کراهتهای طبیعی وجود دارد. بدین لحاظ حالت بقیعیدی و بی اعتنائی مطلق در کسی نسبت بدیگری دیده نمیشود.

اینک ما تأثیر حواس پنجگانه (بینائی ، شنوائی ، بویائی ، چشائی و بساوائی) را در ایجاد هیجان اجمالاً بررسی میکنیم :

هیجانهای ناشی از بینائی (باصره)

بینائی در نوع بشر نخستین حسی است که برای انتخاب جنسی وارد صحنه عمل میگردد و غالباً وظیفه خود را با يك روش قاطع انجام میدهد. تصور ذهنی زیبایی بوسیله حس باصره حاصل میشود ولی تذکر این نکته لازم است که زن چندان تحت تأثیر زیبایی شکل و اندام مرد قرار نمیگیرد. آنچه زن را جلب میکند مردانگی ، شخصیت و اعتبار اجتماعی مرد است. زنان آنقدر که بامتیازات بدنی خود می اندیشند در بند زیبایی و مزایای بدنی مرد نیستند. بطور خلاصه آنها هر کول را بر آدونیس ترجیح میدهند (۱).

هیجانهای ناشی از شنوائی (سامعه)

زن برای انفعالات سمعی خیلی مهیا تر و راغب تر از مرد است. طنین صدای بعضی از مردان شنوندگان زن را بطرز بی نظیری میفریبد. عده زیادی از خطیبان ، کامیابی و شهرت کسب شده را بیش از آنچه مرهون قدرت بیان معنوی و سخنوری خود باشند مرهون نفوذ جسمانی عضو صوتی خود هستند. دیده شده است که لطف و افسون مقاومت ناپذیر صدای بعضی از شخصیتهای سیاسی ، اجتماعات عاصی را خلع سلاح و حتی مطیع و فرمانبردار کرده است. وانگهی هر قدر این گفته عجیب بنماید

۱- هر کول پهلوان کوه پیکر افسانه‌ای است که در ادبیات اروپائی بمنزله رستم در محیط و فرهنگ ماست.

آدونیس مرد بسیار زیبایی بوده است که به موجب افسانه های قدیمی توسط يك گراز کشته شده و ونوس او را بیک گل شقایق تبدیل کرده است. در ادبیات اروپائی مردانی را که يك زیبایی و ظرافت زنانه دارند به «آدونیس» تشبیه میکنند.

مترجم

باید متذکر شد که يك سخنرانی احتیاجی بفهمیده شدن ندارد. آهنگ صدا و ژست سخنران برای تأثیرنطق کافی هستند و چیز دیگری نمیتواند جای آنها را بگیرد.

بسامی از مردان آزموده با لحن سحرآمیز صدای گرم، با طنطنه، نرم و شهوانگیز خود بر قلب زنان فایق آمده اند.

سخن موزون و آهنگ دار از قدرت تعقل حریف میکاهد و او را برای پذیرش هیجان تحریک میکند. چنین سخنی یک اثر بیحس کننده و آرامی بخش در بر دارد.

مهرمادری میدانند چه آهنگهای نوازش دهنده بی را برای خشکانیدن اشکهای کودک بکار برد. مادر با لالائی دلپذیر خود درد های طفل را تسکین میدهد و او را بخوبی میخواباند.

کسانی که فریبندگی صدای انسان را بجهت سخن گفتن او میدانند، در باره آواز و موزیک چه میگویند؟

در روزگار کهن، ارفه با ساز ساحران خود جانوران وحشی را گرد خویش جمع میکرد. هر قدر این داستان افسانه باشد نباید در قدرت مجذوب کننده موسیقی تردید نمود زیرا آشکارا دیده میشود که موزیک در مردم ایجاد هیجان می نماید.

سماع و آوازهای مذهبی، شنندگان را تهیج میکند و ایشانرا حتی بمرحله جذبه و خلسه هم میکشاند.

موسیقی بیشتر از همه هنرها باعث لذت جسمانی میگردد زیرا موزیک زبان وجدان باطن است و از کنترل عقل میگریزد.

موسیقی روی «کلاویه» هیجانهای ما تأثیر میکند و اثر آن در گروهی از زنان چنان شدید است که در آنها بقول یکی از محققین يك «حالت دلربائی» پدیدار میسازد و ایشانرا بمعاشقه وامیدارد.

موزیک فقط انگیزنده هیجانها نیست بلکه دردهای روانی را هم درمان میبخشد. چه بسا که موسیقی مرهم دل های جریحه دار شده است و چه بسا که بیم و هراسهای عذاب دهنده را با نوای تسلی بخش بدست

فراموشی سپرده است . پول کلوزه در این باره می نویسد : « موسیقی يك هنر عالی است که در همه ناکامیها رسوخ میکند و غمها را میزداید . موسیقی آخرین زبان مردمی است که همه نوع طرز بیان را بکار برده اند زیرا موسیقی آنچه را که بهیچ وسیله نمیتوان اظهار کرد بیان میکند » .

هیجانهای ناشی از بویائی (شامه) و چشائی (ذائقه)

۱- در جانوران حس بویائی برای کمک باننخاب جنسی ، وظیفه بسیار مهمی را بهعهده دارد اما در نوع بشر اهمیت این حس برای معاشقه کمتر میشود و بعد از باصره وارد مرحله عمل میگردد .

بهرحال بوهای بدنی از یکطرف و عطرهاى مصنوعی از طرف دیگر میتوانند برحسب مورد ، ایجاد کشش یا نفرت نمایند .

باید دانست که زن کمتر از مرد تحت تأثیر بوها قرار میگیرد و ظاهراً حس شامه در او کمتر از مرد توسعه یافته است .

۲- حس چشائی فقط يك رل غیرمستقیم را در تحريك جنسی بازی میکند برخی از غذاها که معروف است مقوی نیروی شهوانی هستند ، در تحريك مؤثرند ولی اثر آنها بیش از آنچه مربوط باعضاء ذائقه باشد مربوط بهالت مخصوصی است که بر اثر متراکم کردن خون در لگن خلاصه تولید می نمایند .

هیجانهای ناشی از بساوائی (الامسه)

عشق بدنی بطور قطع بوسیله احساسات و تأثیرات لامسی حاصل میشود بدون تردید حواس دیگر یعنی بینائی ، شنوائی ، چشائی ، هریك بقسمی وظیفه خود را انجام میدهند و شخص را برای پذیرش هیجان عشق مهیا میسازند اما این حواس ندرتاً ممکن است بتنهایی انسانرا باوج لذت شهوانی برسانند .

فیزیولوژیستها بطور تجربی رل مهم غشاء لامسه را (اعم از پوستی و مخاطی) در تحريك شدن نشان داده اند .

یکی از ایشان با دستگاه ویژه‌ای تأثیر نوازش را بر روی قسمتی از پوست بدن سگ ماده اندازه‌گیری نموده و برانگیخته شدن حیوان را بدین طریق نمایان ساخته است .

هیجانهای ناشی از محرکهای داخلی

احساسات درونی شادابی که از يك توازن کامل صبحی بدست میآیند و سرمسنى ملایمی که بر اثر هوای پاك كوهستان یا دریا حاصل میگردد ، مراکز عصبی را خصوصاً برای پذیرفتن هیجانهای جنسی آماده میسازند . شخص در این موقع خود را « سر حال » حس میکند . همچنین يك مسمومیت خفیف از قبیل استعمال کمی الكل نیز مانع تسلط بنفس شده انسانرا باعمال جنسی برمی انگیزد .

صاحب کارخانه‌ای وقتیکه میخواست میزان توالد و تناسل را در بین کارگران زیاد کند ، با اسفاده از تجارب روانشناسی يك مهمانی مفصل ترتیب میداد و کلیه کارگران را ب زنهایشان دعوت می نمود . نه ماه بعد دفتر کارخانه کاری جز ثبت نام موالید نداشت .

اما مسمومیت شدید از الكل ، مرفین و غیره کاملاً مانع بروز میل جنسی میشود . بطور کلی آنچه که موجب تراکم و غلبه خون (congestion) در لگن خاصره بشود اعضاء و پیمهای وابسته بدستگاه تناسلی را تحریک میکند .

غذاهای مقوی اغلب این « کونژستیون » را در ناحیه زهار ایجاد می نمایند اتساع و انبساط مثانه و همچنین تکانهای ملایم اتومبیل و ترن نیز در بوجود آوردن وضع مزبور تأثیری بسزا دارند .

هیجانهای ناشی از انفعالات روحی

در صورت فقدان محرکهای خارجی و حتی داخلی ، تجسم و تصویر کاملاً روحی میتواند جای آنها را بگیرد و این يك قانون کلی روانشناسی بشمار میرود . يك فکر یا يك خاطره شهوانی نه فقط در حال بیداری

بلکه در خواب نیز برای تولید هیجان جنسی کافی است .

هیجانهای گوناگون ممکن است با هیجان جنسی به معنی اخص (یا برای تقویت و یا برای جلوگیری از آن) مجتمع شوند .

بعضی از حوادث شورانگیز منبعی جز يك هیجان شدید نداشته اند .

موريس بدل میگوید : « من دختر دلفریبی را میشناسم که با اشتیاق

و ولع فراوان در سردروس مسیوستروسکی خطیب مشهور « سورن » حاضر میشد . یکروز دختر از لحن مهیج استاد چنان بجنبش درآمده بود که میخواست دست در گردنش بیندازد ولی چون این کار میسر نبود ، از فرط هیجان دست جوان پهلونی خود را با مهر شدیدی فشرد و باین کار همچنان ادامه داد تا درس پایان یافت و ایشان مسافتی از کلاس دور شدند . چند هفته بعد جوان مزبور شوهر دختر خانم شده بود » .

بنا بر این ملاحظه میکنیم که چگونه هیجانی که در نتیجه صوت و آهنگ صدای سخنران بدست آمده است بشخصی که ناگهان ملاقات شده منتقل میگردد و چگونه همه راهها بعشق منتهی میشود .

هیجانهای دردناك نیز ممكن است موجب پیدائی چنین حالتی گردند بدین لحاظ زنی که مشوش است و یا در معرض ترس قرار دارد باآسانی خود را تسلیم میکند . بعضی از ناتوانیها که در جریان جنك اخیر دراراده زنان دیده میشد شاید بر اثر همین هیجانهای ترس و نگرانی بود . برعکس هیجانهای دیگر (مانند نفرت) شدیداً از تحريك جنسی جلوگیری می نمایند

مجارى هدايت كننده هیجان جنسى و مراکز گیرنده

تحريكی که بیک عضو بدن وارد میشود بوسیله عصب مربوط بآن عضو مستقیماً بمنز منتقل میگردد . اما حس لامسه برخلاف سایر حواس وظیفه خود را بطریق پیچیده تری انجام میدهد و تحريك غشاء بدن قبل از آنکه بوسیله پهای لمسی بمراکز بمنز انتقال یابد از نخاع عبور میکند . تأثیرات و احساسات اعضاء و احشاء تناسلی ابتدا بقسمتی از نخاع

نقل شده و سپس بمرکز عصبی مخصوصی که نعوظ (Erection) را فرمان میدهد منتهی میگردند .

در بالای این مرکز ، مرکز عصبی انزال (Ejaculation)
و قع ست .

این دو مرکز میتوانند بطور اتوماتیک و بدون شرکت مغز انجام وظیفه نمایند و این موضوع با آزمایش روی قورباغه باثبات رسیده است اما معمولاً احساسی که بمرکز عصبی انزال راه مییابد از نخاع به مغز منقل میشود . در این موقع است که شخص تحریک را « ادراك » می نماید و بهیجان درمیآید . پس مرکز انزال تحت کنترل و نظارت مغز قرار دارد . در باره انفعالات شهوانی که کاملاً جنبه روحی دارند باید تذکر داد که آنها مستقیماً در مغز تولید میگردند و قادرند نعوظ یا « ارکسیون » را بدون تحریک نواحی مربوط بآن ایجاد نمایند .

لازم بیادآوری است که اگر مغز رل مثبتی را در عملی شدن امور تناسلی بازی میکند ، غالباً يك عامل منع کننده است البته از این امر باید خرسند بود زیرا اگر نخاع بدون آنکه تحت کنترل مرکز عالیتري باشد ، خود بخود تحریکهای داخلی و خارجی را اجابت میکرد بصحت و سلامت انسان زیان جبران ناپذیری را وارد میساخت .

عکس العمل های عضوی هیجان جنسی

هیجان جنسی بر حسب اشخاص مختلف موجب عکس العمل های عضوی و بدنی کم و بیش شدیدی میشود .

سیر این هیجان را که ابتدا رو بتزاید و سپس رو بکاهش میرود بوسیله « منحنی لذت شهوانی » نمایش داده اند .

این منحنی مشتمل است بر :

- ۱ - يك مرحله بالا رونده و مرتبط با تورم اعضاء تناسلی .
- ۲ - يك مرحله اوج لذت شهوانی .
- ۳ - يك مرحله پائین رونده که اعضاء تناسلی تورم خود را ازدست

در نوع انسان آداب همواره مساعد و مهر آمیز نیستند .
 بطور کلی دربارهٔ عشق غریزی میتوان این توصیف تقریبی را که
 يك فکاهی نویس بیان کرده است ذکر نمود :
 عشق يك بیماری مزمن با تظاهرات حاد است که از قدیمترین
 روزگاران تا کنون عارض بشریت بینوا میشود . . يك بیمار باید بسا
 دردهای خود بسازد و بسیاری از مردم که بدرد عشق مبتلا شده‌اند مادام
 که پیچیدگیهای رخ نداده از درد خود تا حدودی راضی هستند .
 ولی کافی است روزنامه هارا مرور بکنیم و بوفور این پیچیدگیها
 بی ببریم .

هیجان محبت

بعقیده بعضی از فلاسفه ، هیجان محبت از غریزهٔ مادری که بعنوان
 يك تمایل اصلی و ابتدائی شناخته شده است ریشه میگیرد .



برعکس گروه دیگری عقیده دارند
 که هیجان محبت از «سنپاتی» منشعب
 میشود . مقصود از سنپاتی در اینجا
 « میل طبیعی یک نفر برای منطبق
 ساختن خود با حالت های هیجانی
 دیگران » است .

در سنپاتی همانطور که بین
 مردم مصطلح است ، قلبها بسا هم
 میزنند .

اما سنپاتی همواره « دیگری
 خواهانه » نیست بدین لحاظ يك
 منظرهٔ دردناك در يك بیننده موجب
 پیدا شدن دردی نظیر آن میشود
 و در بینندهٔ دیگر حس گریز از
 منظره مزبور و آلوده نشدن بناراحتی
 و تاثر آنها بر میانگیزد .

هیجان محبت - از رویینس

میدهند و يك تمدد عضلانی و عصبی، شخص را بااستراحت دعوت میکنند . در مدت تورم و خصوصاً اوج لذت جنسی (Orgasme) يك فعاليت اضافی در تمام اعمال بدنی بدنسان مشاهده میگردد : افزایش آب دردهان، ترشح شدن عرق، جریان یافتن آب دربینی، سرعت پیدا کردن تنفس و حرکات قلب . همچنین عده تیروئید نیز متراکم شده و در نتیجه انقباضی در گلو احساس میگردد . مردمك چشم هم اتساع می یابد و حس باصره مختل میشود، بهمین جهت انسان میل به بستن چشمها میکند . فشار خون هم افزایش می یابد .

اوج لذت جنسی در زن همراه با يك انزال واقعی غده های منظم بدستگاه تناسلی است . پس از مرحله سوم مذکور در فوق زنان بزودی يك حالت آسایش و سبکباری در خود احساس مینمایند . ولی بعضی از زنان بعد از بهران لذت، دوچار حوادث عصبی از قبیل حمله، آسم، سر درد و غیره میشوند . البته این اختلالات استثنائی هستند و از آن گذشته زن بالقوه این ناراحتی ها را داشته و هیجان جنسی فقط باعث برز آنها گردیده است .

عشق غریزی مطلق که ما از آن بحث میکنیم هیجان نیرومندی است که از لذت سرچشمه میگیرد اما این هیجان اساساً زودگذر است و عکس العمل محرکی است که دوام بسیار کمی دارد .

بارس عشق غریزی را بيك «ارزش كوچك» دلبذر و هارك اورل آنرا بيك «تشنج كوچك» خلاصه مینماید .

در اغلب جانوران و خصوصاً در انسان عشق از این مرحله تجاوز نمیکند یعنی پس از انجام یافتن عمل فیزیولوژیك، جدائی و فراموشی بمیان می آید .

ولی در بعضی از موارد، بعد از آنکه اتصال دو جنس پایان یافت، تنها بی اعتنائی در کار نیست بلکه کینه و خصومت هم پدیدار میگردد .

از عروسی تاثر آور عنكبوت ها همه شنیده ایم که چگونه معمولاً با کشته شدن عنكبوت نر خاتمه می یابد .

بوسیله هیجان محبت ما از دوران هیجانهای مطلقاً خود خواهانه تجاوز میکنیم و تمایلات دیگری خواهانه روی میآوریم .

هیجان محبت در کودک با نخستین لبخند پدیدار میگردد و توسط عکس العملهای عضوی نزدیک بشادمانی ابراز میشود .

جریان خون وجنیشهای مربوط به تنفس در این موقع بر سرعت خود میافزایند . اما تظاهرات محبت بطور کلی سری تر و بیسر و صدا تر از تظاهرات شادمانی و خوشحالی هستند و بجای آنکه منفجر بشوند بطریق آرام متدلی ظهور مییابند .

از دیاد ترشح اشک که درد را مشخص میکند ممکن است در هیجان محبت هم انجام گیرد و بقول آلفرد دو موسه :

« تنها چیز بکه برای من بیادگار میماند »

« آنست که چند گاهی گریسته ام » .

بهر حال ریزش اشک بر حسب آنکه در نتیجه هیجان محبت یا شادی و یا تأثر باشد کمی فرق میکند . در حالت اول فشار خون بالا می رود چشمها اندکی مرطوب میشوند و بدین جهت با پرتو خاصی میدرخشند .

برعکس در تأثر و اندوه فشار خون پائین میآید و اشک که کمی دیر بجریان میافتد بعنوان یک دریچه اطمینان انفجار تأثرات روحی را نشان میدهد .

محبت احساس دیگری خواهانه و نوع در سنانه ایست که مانند همه تمایلات مختلف تظاهرات مختلف دارد یعنی در عده ای خیلی شدید و در عده دیگر خیلی ضعیف است . این احساس عموماً بشکلهای گوناگون خیرخواهی ، ترحم و غیره ظاهر میگردد . بسیاری از مهرورزیهای خانواده گی بر اساس هیجان محبت قرار دارند و زیلا ترین نمونه این مهرورزیها ، عشق مادری است . تمایلات نوع دوستانه ، بیک طریق فطری در بشر موجود هستند . انسان که نخستین اشتیاق او نیل بسعادت است از صرف فعالیت خود لذت میبرد . این فعالیت ممکن است مخرب یا حفظ کننده باشد بدین معنی که گاهی بشخص صدمه میزند ، رنج میدهد و تباه میسازد گاهی نگهداری

میکند ، کمک میکند و نجات میدهد .

فعالیت مخرب با نوعی لذت همراه است ولی لذتیکه بالاخره ایجاد درد می نماید .

فعالیت حفظ کننده یا خلق کننده يك لذت محض را بوجود می آورد لذتی که بدنبال خود هیچگونه احساس دردناکی را باقی نمیگذارد .
خیرخواهی ، ترحم ، احسان ، عشق مادری این قسم لذت را فراهم میسازند کسیکه بدیگری علاقه دارد بیش از آنچه بعلت محبتهایی باشد که از او دیده است بعلت خدماتی است که باو کرده است . بهمین جهت عشق مادر بفرزند بمراتب نیرومندتر از عشق فرزند بمادر است .

هیجان غریزی جنسی که اساساً خود خواهانه است با هیجان محبت که بطورشدید دیگری خواهانه است دو عنصر اصلی عشق را تشکیل میدهند . اما احساسات دیگری هم از قبیل تحسین ، حق شناسی ، اعتماد ، احتیاج بتملك ، حیا و غیره که با تخیل زیاد مخلوط هسند در کار تشکیل عشق شرکت دارند .

البته شرکت تخیل در عشق بسیار لازم است زیرا اگر عشق فقط يك پدیده فیزیولوژیک و عبارت از ارتباط دوجنس با هم بود آیا شایستگی هدایت جهانرا داشت و آیا بفول یکی از نویسندگان ممکن بود که برای آن « بخندند ، بگریند ، نغمه سرائی کنند ، خود را تباه سازند و حتی بکشند ؟ »

هم آهنگ باسلیقه نسل نو که آمیخته با آمریکانیسم شده است میتوان عشق را با يك « کوکتیل » مقایسه کرد . گذشتگان در اینمورد از « نوشابه سحرآمیز » یا « مهر گیاه » سخن میگفتند . در ترکیب این نوشابه زهرهای گوناگونی را بکار میبردند ولی مزه آن بتناسب مقداریکه ازهر ماده استعمال میشد تغییر میکرد .

صفات بسیار متنوع عشق نیز بسته بمقدار هیجانها و عناصری هستند که در تشکیل آن شرکت یافته اند .

بدین ترتیب در کودک ، غریزه جنسی تقریباً بطور منحصر بفرد

وجود دارد. هیجان محبت در او چندان قابل ذکر نیست و جنسیت هم فقط بصورت میل بخود یا « اتو- اروتیسم » بروز می نماید.

در نزدیکیهای بلوغ هیجان محبت تظاهر آشکارتری میکند اما چون این هیجان بوسیله یک حس تناسلی تازه کار و بی تجربه تحریک میشود غالباً با غریزه جنسی فقط برای همجنس بازی ترکیب خواهد شد. در سن بلوغ، غریزه جنسی با یکطریق موزون و متناسب با هیجان محبت مزوج میگردد. هرگاه در این اختلاط، عناصر سازنده بطور مساوی دخالت کرده باشند عشق عادی یا بقول شمیستها « نرمال » است ولی اغلب يك تمایل بر سایر عوامل غلبه میکند لذا اختلافهای فردی بسیاری را در تظاهرات هیجان عاشقانه ملاحظه میکنیم.

اینک پس از تحلیلی که از عناصر سازنده عشق کردیم بآسانی خواهیم توانست ضمن يك مطالعه ترکیبی، تظاهرات مختلف آنرا خلاصه نمائیم.

در واقع ما مطالعه خود را از ساده ترین عشق که صرفاً از غریزه جنسی ساخته شده و يك هدف خودخواهانه را تعقیب می نماید آغاز میکنیم و بعالیترین عشقی که جنبه روحی و عرفانی دارد خاتمه میدهم. پس با توجه بانواع مختلف تظاهرات عاشقانه عنوانهای مطالعات ما چنین خواهند بود:

۱- عشق غریزی

۲- عشق نفسانی

۳- عشق افسانه‌ئی یا تخیلی

۴- عشق روحانی یا عارفانه

فصل دهم

صورت های مختلف عشق

عشق غریزی

عشقی که منحصرأ غریزی و مربوط بلذات جسمانی باشد درزن بسیار کمراز مرد وجود دارد .

مرد غالباً باین خشنود است که : « بهرچمن میرسد گلی بچیند و برود » . پس زن آنطور که نیچه میگوید برای « رفع خستگی مرد جنگجو » نیست بلکه مرد خوشگذران هم برای سرگرمی او را درهر مکان که بیابد مورد سنایش و تمتع قرار میدهد .

عشق غریزی شهوتی است که درآن لذت جسمانی عالیتترین مقام را احراز کرده است .

شان لذت در عشق غریزی بقدری بالا میرود که صورت یک قسم مذهب شهوانی را بخود میگیرد . یکی از نویسندگان این نوع عشق را بمبادله دوهوس و تماس دو پوست بدن (اییدرم) توصیف میکند .

نویسنده دیگری معتقد است که عشق غریزی خودخواهی دوفرد را نشان میدهد که هر يك لذت را دروجود دیگری جستجو می نماید .

سن توها می نویسد : عشق « نفس پرستانه » اساساً بیدوام است و به سرخورگی و پشیمانی منجر میگردد .

البته دراین عشق غریزه جنسی با شدت و حدت شگرفی وارد عمل میشود اما اشتعال و لهیب آن بسیارزود گذراست .

تو وینیون در باره این نوع عشق میگوید :

« دو نفر یکدیگر را میپرستند ولی این پرستش چند روزی بیش

نمیپاید ، سپس هردو از هم متنفر میشوند و بدتر از آن یکدیگر را فراموش میکنند .

مادام مارسل تی نیر در تکمیل مطلب بالا چنین می افزاید : « بهم می پیوندند ، از هم جدا میشوند ، دوباره بهم نزدیک میگردند آنگاه زنجیر گسسته میشود و هر یک براه خود میرود . . و حیات همچنان ادامه دارد »

مارسل ریگو خاطر نشان میسازد : « برعکس شادیهای ذهنی و معنوی که در جریان عمل تلطیف و تشدید میشوند لذاتی که دقیقاً و منحصرأ جسمانی هستند هر روز بیک تحریک زیاد و ممنوع احتیاج دارند ، در صورت فقدان این تحریک شادیهای حاصل از لذات جسمانی در میان بی اعتنائی و نفرت زائل میگردند . »

کسیکه تسلیم هوای نفس و احساسات خود بشود دیگر بزندگی مسلط نیست بلکه اسیر و در بند است .

اشتهای لذت ، دلبستگی با انداز جسمانی را بزبان معنویت شدت میدهد . در اینوقت انسان دستخوش تصاویری است که متوالیاً بشعور باطن او نفوذ میکنند و دائماً زندگانش را بخود مشغول میدارند . دیگر محلی برای تمرکز فکر یا برای اندیشیدن باقی نمیماند و جستجوی هیجانهای تازه ، تنوع طلبی ، کارهای نامعمول ، در برانگیختن احساسات مداخله می نمایند .

اما بزودی افراط در لذتهای بدنی هر نوع ابتکار و فعالیت را در شخص میکشد . ما برای اثبات موضوع نامه یکمرد عیاش را که در ۱۹۱۲ یکی از دوستان خود نوشته است از نظر شما میگردانیم :

« من اکنون چهل سال دارم ، هشت یا نه سال اخیر را در میان شهوترانیها و عیاشیها سپری کرده ام . در این مدت خیلی تیره بخت بوده ام و زندگی مهملی را گذرانده ام .

من در شهوات ننگین و در عین حال مضحکی غوطه ور بوده ام ، سلامت بدنیم مختل شده است و این اختلال بدستگاه عصبی من نیز سرایت کرده است . من از خودم بدم میآید ، حیا من بدون هدف است و هیچگونه توجهی

به امور شرافتمندانه ندارم . حرفه خود را با بیقیدی انجام میدهم و وظیفه شناسی برایم خیلی مشکل شده است . کاری را که چند سال پیش با آسانی انجام میدادم اینک بزحمت زیاد عملی میسازم . آینده در نظرم بسی تاریک می نماید و اندیشه خودکشی بیش از پیش بر من چیره میشود .

البته چنین سقوط و انحطاطی در زن خیلی کم و فقط در محیط فحشاء موجود می آید . زندگی عاشقانه زن که جردلربائی، زیبائی و جوانی پایه ای ندارد کم دوام است .

بالزاک می نویسد .

« عشقی که يك دوستی محکم را در بر نداشته باشد يك هرزگی زودگذر است » . باری این عشق که با تعجیل و شتابزدگی آغاز میشود بزودی پایان میدهد و برای زنی که دیوانه وار همه چیز را از عشق طلب نمیکرده است جز دو چشم برای گریستن چیزی باقی نمیگذارد این گریه همچنان ادامه خواهد داشت تا به تبسم منتهی شود و ای تبسمی که بقول یکی از نویسندگان : « محزون ، بی خاصیت ، بی مقصد و بی نتیجه است » .

موسه می نویسد : زندگانی زنان جز چند سال برای محبوب بودن ، چند سال برای دوست داشتن و بقیه . . . برای عبادت کردن شامل چیز دیگری نیست .

فصل بازدهم

عشق نفسانی

هنگامیکه در هیجان عاشقانه ، نیروی محرک جنسی بوسیله احساسات مهرآمیز تعدیل و ملایم شود ، صفات هیجان بکلی تغییر می یابند . این احساسات کم و بیش يك خصلت پایداری و وفاداری را بعشق عطا میکنند . یکی از محققین مینویسد : «عشق حتماً دروغ ، خیانت یا رنج نیست بلکه ممکن است متضمن فداکاری ، محبت و خوشبختی باشد .

موسه این دو نوع مظروف عشق را بطریق زیر بیان میکند :

« **بيك** بمان : عشق بلای دنیا و يك دیوانگی نفرت انگیز است . به بیان دیگر: عشق يك سیل آسمانی است که سرچشمه ئی بی پایان دارد. »

بهر حال در عشق نفسانی تنها پای يك عمل زیستی و بیولوژیک در میان نیست بلکه بگفته یکی از نویسندگان پای « مبادله نفس ها و جانها » در کار است پس این عشق بکلی با عمل جنسی جانوران تفاوت دارد .

از همان روزگاری که بشر در غارها زندگی میکرد عمل بیولوژیک و جنسی در درجه دوم اهمیت قرار داده شد و خشونت ها مخصوصاً در زنان جای خود را بیک احساس ملوکوتی دادند .

بالزاک مینویسد : « زندگانی زنان بر اساس حس کردن ، دوست داشتن ، رنج بردن و فداکاری کردن قرار گرفته است .

زنان مرکز اندیشه ها ، جاه طلبی ها ، فعالیت ها و سعادت خود را در دیگری مستقر میسازند .

زن بدون قید و شرط ، با صراحت و لاینقطع دوست میدارد . عشق در نظر او يك حادثه گرانبها و پر اهمیت حیات است .

در بسیاری از مردان هنگام بروز يك فکر یا يك شغل ، توازن و

تبادل روحی بهم میخورود و دیده میشود که مثلاً در کار يك افسر ، دانشمند، پزشك ، آموزگار ، بنا ، نجار وغيره عیب و نقص ایجاد گردیده است . و حال آنکه زن اگر حرفه می هم داشته باشد هیچوقت اشنایقها و آرزوهای خود را نسبت بعشق از دست نمیدهد .

حرفه برای زن حكم يك عمل فرعی و تبعی را دارد و او بانخستین ندای عشق شغل خود را کنار میگذارد . شغل زن بوحدت و دوام منش او لطمه می وارد نمیسازد .

در زن عشق معمولاً انحصاری تر از مرد است بدینمعنی که مرد بطور غریزی راغب است زنان متعدد در اختیار داشته باشد و حال آنکه زن بالطبع میخواهد شوهر واحدی داشته باشد و فقط بایک مرد زندگی کند . یکی از محققین میگوید : مرد غالباً دو روح در سینه دارد و میتواند ضمن معاشقه با دیگری وفا داری صمیمانه قلبش را نسبت بزنی خود حفظ کند .

ولی زن وفاداری جنسی خود را زمانی می تواند قطع کند که قلباً هم از مرد بیزار شده باشد .

بیشتر اوقات حالت خودخواهی و شهوت پرستی عشق در زن بصورت «دیگری خواهی» در میآید و این خصلت زن آشکارا بجانب عشق مادری معطوف میشود .

در حالی که هدف تمایلات عاشقانه در مرد يك خصیصه جنسی دارد برعکس در زن يك جنبه توالدی پیدا میکند . بعبارت دیگر اعمال تولید مثل در روح زن بمنزله عالیترین هدف حیاتی و اجتماعی محسوب میگردد زیرا زن بیش از هر چیز ، مادر است .

او تمام جنبه ها و حالت های عشق را بالاخره با عشق مادری مخلوط و مزوج میسازد .

عطش مادر شدن بطور فطری در روان زن تکوین یافته است . این عطش در دختر جوان بوسیله لذتی که از نوازش کردن کودکان خردسال و صرف وقت کردن برای آنها میبرد ، نمایان میگردد .

علاقه بمادری در دختر ضامن يك زندگی سالم و عادی است و زنان

با وسایل و ندهای دیگری بیان کند برای این بوده که علاقه مزبور را با يك دلفریبی و لطف شایسته زینت دهد .

در حقیقت ، حد اعلاى زیبائی زن همزمان با نخستین ماه نخستین آبستنی است .

آبستنی تغذیه و جذب غذا را سریعتر میکند ، فعالیت بدنی در اینوقت تزیید مییابد ، رنگ پوست بدن باطراوت تر و شفافتر میشود ، ترشح غدد و خصوصاً غده تیروئید زیادتر میگردد و بالاخره نگاه ، درخشندگی مهرآمیزی پیدا میکند . این شکمگی زیبائی تا موقعی بطور کامل طول میکشد که برآمدگی شکم تناسب اندام را بهم میزند .

رفتار زن از روزیکه او بصورت جعبه يك گوهر گرانها درمیآید تغییر میکند و با بغب افتادن بالاتنه ، وضع منکبرانهائی بخود میگیرد .

باید دانست که آبستنی ، این اعجاز طبیعت ، تنهामوجب تغییرات عمیق بدنی در زن نمیشود بلکه عکس العملهای روحی و هیجانی خاصی را نیز در بر دارد .

فعالیت روانی معمولاً موازی با فعالیت بدنی تزیید مییابد .

آبستنی اغلب چه از لحاظ جسمی و چه از لحاظ روحی دارای يك اثر سودمند و سلامت بخش است .

تاریخیه ضمن بررسیهایی مشاهده کرد که عده زیادی از زنان که هوش ضعیفی دارند فقط در موقع آبستنی هوش واستعداد معمولی وعالی را پیدا میکنند .

معذلك در بعضیها كشش و «تانسیون» عصبی زیاد میشود ، در نتیجه میلهای شگفت آور و شدید نسبت به يك غذا یا يك مشروب در آنها ایجاد میگردد . این نمودهای روحی را در زبان عوام «ویار» میخوانند .

در حالت بیماری ممکن است اختلالات شدیدتر بشوند و خصوصاً در زنانی که کلیهها و کبدشان بدکار میکنند بر اثر مسمومیت آبستنی يك حالت افسردگی و ناراحتی روحی ایجاد گردد .

نپروی محرك جنسی نوسانهای همانند نوسانهای تانسیون عصبی

و دخترانی را که از بچه کراحت داشته باشند باید فاقد يك وضع روحی عادی دانست .

البته زن شوهردار همواره جریان احتیاج خود را بمادر شدن آزاد نمیگذارد و غالباً جلوی این جریان را میگیرد اما نباید تصور کرد که از ته دل باینکار راضی است چه آداب و قوانین مهملی که بماحکومت میکنند و همچنین اشکالات زندگی اقتصادی او را بر آن میدارند که از ارضاء تمایل قلبی خود جلو گیری نماید .



بهر حال عده کمی از زنان نسبت بداشتن کودک واقعاً بی اعتنا هستند. برای این زنان عشق وسیله لذت خود پسندانه و خود خواهانه محسوب می گردد. اما چنانکه گفته شد اکثریت نزدیک بانفاق زنان اینطور نیستند و حتی در فاحشه ها نیز احساس مادری کاملاً زایل نشده است .

تو وینییون در این باره می نویسد:

« چه بسیار خود کشیهای دختران زیبا اعم ازرقاصه ها یا بازیگران بذله گو که در حقیقت جز محروم

عشق مادری

بودن از نعمت مادری در کانون خانوادگی علتی نداشته است. این دختران ، پیهوده برای انصراف خاطر و فراهم ساختن رضایت خود بکارهای خلاف معمول و کسب لذتهای جسمانی در مراکز تفریح میپردازند زیرا در اعماق روح هریک از آنها حسرت دردناک و ستوه آور مادری و داشتن فرزند همچنان وجود دارد .

پس مادر شدن میل و ذوق واقعی زن است و عشق فقط بمنزلۀ پلکان این تمایل بشمار میرود وانگهی اگر طبیعت خواسته است علاقه بمادری را

پیدا میکند . در بعضی از زنان میل جنسی موقع آبستنی و خصوصاً در ماههای اول زیاد میشود .

در جانوران وضع چنین نیست و حیوان باردار هر پیشنهاد جانور نر را رد میکند .

اما در نوع انسان که هدف عشق فقط تولید نیست ، بلکه ایجاد هم آهنگی بین دو موجود متحد است ، يك زن باردار معمولاً لذت جنسی را احساس می نماید .

معهدا بعقیده کامپبل نباید اختلافات و تغییرات فردی را از نظر دور داشت .

غریزه مادری با پیشرفت دوره آبستنی توسعه مییابد و زنی که حتی نسبت بمادر شدن بی اعتنا باشد در دوسه ماه اول بکودکی که حامل است دلبستگی پیدا میکند بطوریکه در حدود چهار ماهگی برخلاف هفته های نخست ، بندرت میل بسقط جنین می نماید .

علاقه مادری ممکن است يك خصلت انحصاری پیدا کند تا آنجا که برخی از زنان در مدت آبستنی از شوهرشان متنفر باشند .

این تعارض بین غریزه مادری و عشق زناشویی منحصر بدوره حمل نیست بلکه در بسیاری از زنان مادام العمر وجود دارد . شهوت و مادری غالباً دو نیروی مخالف یکدیگر هستند و بقسمی یکدیگر را خشی می نمایند .

مادام مارسل تی نیر می نویسد : « فرزند ، سرافرازی ما ، افتخار ما و محصول زندگی ماست .

وجود او خاطر ما را تسلی میدهد . برای او همه چیز را میدهم و هیچ چیز در عوض نمیخواهیم » .

چه بسا زنان که بیش از آنچه همسر باشند مادرند و چه بسا شوهران که وقتی می بینند همه محبت زنشان بدور کودکانشان متبلور شده است دستخوش نوعی حسادت میشوند .

با وجود این نقایص ، هیجان محبت ، بعشق صفات دوام و پایداری میدهد و آنرا بصورتی عالیترا از تحریک جنسی غریزی درمیآورد .

در نزدیکیهای سنی که باقتضای آن دیگر زن عادت زنانگی را نمیبیند یعنی در حدود یائسگی (منوبوز) غریزه جنسی ملایم میشود و کم کم برای ناپدید شدن در آخرین مراحل حیات آماده میگردد .

بدون شك هیچان محبت هم گاهی در این مرحله از زندگی تخفیف مییابد اما این امر قطعی نیست و در بسیاری از زنان ، قلب پیرنمیشود . محبت تا آخرین نفس وجود دارد و بشکل فداکاری نسبت بشوهر و عشق نسبت بفرزندان یا نوادگان تجلی میکند .

فصل دوازدهم

عشق افسانه‌ئی یا تخیلی

در یکی از فصلهای گذشته ، بنا بر سلیقه مردم امروز ، عشق را به « کوکتیل » هیجانها تشبیه کردیم و توضیح دادیم همانطور که کوکتیل از چندین ماده غذایی تهیه میشود ، در کار ساختمان عشق نیز عناصر و هیجانهای متعددی شرکت دارند .

در اینجا اضافه میکنیم که کوکتیل مزبور بدون چاشنی « تحیل » طعم و مزه‌ئی ندارد .

بطور کلی عشق وقتی جنبه تخیلی خود را از دست داد و حقیقت موضوع آن آشکارا نمایان شد دیگر فاقد ارزش میشود .

بازاك كه خیلی سر بسر جنس لطیف میگذاشت در این خصوص با بیانی که کمی اغراق آمیز بنظر میرسد چنین می نویسد :

« شوهری که با زن خود مهرورزی میکند یا فیلسوف است و یا احمق » .

بهر حال ، تخیل ممکن است حقیقت را چنان مسخ کند که هیجان عاشقانه کاملاً گمراه گردد .

همه دیده ایم که دختر كوچك چگونه با خیالافیهای خود ، مقام عروسك بيقواره‌ئی را بالا میبرد و شیرین ترین سخن ها و نوازشها را با این جسم بیجان بیان میآورد .

در روح باك و بی آلايش دختران ، سراب توهم و خیالپردازی انعكاس مییابد و بدینسان مرد برگزیده یا نامزد ، بصفات بی نظیر معنوی و بدنی آراسته میگردد .

این توهم عاشقانه هرگاه پای شهرت در کار باشد با سهولت بیشتری انجام میگردد .

یکی از روانشناسان در این باره می نویسد : « بعضی آنکه مردی شهرتی بدست آورد ، زنان بجانبش هجوم میآورند . هنوز عنوان واشتہار یک مرد اعم از خواننده یا نویسنده ، ورزشکار یا واعظ ، پیانیست یا فیلسوف ، بخوبی با نگرفته است که زنان میخواهند او را مانند طعمه‌ئی بر بایند . . . »

چه بسیار شورها که فقط بر اثر تصویر قهرمانان کنونی در دل‌های ساده و خوش‌شاور برپا شده است .

در اینجا مقصود من از « قهرمان » شامل همه اشخاص معروف چه شہزادگان تبعید شده و هنر پیشگان سینما ، چه خلبانانیکه اقیانوس اطلس را یکسره پیوده اند و چه قهرمانان تنیس و غیره میگردد .

موریس بدل با قریحه خاص خود از سوز و گدازهای زنان مجارستانی با تصویر « اتودوها سبورک » مدعی سلطنت هنگری سخن میراند . او از چشمان غمار آلود و پیشانی پوشیده از گیسوان پر پشت این عکس صحبت میکند و اضافه می نماید که در بوداپست دخترانیکه در کارگاههای خیاطی کار میکنند عکس « اتو » را قلابدوزی کرده و بالای تختخواب خود نصب نموده اند . این مرد جوان نامزد خیالی هزاران زن مجارستانی بشمار میروند .

البته این نوع هجوم عاشقانه بوسیله غریزه جنسی یا هیجان محبت بیان نمیشود بلکه فقط تخیلی که آمیخته با احساس کنجکاوی و خود پسندی است آنرا پدیدار میسازد .

پس بقول شوپنهاور عشق تخیلی فریب ناشی از « نبوغ نوع » است که ضمن ممکن ساختن شادیهای نامحدود ادامه یافتن حیات را تأمین میکند .

متأسفانه مدت این توهمات گاهی کوتاه است و زن پس از رسیدن بمقصود ، عشقش پایان مییابد و دوران سرخوردگی و پشیمانی آغاز میگردد .

دلنگی یا نفرت ، کفاره ابن معاشقات برای زن هستند زیرا او قبلا
سعادت ولذت بسیاری را بخود وعده داده است .

فونتئل می نویسد : « يك مانع بزرگ سعادت آنست که انسان
بسعادت خلی زیادی امیدوار باشد » .

چه بسا زناشوئیهها که عاشقانه خوانده میشوند و بهتر است آنها را
توهم آمیز بنامیم . این زناشوئیهها در روح زن چیزی جز حسرتهای تلخ
باقی نگذاشته اند . اما چاره‌ئی نیست زیرا عقل و جوانی کمتر با هم
کنار می‌آیند .

عشق تخیلی ممکن است از مرحله اشتیاقهای خیالی و افسانه‌ئی تجاوز
نکند و هرگز عملی نشود .

برخی از زنان بقدری ایدآل عاشقانه خود را بالا می‌برند که آرزوی
ایشان بهیچوجه نمیتواند صورت حقیقت پیدا کند . آنها بخود تلفین
کرده اند که موجود منحصر بفردی خوشبختی را برایشان ارمغان خواهد
آورد و چون با چنین موجودی هرگز برخورد نمیکنند ناچار عشقشان بشکل
خیالی و افلاطونی باقی خواهد ماند .

برای دخترانیکه آرزوهای خود را در وجود یک قهرمان داستان
متمرکز ساخته‌اند خطر این هست که همچنان بسن پیری برسند مگر آنکه
بقول **ماندوس** « بالاخره با کمال رضایت و خوشوقتی با مرد بیرخت و
بدترکیبی مواصلت نمایند » .

باید دانست که در نتیجه ضرورتهای خشونت آمیز زندگی جدید ،
عشق تخیلی روز بروز کمتر میشود . نسل جوان ، لااقل در کشور ما
(فرانسه) دیگر سرگرم اوهام و خیالبافیها نیست و غزلسرائیهها را کهنه و
بی‌اساس میداند .

حس واقع بینی و حقیقت طلبی در این نسل بیشتر شده است و پیرامون
اندیشه‌های دورود را عاشقانه نمیگردد .

اما این رویه هر قدر مزایایی داشته باشد ناگواریهائی را نیز دربر
دارد زیرا اگر سرابها ، خیالپردازیها و اشعار و تغزلات زندگی را برداریم
يك قسمت بزرگ از لطف و فریبندگی آن از میان میرود .

فصل میزدهم

عشق روحانی یا عارفانه

بطور کلی عشق بهر صورتی که باشد فقط از یک نیروی محرک فرمانبرداری میکند و آن « جستجوی سعادت » است . در واقع عطش سعادت و خوشبختی تنها اشتیاق و آرزوی انسان محسوب میشود .

هر کس به اقتضای محیط و طرز تفکر خود دنبال سعادت میرود و هر جا خوشبختی را بیابد از آن متمتع میگردد .

در نظر برخی از زنان ، سعادت منحصر بر ارضی شدن خودخواهانه غریزه یعنی لذت جسمانی است .

در نظر اغلب زنان ، سعادت متضمن نیازمندی بتمکین و فداکاری نسبت بشوهر و همچنین فداکاری نسبت بفرزند است ، در این زنان عشق بصورت « دیگری خواهانه » درمیآید .

در نظر معدودی از زنان نیز سعادت بطور واهی و آمیخته با توهم در خلال رؤیاها و خیالبافیهای ابلهانه تظاهر میکند و عشق صورت افسانه‌ئی و تخیلی پیدا می نماید .

توونیون میگوید : « چه ایدآل انسان منحصر بیک لذت جسمانی باشد و چه از شور و سرور عشق ، شعر و محبت را طلب کند ، دل از خود بیخود میشود . . . و در عین حال بجانب خلسه رهسپار میگردد » .

بدینسان بعضیها خواسته‌اند از عشق یک قسم مذهب را ایجاد نمایند ، مذهبی که عقاید ملکوتی افلاطون را با نظریات جنسی فروید بطریقی دهشتناک مجتمع میسازد .

ثرژساند در این زمینه می نویسد : « ما جهان هستی را در وجود

مخلوقیکه شبیه خود ماست میجوئیم . از پرستش بروردگار روی بر میتابیم
واحساس پرستش را بسوی موجود ناتوان و ناقصی که خدای آئین بت پرستانه
ماست معطوف میسازیم .

لذت جسمانی هم مایل به اتحاد و اجتماع بدون قید و شرط دو موجود
است . واکنر در کتاب «تريستان و ایزو» از زبان ایزو میگوید :
«محبوبم ، بازویت را ببند و مرا در آغوش چنان بفشار که قلبهای
ما خرد شوند و جانهای ما از میان بروند .»

باری عشق روی بالهای شعر، این موزيك درونی و بهجت بخش ،
پرواز درمیآید و وضعی توصیف ناپذیر و نامحدود پیدا میکند .
از طرف دیگر عشق زمانی ادامه مییابد که خود را اندی پندارد
ولی عشق دنیوی ، حتی در عالیرین شکلهای خود از ابتدالاتی چند مصون
نیست .

بدون شك ، اگر ارتماش ابدیت در کنار يك مخلوق احساس شود
بسیار دایسند است اما چنین امری فقط در يك لحظه جلوه میکند . بدین
لحاظ آرزوی کسانی که مساق يك جذبه جاویدان هستند برآورده نمیشود
و این موضوعی است که فلاسفه و روحانیون (کلاسیک و رمانتیک) در باره آن
هم عقیده هستند .

روح هر گاه واقعاً میخواهد به عالم بالا برود و با ستارگان محشور
شود عشق را بصورت روحانی درمی آورد ، آنرا از هر نوع نفوذ جنسی
برکنار میدارد و در ربانیت غوطه ورمیسازد .

آیا برای يك روح کنجکاو عظمت فضا ، برای يك ضمیر روشن
شفافیهای کیهان و برای يك فکر مغرور تماشای جهان آفرینش لازم نیست ؟
اینجاست که عشق متعالی با هیجانهای عارفانه خود از «عشقهاییکه
از پی رنگی هستند» مجزا میگردد .

ما ذیلا برای جلوگیری از اشتباهاتی که در تعبیر عشق عارفانه بعمل
میآید ، بطور مختصر اختلافهای اساسی بین عرفان حقیقی و عرفان نادرست
را گوشزد می نمائیم :

عرفان نادرست

این نوع هیجان مذهبی غالباً در دختران جوان ، مقارن با نخستین ندا های عشق ملاحظه میگردد . بعد ها هیجان مزبور پناهگاه دلهای مجروح و بخصوص پناهگاه دختران مسن بشمار میرود .

بعبارت دیگر این شکل هیجان بمنزله مفرو گریز گاه برای احساساتی است که پس رانده شده و نتوانسته اند بیک طریق عادی ابراز شوند .

زنانی که کوشش دارند کمی ابدیت را لمس کنند ، بجستجوی عشق میپردازند . هر يك از آنها خدائی را در مغز خود مجسم میسازد و بقول ماندوس با ربابت «فلورت» میکند .

برای این دختران ، مذهب وسیله و بهانه ای جهت ابراز احساسات و شور و هیجان درونی است . تصاویر مذهبی که در آنها پیشوایان روحانی با صورت گلگون و لباسهای رنگارنگ دیده میشوند (مثلاً مسیح بشکل يك جوان زیبا با سینه بدون پوشش و یا بصورت طفلی در گهواره یا در آغوش مادر مقابل چشمان بیننده قرار میگیرد) بنا بگفته یکی از روانشناسان تمایلات فرزندى ، مادری وحتی جنسی دختران را بطور مبهمی تشدید مینمایند بطور کلی بوی کندر ، صدای پرابهت ارگها و نور موج و نیمه تاریکی که از پنجره های کلیسا می تابد در ارواح جوان هیجانهای شدیدی را برمی انگیزند .

مادام مارسل تی نیر در یکی از آثار خود حالات روحی زنی را توصیف میکند که بدیری پناه برده و از بعضی از مراسم و آداب مذهبی بطرز مخصوصی متمتع میشد .

آئین اعتراف بگناهان نیز در عده ای از زنان بزهکار ارتعاشی که در عین حال مطبوع و وحشتناک است ایجاد می نماید .

گوستاو فلوبر ضمن صحبت از « مادام بواری » در این خصوص می نویسد : « وقتی که او برای اقرار میرفت ، گناهان کوچکی را جعل

میکرد تا بدین وسیله بتواند مدت بیشتری در تاریکی زانو بزند ، دستهای خود را بهم بچسباند ، صورتش را به نرده بگذارد و بسخن آهسته کشیش کوش دهد .

در حقیقت بسیاری از زنان بجهت احساسات خود پای بند به اعتراف میگردند نه به علت تصورات جامد مذهبی یا علمی . علم کاری بخوش آمدن یا بد آمدن ندارد و آناتول فرانس در این باره میگوید : « شعر است که دل میبرد و تسلی میدهد نه علم ، پس شعر بیش از علم مورد نیاز است » چون اغلب زنان بیش از آنچه بوسیله عقل و منطق هدایت شوند توسط هیجان پذیری و احساسات خود راهبری میگردند توجهی بمسائل فلسفی یا مذهبی ندارند . آنها نسبت باین امور و همچنین نسبت بمسائل مربوط به ایمان ، بقلب خود رجوع میکنند لذا تشویشها و دلواییهای ناشی از تردید که مردان جوان را رنج میدهد اثر زیادی در زنان ندارد . عرفان ساختگی و نادرست همواره با دلبستگی بلذات جسمانی مخلوط است . گاهی هم با يك شهوت کراهت آور مجتمع میشود .

در گروهی از بیماران روانی عارف منش دیده شده است که ارجمند ترین آرزوها و اشتیاقهای مذهبی بصورت مسخرگیهای رقت آوری درآمدند . ولی آیا از توهمات این دیوانگان میتوان نتیجه گرفت که تمایلات فوق طبیعی در روح وجود ندارد ؟

عرفان متعالی یا عشق روحانی (۱)

با طرح این مبحث دقیق ، ما از خوانندگانیکه ممکن است مطالب

۱- بتعبیر فلسفی ، عرفان آئینی است که استدلال و عقل بشری را قادر بعل مسائل اساسی متافیزیک نمیداند و بهین جهت عقیده دارد که مسائل مزبور را باید در حال جذب و بصورت خاصی از مکاشفه و اشراق درك نمود . . .

بزعم عرفا در انسان این استعداد هست که بجائی برسد که جز خدا بقیه در صفحه بعد

زیر را موافق عقیده خود نیابند پوزش می‌خواهیم و بدون آنکه بخواهیم نظر خود را به ایشان تحمیل کنیم برای اجتناب از لغزش کوشش خواهیم کرد که بحث ما هرچه بیشتر، عینی باشد.

ابتدا مسئله عرفان را مطرح کنیم. عرفان بگفته لوبا نتیجه انحراف غریزه جنسی و بعقیده فروید، نتیجه تصعید این غریزه است.

بزان دیگر این دودانشمند، عرفان را در انحراف یا تصعید و یا بطور کلی تغییر شکل غریزه جنسی خلاصه کرده‌اند.

این نظریه کاملاً از طرف گویندگان و نویسندگانی که تمایلات ماتریالیستی دارند نیز تأیید شده است.

درواقع، بین لذت جسمانی و خلسه و جذبه مذهبی، يك نوع شباهت از لحاظ گفتار و کردار ملاحظه میشود.

عرفا بطور دائم سنبولها و کنایات عشق بشری را بکار می‌برند. کلمات نامزد، شوهر، لذت، جاذبه، تماس، جمع شدن، فرونشستن آتش درونی و غیره پیوسته ضمن انتشارات عارفان و سالکان طریق بچشم

بقیه از ص قبل

نبیند و مولانا جلال‌الدین در این زمینه میگوید:

« خود ز فلک برتریم، وز ملک افزون تریم »

« زین دو چرا نگذریم، منزل ما کبریاست »

عرفای دیگر نیز هر يك کم و بیش مراحل سیر و سلوک و عوالم عرفانی را بیان کرده‌اند. باید دانست که عرفان از زمانهای قدیم بر حسب مقتضیات اجتماعی و مذهبی دستخوش تغییراتی شده است که فلاسفه مادی این تغییرات را طبق فنومن های اجتماعی و اقتصادی هر زمان توجیه و تفسیر میکنند.

همچنین مکتب فروید و گروهی دیگر از روانشناسان این مسئله را با عقاید مخصوص خود تحلیل می‌نمایند. بحث بیشتری در این خصوص را بموقع دیگری واگذار میکنیم مستلزم فرصت دیگری است. مترجم

عظمت و صعود روح يك نوع مشاركت دارند .

وجود ما که مرکب از جسم و روح است در واقع تشکیل يك کل را میدهد . هر هیجان که کمی شدید باشد توسط دستگاه عصبی روی اعضاء ما اثر میکند و موجب عکس العملهای بدنی میگردد .

اما این عکس العملها در عشق روحانی در درجه دوم اهمیت قرار میگیرند و در حقیقت کفاره عرفان هستند .

بدین ترتیب همانطور که لوتی برتران نویسنده فرانسوی در باره بیان « سنت ترز » میگوید شخصیت و وجود فرشته بنظر او فرعی و تبعی است . فرشته مزبور برای « سنت ترز » ، فرستاده و عامل عشق آسمانی است هر چند که « سنت ترز » از زیبایی فرشته سخن میراند اما عشق او بسوی فرشته معطوف نیست و آزاری که احساس میکند وی را در عشق بخدا مشتعل میسازد .

اصولاً سخن عارفان پر از استعاره و کنایه است اما این امر را نباید عیبی برای عرفا دانست زیرا زبان ما فقیر است و کلمات واحدی را برای بیان احساسات گوناگون و حتی متناقض بکار نمیبرد ، لذا عرفا ضمن کنایات و اشارات مقاصد خود را بزبان میآورند .

در خصوص شباهت تقریبی که بین حرکات عشق عارفانه و عشق شهوانی موجود است ژان دولاکرو و اخاطر نشان میسازد که چون تعداد دفلکس های بدن ما محدود است ، هیجانهای مختلف اجباراً عکس العملهای بدنی یکسانی پیدا میکنند .

عرفا نه تنها حواس خود را در مراحل عرفانی بکار نمیگیرند بلکه این حواس را مانعی برای تمتع کامل از سعادت ربانی مینمایند .

لوتی برتران که در باره زندگی « سنت ترز » تحقیقاتی کرده است میگوید حالت عارفانه با حالت شهوانی سازگار نیست و هرگاه یکی غلبه کند دیگری از بین میرود . او سپس اضافه میکند که این دو حالت بهنگام وسوسه متناوباً بروز می نمایند و همین دو وضع هستند که موجب مبارزه پارسایان با نفس پرستی میشوند .

میخورند . (۱)

همچنین در حالت جذبه مذهبی نیز گاهی حرکات مربوط به لذت و شهوت جسمانی دیده میشوند .

در اینجا بموقع است شرحی را که سنت ترز (۲) از حالت خلصه و جذبه خود داده است یادآور شویم : « من فرشته‌ئی را نزدیک خود دیدم او بزرگ نبود بلکه کوچک و خیلی هم زیبا بود . در دستش نیزه‌ئی داشت که نوک آهنی بود .



چنین بنظرآمده که او نیزه را چندین بار درقلب من فرو کرد بطوریکه اثر آن بتمام درون من نفوذ نمود . این درد شدید حلاوت و شیرینی بسیاری را برای من فراهم ساخت و درآندم روح خود را بخدا نزدیک یافتم .

اما ازاین شباهتهای بین عشق بدنی و سوز و اشتعال ربانی آیا میتوان نتیجه گرفت که هر دو، محرک یکسان وهمانندی دارند ؟

بدون شك ما منکرانعکاس

های بدنی عشق متعالی نیستیم .
عارف بزرگ سن ژان دولاکروا شخصاً قبول دارد که حواس انسان در

۱- بطوریکه میدانیم عرفای ما نیز از کلمات می ، باده ، جام ، صراحی ، ساغر ، ساقی ، بوسیدن ، مکیدن ، درآغوش کشیدن وغیره معانی عرفانی خاصی را افاده میکنند .

۲- سنت ترز عارف بزرگ اسپانیائی (۱۵۸۲-۱۵۱۵) است که بعلت مشاهدات و مکاشفات خود شهرتی بسزا یافت . او آثار درخشانی ازخود باقی گذاشته ودر کلیسا ومذهب مسیح مقام ارجمندی را حائزاست .

عشق خدائی برای آنکه بسعادت منجر شود يك انصراف کلی از هر چیز را طلب میکند یعنی از مؤمن و سالک طریق میخواهد که وارستگی بیچون و چرای خود را نسبت بهر شیئی دنیوی نشان دهد.

این وارستگی باید بطور مطلق باشد و سالک باید آنقدر همت داشته باشد که از کلیه لذات آنی و قطعی بخاطر رسیدن بسعادت بعلدی که فقط ایمان ضامن آنست صرف نظر نماید.

شخص پارسا و عارف بدون قید و شرط تسلیم خدا میشود و رنج و محنت در این راه نیز ایمان او را محکمتر و پا برجا میسازد.

اودیگر منکوب غریزه صیانت ذات حتی در شکل منفی آن هم نیست یعنی از مرك نمیترسد و چه بسا که شخصاً مرك را آرزو میکند.

«سنت ترز» در یکی از سرودهای مذهبی خود میگوید:

«من دارم از شدت اشتیاق بمرگ میمیرم» (۱) بطوریکه میبینیم بین این بحران روحی، عارفانه و بحران جنسی تفاوت زیادی وجود دارد.

۱- اصولاً عرفا تن را زندان جان میدانند و معتقدند که روح بمحض

آزاد شدن از قید جسم بمکان اصلی خود باز میگردد و به ابدیت متصل میشود.

بسیاری از شاعران عارف پیشه ما حاضر بوده اند «جان ناقابل» خود را با عوض ناچیزی که عبارت از يك «بوسه» باشد مبادله کنند. عده می دیگر تنها «مطلبشان دیدن روی یار و دادن جان بوده است» اما گروهی دیگر پا را از اینهم فراتر گذاشته در برابر جان خود چیزی نخواسته و بمرک ابراز اشتیاق کرده اند. یکی از شعرای متأخر (گویا مرحوم دولت آبادی) در این باره میگوید:

«مرك اگر مرد است گو نزد من آی

تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ»

بطوریکه میبینیم تا این حد از خود گذشنگی بیان کننده نهایت اخلاص و وارستگی است.

در اینجا هم آهنگ با پیروانه (روانشناس معروف) ما از توجیه و تعبیر عشق روحانی بوسیله اختلالات جنسی خودداری میکنیم .
باید متذکر شد که گروهی از مؤلفین ، عرفان را معلول وسوسه ها و اغواهای جنسی میدانند .

اما همانطور که پرفسور لاواستین یادآوری میکند روان عرفانی از آنجهت که منجر بتزاید انرژی روحی میشود اساساً با روان کسانیکه اختلال مشاعر دارند متفاوت است زیرا در اینها انرژی روحی تخفیف می یابد . به این قیاس میتوان عرفان حقیقی را از عرفان نادرست باز شناخت .

بعضی از مفسرین نیز بجای آنکه خلسه مذهبی را بر اثر انبساط و بزرگ شدن جنسی حواس بدانند آنرا بطور قاطع معلول یک جنسیت غیرعادی میشمارند . در نظر این مفسرین که مجذوب مادیگری شده اند پاکی و صفای «سنت ترز» و همچنین علوروح و خلوص ضمیر «ژاندارک» محصول عوارض جنسی است .

لئوی برتران از صاحبان عقاید مذکور میپرسد : این اظهارات بکدام مبانی « علمی » متکی است . زیرا از خود این زنان پارسا چیزی در باره الهامات قلبی شان تراوش نشده است .

بهر حال در خاتمه این بحث ما قبول میکنیم که بین مشخصات اصلی عشق روحانی و عشق دنیوی تفاوت موجود است .

البته خالق که بهال راز و نیاز و پرستش مخلوق خود توجه نداشته باشد قابل درك نیست .

ویکتور هوگو در این زمینه می نویسد :

« بدون عشق ، خدا تنهاست و آسمان پرستاره هم پوشش و کفنی بیش نخواهد بود » .

در حالیکه عشق جسمانی همواره سرخوردگی و نگرانی را در بر دارد ، عشق مردان حق ، به ایشان اجازه میدهد که موقع جذبه و شوق بخدا تقرب پیدا کنند و آرامش کامل را باز یابند

ضمناً اضافه میکنیم که هیجان مذهبی که اینهمه رهروان وادی طریقت را نورانی کرده است میتواند بدو شکل کاملاً مختلف تظاهر نماید بدینمعنی که گاهی هیجان شدید و ناگهانی است و بوسیله يك شوک یا طوفان درونی آشکار میگردد (مانند حالیکه به «سن بول» (۱) در راه دمشق دست داد و موجب دیگر گونی او شد).

اما غالباً آرزوهای مذهبی همانطور که در «سنت ترز» دیده شد متدرجاً بشکل احساس مذهبی ظاهر میگردد.

این احساس بالاخره احساسات دیگر را در بر خواهد گرفت زیرا از نظر متافیزیک (ماوراءالطبیعه) خدا مظهر و ترکیبی از کلیه تمایلات ماست.

کاتر فائز عالم طبیعی و مردم شناس معروف فرانسوی می نویسد :

«انسان يك حیوان مذهبی است» در واقع بنظر میرسد که مذهب حتی در نظر منافقین آن يك احساس همگانی است و دنیا بطور کلی خدا را مبحوید.

یکی از محققین مذهبی میگوید : «کسانی بیشتر با مذهب مخالفت میکنند که نیازمندیهای شدید مذهبی دارند و نمیتوانند نیازمندیهای مزبور را ارضاء نمایند ، در نتیجه کینه و بغض نسبت بمذهب در ایشان ایجاد میگردد

۱- سن بول از مروجین و مؤسین مسیحیت است که به ۶۷ سالگی

در رم شهید شد. او هنگامیکه بدمشق میرفت تغییر حال و دیگر گونی در خود مشاهده کرد و بر اثر آن بمسیحیت گروید. امروزه اصطلاح «در راه دمشق» در مالک غربی برای اشخاصی گفته میشود که يك تغییر ناگهانی در اخلاق یا عقیده پیدا میکنند.

مترجم

فصل چهاردهم

بی‌ترتیبی‌ها و انحراف‌های هیجانی جنسی

منظور از تدوین این کتاب بحث در بارهٔ روانشناسی عادی بوده و ما فقط اشارهٔ مختصری به بی‌ترتیبی‌ها و انحراف‌های عشق مینمائیم . این مطلب خصوصاً بکار پزشک قانونی و طبیب بیماریه‌ای روانی می‌خورد . پس غیر از مواردیکه شغل و حرفه ایجاب میکنند چه ضرورت دارد صحبت این نقائص بشری ، این فرومایگی‌ها و این جنایات نفرت‌آور را بمیان آوریم ؟

چرا عشقی را که ذاتاً یزدانی است و تظاهرات پسیکوفیزیولوژیک دارد ، آلوده سازیم و در خاطر خواننده اثری پست و زننده باقی بگذاریم ؟

موقعی فرا رسیده است که باید در برابر این ادبیاتی که زیرنقاب باصطلاح علمی ، مسئله جنسیت را فقط از لحاظ جنبه‌های منعطف و تاترآور شهوانی آن مورد توجه قرار میدهد ، عکس‌العمل نشان داد .

با وجود این ، فروید حق دارد که میگوید منظم‌ترین زندگی جنسی کا لا از بی‌ترتیبی‌های هیجانی خفیف و تظاهرات انحرافی مصون نیست . بعضی‌را هم که ما می‌خواهیم آغاز کنیم در پیرامون همین انحراف‌های کوچک است یعنی ما اجمالاً نظری باین قبیل بی‌نظمی‌های جنسی میاندازیم و از گفتگو در خصوص انحراف‌های مهم که به تیمارستان یا چوبه‌دار منتهی میشوند صرف‌نظر می‌نمائیم .

ابتدا یاد آوری میکنیم که عکس‌العمل‌های عاشقانه هر زن بر حسب مزاج و سرشت او تغییر خواهند کرد . در برخی از موارد چهرهٔ زن بنوعی خصلت تمایلات عاشقانه او را آشکار می‌سازد .

ارسطو در این زمینه مینویسد : « شکل صورت و آثار بدنی ،

جوهر تغییر ناپذیر طبیعت انسان را بیان میکنند . . «
 پس روح ، قیافه را میسازد و **بالزك** در این باره میگوید : «چهره
 يك دور نماست ، يك كتاب است » اما آیا لازم است که خواندن این کتاب را
 بدانیم و مانند بعضی ها بکار دشوار قیافه شناسی پردازیم .
 اگر چنین کاری لازم است و اگر باید به قیافه شناسی اعتقاد داشت
 ذکر گفته های زیر بموقع است :
 توسعه قابل ملاحظه قسمت تحنانی سر (فك باءین و پشت کردن)
 علامت ازدیاد غریزه جنسی است .
 برعکس توسعه اندك این قسمت دلیل بر کمی و نقص غریزه مزبور
 است .
 بینی بزرگ ، بینی از نوع شهوانی ، نشان دهنده دلبستگی بلدات
 جسمانی است .
 بزرگ شدن ناحیه وسط سر تاثیر پذیری شخص را بخوبی معلوم میسازد .
 بره های بینی لرزان باشخاص بر حرارت و شیدا تعلق دارد .
 بینی محدب و برآمده ، در مرد علامت نفوذ و سلطه و در زن دلیل
 بر محبت و احساساتی بودن است .
 وسعت یافتن قسمت بالای سر متعلق بعشق روحانی است و نشان میدهد
 که غریزه جنسی در صاحب آن تضعیف شده است .
 وقتی که هر سه قسمت سر متعادل باشد عشق از تمام منابع خود
 (غریزه ، محبت ، عقل ، تخیل) بهره مند میگردد . در اینحال انسان ، با
 حواس ، قلب و روح خود مهر میورزد بدین معنی که گاهی حواس ، قلب و
 روح با هم در کار عشق شرکت دارند و زمانی متوالیاً در این کار دخالت
 می نمایند .
 عکس العمل های هیجانی عشق در زن ممکن است کاهش یابند یا زیاد
 شوند و یا دستخوش فساد و انحراف گردند ، ما ضمن سه مبحث کوتاه و
 مجزایی ترتیبی های جنسی زن را که عبارت از سرد مزاجی ، تحریک شدن مفرط
 اعضا ، تناسلی و بالاخره انحراف های جنسی هستند مطالعه میکنیم .

سرد مزاجی

هنگامیکه صحبت از سرد مزاجی میشود ، بخصوص فقدان عکس العمل هیجانی غریزی مورد نظر است . زیرا تاثر پذیری و محبت میتوانند کاملاً با تحریک ضعیف و یک فقدان کامل شهوت سازگار باشند بطوریکه بعضی از زنان سرد مزاج مادران پر شور و بسیار مهربانی هستند .

سرد مزاجی در زنان خیلی متداول است ولی چون اینوضع مانع ارتباط جنسی نیست غالباً پنهان و ناگفته میماند . طبق آمارهایی که در این باره جمع آوری شده ، تعداد زنان سرد مزاج از یک در ۱۴ تا یک در ۳ تغییر میکند . (۱)

این اختلافات بخوبی نشان میدهد که هر محقق با نظر شخصی خود میتواند از احساسات زنان اطلاع حاصل نماید .

سرد مزاجی که بنامهای « کوری شهوانی » و « بیحسی جنسی » نیز خوانده میشود بدرتأ بطور کامل و فاطح ایجاد میگردد .

سرد مزاجی در شکلهای کامل خود عبارتست از فقدان تمتع باضافه یک فقدان تمام اشتهای جنسی .

در بعضی از حالات ، با وجود نبودن هر نوع احساس شهوانی ، زن

۱- تحقیق در این امر و بدست آوردن آمار زنان سرد مزاج کار آسانی نیست . گروهی از پزشکان بیماریهای زنان و روانشناسان عده زنان سرد مزاج را تا پنجاه درصد تخمین میزنند اما گروهی دیگر تعداد آنها را بیش از ده درصد نمیدانند .

علت این اختلافات آنست که اولاً سرد مزاجی به نسبت اوضاع و احوال محیط و کیفیت روحی و بدنی زن متغیر است ثانیاً بسیاری از زنان بسرد مزاجی تظاهر نمیکنند . آنها حاضر نیستند حتی در برابر پزشک هم حقیقت را بگویند زیرا دون شأن خود میدانند که خویشان را به امور جنسی راغب نشان دهند .

یک نیروی محرک جنسی و عادی را در اختیار دارد .
از طرفی سرد مزاجی ممکن است یکروز حادث شود و روز بعد ناپدید گردد .

در آغاز زندگی تناسلی يك سرد مزاجی تقریباً فیزیولوژیک وجود دارد . **اشکال** تأیید میکنند که از هر چهار زن فقط یکی در موقع نخستین نزدیکی احساس لذت می نماید .

بطور کلی زن در روابط جنسی کمتر از مرد تحریک میشود . او اغلب چند ماه پس از زناشویی و گاهی پس از اولین زایمان ، اوج لذت جنسی و ریشه انزال را درک میکند . معمولاً زنان بین سی تا چهل سالگی دارای محرک و لذت جنسی نیرومندی هستند .

سرد مزاجی بعلاقیهای بسیار مختلفی تولید و ابراز میشود . گاهی این حالت مربوط بیک درد بدنی است و زن بداندجهت از اعمال جنسی طفره میبرد که از دردی رنج میبرد . در این قبیل موارد ، يك درمان طبیی یا جراحی ، عارضه عضوی را برطرف میسازد ، در نتیجه علت درد زایل میگردد و حس تناسلی مجدداً زنده میشود .

همچنین انطباق ناقص اعضاء تناسلی زن و مرد ممکن است سردمزاجی را ایجاد نماید . در این وضع معالجه نزد پزشک بیماریهای زنان غالباً مؤثر بوده است .

کوفتگی یا عوارض دیگر دستگاه عصبی ، مسمومیت های شدید (مرفین ، قهوه ، برمور ، سرب ، تنباکو) و بعضی از مسمومیت های داخلی مانند مرض قند گاهی سبب سرد مزاجی شناخته میشوند . نقص غده های ترشح کننده داخلی و بخصوص از بین بردن یا بی اثر ساختن تخمدانها ممکن است وضع جنسی را تغییر دهد .

نیروی جنسی پس از یائسگی هم تا مدتی باقی میماند و سپس بتدریج ناپدید میگردد .

عقیم ساختن از طریق جراحی ، روی حس تناسلی آثار متفاوتی باقی میگذارد . پس از قطع کردن تخمدانها بر حسب زنان مختلف گاهی

اشتهای جنسی تخفیف و گاهی شدت مییابد (مورد اخیر خصوصاً در وقتی است که بر اثر قطع تخمدان ، يك جراحت دردناك برطرف شده باشد) بهر حال این کیفیات همیشگی و همگانی نیستند زیرا عموماً عقیم ساختن موجب تغییر زیادی در قدرت جنسی زن نمیشود .

سرد مزاجی در برخی از زنان ممکن است ناشی از یک کراهت روحی باشد (۱)

در این زنان با وجود بیعصب و نقص بودن دستگاه تناسلی و سایر قسمتهای بدن حالت برودت و سردی که با نخستین مقاربتها همراه بوده است همچنان ادامه پیدا میکند . اما نذکر میدهم که حالت مزبور مانع آبسنی و مادرشدن نیست .

بدنبال سردی و بی اعتنائی ، غالباً کسالت و تنفر هم بزنان دست میدهد تا جائیکه بالاخره زن از تمکین نسبت بشوهر و اجرای وظایف زناشویی خودداری میکند . بیشتر اختلافات خانوادگی معلول همین امر است .

این سردیها و بی میلیهای اساسی غالباً ضمن زناشوییهای بوجود میآید که در آنها عامل انتخاب جنسی و نیروی جنسی دخالت نداشته است بلکه روی حسابهای عملی شده اند .

۲- بموجب تحقیقات متعدد سرد مزاجی بیشتر دارای علل روحی است .^۱ تعالیم اشتباه آلود اخلاقی ، قبیح دانستن بیش از اندازه اعمال جنسی (حتی در موارد مشروع) ، ترس از آبسنی ، بی تجربگی شوهر و طرز رفتار نامناسب او با زن ، عدم تناسب و توافق بین زن و شوهر باعث میشوند که زن نسبت بلذات جنسی بی اعتنا بار بیاید . بر شوهر است که در این قبیل موارد با مراجعه به اشخاص یا پزشکان آزموده و یا با دقت و امعان نظر شخصی شرایط خاصی را که برای رفع برودت و ترضیه نیازمندیهای جنسی زن لازم است بوجود آورد . بدینسان شوهر موفق خواهد شد که به بسیاری از اختلاف ها و نگرانی های خانوادگی خاتمه دهد .

وسایل بهداشتی عمومی و استعمال داروهای مقوی میتوانند برای مبارزه با بعضی از سرد مزاجیها بکار روند. اما بقول یکی از مصلحین هیچیک از این تمهیدات نمیتواند برای زن جای عشق بهمسر را بگیرد. . . تمهیدات مزبور فقط امکانهای لذت را که در زن پنهان بوده بر میانگیرند و باو اجازه میدهند که بآستانه لذت شهوانی برسد.

میل مفرط بمناسبات جنسی

طبیعت حس تناسلی را در جنس زن بطریقی بسیار نامرتب تر از مرد بوجود آورده است بدین معنی که اگر عده فراوانی از زنان، سرد مزاج هستند بر عکس بعضیها بواسطه میل مفرط به اعمال جنسی و تحریک شدن زیاد از دیگران مشخص میگرددند. این بترتیبی در اصطلاح علمی «نفومانی» (Nymphomanie) خوانده میشود (۱).

۱- نفومانی حالتی است که در آن زن نسبت بامور جنسی میل شدید پیدا میکند و بهیچوجه آتش شهوت او خاموش نمیشود. چنین زنی را در اصطلاح علمی «نفومان» میگویند که شاید معادل آن در زبان فارسی عامیانه، «حشری» باشد. علت این عارضه را بسیاری از پزشکان روحی «اروتیسم» میدانند.

اروتیسم که عبارت از تحریک شدن زیاد آلت تناسلی و عطش شدید بکارهای جنسی است گاهی علل موضعی دارد و علاج پذیر است. زمانی ممکن است بجهت معین، تضادفی و رودگذر باشد (مثلا در اثر استعمال زیاد الکل و غیره) همچنین اروتیسم میتواند ناشی از کیفیت روحی خاصی باشد که تحت تأثیر محیط و شرایط مساعدی تشدید شده است (مثلا در بعضی از معاشرتها، نمایشها و کتابهای محرک، بعضی از مشاغل و غیره) بهرحال هرگاه اروتیسم در زن بطور کامل تحقق یابد وی را بطرف نفومانی میکشاند. بی ترتیبی مزبور گاهی منحصر بفرداست یعنی اختلال روحی دیگری در زن مشاهده نمیشود.

دختران جوانی که باین عارضه گرفتار میشوند اغلب در برابر قیود بقیه در ص بعد

همچنین بعلت عیاشیها و هرزگیهای مسالین (Messaline) زن
کلود امپراطور رم، صفت مزبور را « مسالینسم » مینامند. (۱)

نفومانی که درهرسن ممکن است بظهور برسد دردختران خردسال
بشکل « میل بخود » یا « اتو - اروتیسم » دیده میشود. این عارضه
دردختران کوچک گاهی بجهت وجود جانوران ذره بینی وانگلی درمجرای
تناسلی است زیرا جانوران مزبور مجرا را تحریک کرده و دخترک را
به وررفتن با خود برمیانگیزند.

در زمان بلوغ و نیز پس از یائسگی نفومانی یا بسبب اختلالات
دماغی و یا بوسیله جراحانی درتخمدانها و درمخاط آلت تناسلی و یا بجهت
کوفتگی و ناراحتی عصبی نمایان میگردد.

تحریک شدن مفرط اعضاء تناسلی و میل شدید به اعمال جنسی ضمن
بعضی از بیماریها مانند جذام، سیفلیس، آغاز فلج عمومی هم دیده شده است.
یکی از پزشکان در گروهی از مبتلایان به سرطان نیز مشاهده نموده
است که چگونه قبل از معدوم شدن، لهیب شهوتشان آخرین تشعشع خود
را بخارج پرتاب میکرده است.

ولی میل بسیار شدید شهوانی خصوصاً در زنان مسلول ایجاد میشود و
همین حالت است که موضوع مباحث ادبی شده است. «مارگریت گوته»

بقیه از ص قبل

اخلاقی نمیتوانند مقاومت کنند و بجانب فحشاء هدایت میکردند.

معمولاً معالجات و کیفرهای جزائی در زنان مذکور بی اثر است
و زن نفومان کمتر اصلاح شدنی است.

۱- مسالین نخستین زن کلود امپراطور رم است که ۴۷ سال قبل
از میلاد درگذشت (و بقولی کشته شد) شهرت این زن بمناسبت افراط
در کارهای جنسی است که بالاخره ویرا بمحیط فحشاء و رسوائی کشانید
یکی از نویسندگان بنام «موریس ماکر» شرح حال او را تحت عنوان
«زندگی عاشقانه مسالین» برشته تحریر درآورده است. مترجم

یا « لازم او کاملاً » اثر الکساندر دوما همچون « افروختگان » اثر میشل گردی و آثار زیاد دیگر، نمونه‌های کلاسیک وضع مزبور هستند.

علمی که موجب ازدیاد میل جنسی هنگام بیماری سل می‌گردد متعدد است بعقبه بارس « سل در بین زهرهای بسیار، یکی از نیرومند ترین مواد مفوی باء را نیز در بر دارد ». البته این تئوری شیمیائی کاملاً فرضی است معینا میتوان قبول کرد که سموم تب در توانائیهای روحی یک اثر خفنی کننده دارند یعنی خودداری و اراده را ضعیف میکنند و مقاومتها را در برابر غریزه تقلیل میدهند.

بین شوک هیجانی و حالت تب مك رابطه فطمی وجود دارد. در بیمارستانها درجه حرارت بیماران، روزهای ویزیت بالا میرود. مسلولین تب دار غالباً تیز هوشی شکفت انگیزی دارند. آنها مراحل زندگی را بسرعت طی میکنند و احساس قبلی مرك، ایشانرا نسبت بکار پافشارتر و مصر تر مینماید. (۱)

این التهاب بزودی بناحیه تناسلی هم سرایت خواهد کرد. طبیعت هنگامیکه توجه زیادی بحفظ فرد ندارد، هرگاه پای حفظ نسل بمیان میآید بر فعالیت خود میافزاید، لذا غریزه جنسی راحتی در کسانیکه محکوم بمرگ کرده است بجوش و خروش و امیدارد. زنانیکه خود را بطوری درمان ناپذیر از دست رفته میبایند میخوانند حد اکثر استفاده را از باقیمانده حیات ببرند. آنها از زندگی فقط يك شعله میسازند و شعار غیر اخلاقیشان این است « کوتاه اما خوب ».

هانری باتای نویسنده و شاعر روانشناس فرانسوی (۱۸۷۲-۱۹۲۲)

در یکی از تألیفات خود بنام « فالن » این صحنه را بخوبی نمایان ساخته و از زبان زنی که قهرمان داستان اوست میگوید: « حالا که من نمیتوانم بمقصد برسم، حالا که نفسم بمن یارای وصول بهدف را نمیدهد باید مانند

۱ - یکی از پزشکان روانشناس که « وواونل » نام دارد ضمن

بخشی بعنوان « باسیل و عشق » از مسئله مذکور در بالا مشروحاً سخن رانده است.

مستی که جام می را لاجره سر میکشد یکباره کام خود را از زندگی بگیریم». برخی از مسلولین این امر را تا آخر رعایت میکنند و گویی اشعار زیر که از هوریس روئینا است در باره آنها صادق است.

«لبهای خود را بهم چسبانید و در عین حال ترس و محبت را»
«ریشخند میکردند.»

«سپس دو دل داده بدنهای نحیف خود را بهم متصل ساختند.»

«و چنان یکدیگر را فشردند که فقط يك موجود شدید.»

«آنگاه با هم در کناری افتادند و جان سپردند.»

عده دیگری از این بیماران که شاید تعدادشان بیشتر است، يك عشق افلاطونی و خمالی اکسفا میکنند.

باید دانست که کیفیت عل زنان «نفومان» متنوع و متغیر است. برخی از ایشان بطور مقاومت ناپذیری بجانب مردروی مآورد و گروهی دیگر بکارهای «اتو-اروتیک» میپردازند یعنی لذت را در وجود خودشان میجویند.

این تحریک دائم، زنان مزبور را ناراحت میکند و چه بسا که باعث تیره روزی آنان میگردد بسیاری از ایشان نزد پزشک میآیند و درمان دطمی و کامل خود را از او میخواهند.

در حقیقت فقط يك معالجه طبی یا جراحی که علت بیماری را از بین ببرد ممکن است مریض را بهبود بخشد و حتی این اختلالات را علاج کند.

انحرافهای جنسی

بطور کلی تعداد انحرافها و اغزشهای جنسی از حدود تصور خارج است و بقول یکی از مطلعین بنام ویبر هر نوع آنها که امکان پذیر باشد عملی شده و میشود.

برخی از این انحرافها مربوط به بیماری دماغی و جنون هستند و لذا ایجاب میکنند که فاعل آنها بتهیامارستان برود.

عدهئی دیگر از انحرافهای جنسی ناشی از ساختمان بدنی و روحی

شخص هستند . این ساختمان بدون ایجاد عدم مسئولیت کامل برای شخص بقسمی انحرافهای غریزی او را موجه میسازد .

اما غالباً انحرافها بدانجهت عملی میشوند که بسیاری از افراد بدون داشتن هیچگونه عیب و نقص و با کمال علم و اطلاع میخواهند بخوشگذرانی خود بیفزایند و یا يك حس تناسلی را که بر اثر افراط ضعیف شده است تحریک نمایند . در میان فواحش ، از هر طبقه اجتماع که باشند ، عواملی چند از قبیل الکحل و سایر مواد تخدیر کننده برای کمک به اعمال انحرافی بکار میرود .

در بورژوازی (اعم از کوچک و بزرگ) یکی از علل انحرافهای جنسی ، بمقیده کورت آنست که ارتباط بین دوجنس همواره برای تولید مثل نیست بلکه بیشتر معطوف به جستجوی لذت جسمانی است . در اینگونه معاشرتها عادات بد بوجود میآید و بعداً بزحمت از بین میرود .

باید دانست که مفاسد و انحرافهای بزرگ جنسی در زن کمتر از مرد دیده میشود . اما نوعی از تظاهرات انحرافی در زنان وجود دارد که ما نمونه هائی از آنها را ذیلا یادآوری میکنیم :

آیا بسیاری از زنان مانند «نارسیس» از تماشای خود لذت نمیرند و شمایل خویش را تحسین نمینمایند ؟ (۱)

۱- بموجب افسانه های یونانی ، نارسیس پسر رودخانه « سفیز »

شیفته جمال خود شد و یکروز در حالیکه تصویر خویش را در اعماق چشمه می مینگریست خود را بآب انداخت و بیک گل نارسیس که همان نرگس باشد تبدیل گردید .

بعد ها روانشناسان عمل کسانی را که از تماشای خود لذت میبرند « نارسیسیسم » نامیدند . این اشخاص خودشانرا بعنوان موضوع شهوانی انتخاب میکنند و لذت را در وجود خود جستجو مینمایند . در مکتب فروید مفهوم نارسیسیسم یا «خودشیفتگی» بسط بیشتری پیدا کرد و مواردی از بیماریهای عصبی و روانی را در بر گرفت . مترجم

آری، آنها با وسواس عجیبی بآرایش بدن میپردازند و از مشاهده اندام و پیکر خودشان که مصنوعاً تزئین شده است دستخوش یکنوع هیجان شهوانی میشوند. ولی البته این زنان برعکس «نارسیس» (نرگس) بصورت گل در نمیآیند.

همچنین آیا نیمه عربان (دکولنه) شدن زن‌ها و نیز برهنگی کم و بیش کامل ایشان در کنار دریا و پلاژهای امروزی، يك بیماری عصبی خفیف «نمایش اعضا تناسلی» Exhibitionnisme نیست؟ (۱)
ضمناً بدون آنکه بخواهیم از داستان‌ها و شواهد تاریخی مدد بگیریم

۱- نمایش اعضا تناسلی در حضور دیگران یا «اگزهیسیونیسم» عملی است که چه از لحاظ قانونی و چه از نظر اخلاقی منافی با عفت محسوب میشود. از نظر اجرای قانون باید «اگزهیسیونیستها» را از یکدیگر تفکیک کرد زیرا این عمل گاهی تصادفی است و بجهت آنست که شخص عارضه‌ی در مجاری تناسلی دارد و خودداری از دفع فضولات دره‌واردی برایش میسر نیست لاجرم اعضا تناسلی خود را در حضور جمع، برملا میسازد. همچنین بعضی از دیوانگان و بیماران عصبی بدون عمد و از روی عدم توجه بقیاحت عمل، آلت خود را نمایان میکنند. و نیز ممکن است این عمل بر اثر مستی، حمله و غش و نظائر آن و یا ناشی از عوارض موقت دیگر باشد.

اما نمایش اعضا تناسلی بمعنی اخص آنست که کسی «عادتاً» به اینکار مبادرت ورزد باید دانست که عمل مزبور همواره از مردان سر میزند و بندرت در زنان دیده میشود...

البته «اگزهیسیونیسم» شامل دسته‌های دیگری از بیماران عصبی و منحرف‌های جنسی هم میشود که توضیح اعمال ایشان را در اینجا زائد میدانیم.

در مبحث فوق آندره بینه می‌خواهد بگوید که بسیاری از زنان نیز که بلخت نمایاندن خود علاقه‌شدید دارند مبتلا بیکنوع «اگزهیسیونیسم» خفیف هستند.

میپرسیم که آیا بسیاری از دوستیهای بین زنان و خصوصاً بین دختران ، بوی همجنس بازی (هموسکسوالیته) نمیدهد ؟

از انحرافهای دیگر زنان آنست که گاهی تأثر پذیری مفرط و محبت ایشان بطرف بعضی از جانوران معطوف میگردد . . .

بالاخره لذت شهوانی حاصل از درد در زنان کم نیست و حتی در زندگی عادی هم اغلب زنها تا حدی از تحمل اقتدار و زورگوئی مرد خوششان میآید .

مادام ژان گالزی که او را در این مورد سخنگوی زنان میخوانیم میگوید : « در هر زن یک احتیاج طبیعی بحمايت و حتی میتوان گفت بفرمانبرداری وجود دارد » (۱) .

۱- گروهی از مردم از تحمل درد ورنج ، خصوصاً در مورد اعمال جنسی لذت میبرند . یکی از نویسندگان آلمانی بنام Masoch عارضه را بخوبی توصیف کرده است و بهمین جهت عارضه مزبور را مازوشیسم (Masochisme) نامیده اند .

بعضی از «مازوشیستها» فقط پس از کتک خوردن قادر به انجام دادن عمل جنسی هستند . در عده ای از شهرهای اروپا « خانه » هائی جهت اینگونه اشخاص وجود دارد که آنها را قبلاً با شلاق کتک مفصلی میزنند تا « سر حال » بیایند .

در بین مشاهیر عالم ، ژان ژاک روسو به این عارضه روحی مبتلا بوده است .

البته شدت مازوشیسم همیشه به این اندازه نیست و معمولاً درجات آن خفیفتر است . بعقیده پسیک آنالیستها عادت مزبور بر اثر احساس گناه و مجرمیت ناشی از « کمپلس اودیپ » است و بیمار میخواهد برای رهایی از اضطراب و پشیمانی ، خود را شخصاً تنبیه کند .

عده ای دیگر معتقدند که گاهی بیمار مبتلا به « سادیسم » نمیتواند دیگر را بیازارد ، ناگزیر حس تهاجمی را بسوی خود متوجه میسازد و
بقیه در صفحه بعد

برنسس نوش آفرین شاهزاده شرقی در تأیید این مطلب مینویسد:
 « در ایران زنها مانند بردگان زندگی میکنند با این حال اکثر
 آنان از وضع خود راضی و خوشحالند زیرا بفکرشان نمیرسد که طور
 دیگری هم میتوان زندگی کرد » (۱) .

مادام مارسل تینیر هم در این خصوص مینویسد : « من در باره
 زنانیکه د کتر، پروفیسور، وکیل دادگستری و هنرمند شده اند بسی فکر
 میکنم . میبینم اینها که «آزاد» ، « سرکش » و برگزیده طبقه نسوان
 هستند ، اینها که درآمورشگاهها ، بیمارستانها و ادارات رقیب مرد بشمار
 میروند ، در کانون خانوادگی و در خوابگاه از نظم کهن پیروی میکنند .
 در اینجا زن از صمیم قلب و با تمام حواس خود به اطاعت و بردگی

بقیه از ص قبل

بآزار خود میپردازد .

بهر حال چون برای کسانی که فرصت مطالعه روانشناسی فروید و یا
 لااقل مقدمات پسیک آنالیز را نداشته اند این توضیحات مفهومی ندارد
 لذا ما از اطاله کلام خودداری میکنیم و فقط خاطر نشان میسازیم که گویا
 بنظر آندره بینه اکثر زنان کم و بیش « مازوشیست » هستند و از رنج
 بردن و آزار دیدن بنوعی متمتع میشوند .

۱- اولاً چنین بنظر میرسد که برخی از ایرانیان وقتی بخارج میروند
 « احتیاطاً » يك عنوان پرنس یا پرنسس جلوی اسم خود میگذارند .

ثانیاً « شاهزاده خانم » فراموش کرده اند که بمصداق « عیب او
 جمله بگفتی هنرش نیز بگوی » یادآور شوند زنان ایرانی امتیازاتی هم
 دارند زیرا از قرنهای پیش زن ایرانی پس از شوهر کردن هم برخلاف
 بسیاری از زنان اروپائی میتواند مستقلاً و بدون مباشرت شوهر در اموال
 و دارائی خود هرتصرفی که میخواهد بکند و نیز زن ایرانی اگر شوهرش
 غایب مفقودالامر باشد مثل بعضی از زنان اروپائی مجبور نیست تا پایان
 عمر بلامتکلیف بماند یعنی پس از چهار سال میتواند از محکمه تقاضای طلاق
 بکند و مطالب بسیار دیگر که در خاطر «شاهزاده خانم» نبوده است . مترجم

عاشقانه ابراز اشتیاق مینماید . او جرأت آزادی ندارد وقار و مناعت را احساس نمیکند بلکه فقط مشتاق عشق است . میخواهد محبوب روی او راه برود و او پا های محبوب را بیوسد و بگوید : « باز هم ! »

برای گروهی از زنان تحمل درد بدنی یا معنوی نه تنها ناگوار نیست بلکه ازجهاتی مطبوع نیز هست . این لذت بردن ازرنج درشکلهای افراطی ممکن است منجر بخودکشی شود .

بسیاری از زنان بدنبال نگرانی ملایم و اشکال فایق آمدنی میروند زیرا آنها ارزش و ارتعاش ناشی از ترس را دوست میدارند .

این « دلواپسی شهوانی » هدایت کننده و محرک زنانی است که مبتلا به « جنون دزدی » (Kleptomanie) هستند . زنان مزبور چیزی را برای نفع آن کش نمیروند بلکه فقط ازهیجان مطبوعیه که دزدی برایشان ایجاد میکند و از فکر این خطر که ممکن است ناگهان هنگام دزدی غافلگیر شوند لذت میبرند (۱) .

زنان به قاچاق گمرکی هم بهمین لحاظ میپردازند .

پیرزانه نمونه ها و شواهد زیادی از این نوع لذات زنان را در یکی از کتابهای خود متذکر میشود . یکی از بیماران او میگفته است : « تشویش

۱- جنون دزدی یا « کلپتومانی » وسوسه ایست که شخص را ناگهان بدزدیدن شیئی که درمقابل چشمان اوست برمیانگیزد این کاریشتر از زنان سر میزند و آنها در مغازه های بزرگ یکباره چیزی را که مورد علاقه و توجه ایشانست کش میروند .

در باره این عارضه دماغی مباحثات زیادی بن روانشناسان بعمل آمده است که ذکر آنها برای ما ضرورت ندارد . فقط متذکر میشویم که درخصوص دزدیهای ناشی از کلپتومانی باید دقت بسیار نمود تا بادزدیهاییکه از روی عمد و قصد انجام شده اند اشتباه نشود . زیرا شخص مبتلا به کلپتومانی شیئرا برای ارزش آن نمیدزد بلکه بنفس دزدی علاقه دارد . بهمین جهت محاکم گاهی این بیماران را مشمول برائت یا تخفیف مجازات قرار میدهند .

و شرمی که کوچکترین گناه در من تولید میکند آنقدر داپذیر است که نمیتوانم از آن گناه منصرف شوم .

برخلاف لذتی که از درد وترس برای زنان حاصل میشود ، بندرت آنها ازرنج دادن بدیگری (سادیسزم) منمتع میگردند .

محققى بنام **دیوری** معتقد است که برخی از زنان دوست دارند بشوهرشان تسلط داشته باشند و با او « شلاق بدست » برخورد و رفتار نمایند .

در کودک يك ميل طبيعى به ستمگرى وجود دارد .

در عوام الناس هم تماشای درد مجرکی برای لذت است . همه ما از هیجانهای سرورآمیز عزاداری و جنبه های کمیک ماتم سرائی اطلاع داریم (۱) .

بعنوان مثال میتوان رومیهای قدیم را ذکر کرد که انسان تیره روزی را بچنك با يك حیوان وحشی و گرسنه وامیداشتند و از تماشای مجروح شدن یا دریده شدن او محظوظ میگردیدند . همچنین زنها بمسابقات گاو بازی و محاکمات جنائی هجوم میآوردند آنها برای اینکه هیجان پذیری خود را اقناع کنند تا پای دار هم میروند و از مشاهده بدار آویخته شدن مجرم و دست و پا زدن او دستخوش يك قسم هیجان داپذیر میگردند .

۱- بررسی روحیه زنان کشور خودمان هم که بروضه خوانی و تماشای سینه زنی و عزاداری میروند شاید ما را برآن دارد که نظریه مزبور را تأیید کنیم .

فصل پانزدهم

هیجانهای جنسی در دختر مسن

تنها عشق افسانه‌ئی و اندیشه‌های عارف منشانه که قبلاً آنها را مطالعه کردیم هیجانهای دختر مسن را تشکیل نمیدهند بلکه احساسات دیگری هم در او پیدا میشوند که شایسته است اجمالاً از آنها سخن برانیم.

مقدمناً یادآوری این نکته لازم است که طرز فکر و خصائص روحی دختران مسن همواره یکسان نیست و ما میتوانیم يك تفاوت اساسی بین دختران مسن «آماده» و دختران مسن «ناراضی» قائل شویم. بنظر دسته اول، تجرد و بی‌همسری يك امر اتفاقی نیست. این دختران بحیف که حتی روحاً هم با جنسیت سر و کاوی ندارد، جاذبه جنسی را درك کرده‌اند. از لحاظ جسمی و بدنی دختران مزبور ضعیف و بی‌اشتها هستند زیرا ترشح بعضی از غدد ایشان کافی نیست. در آنها اندام خشك میشود، پوست پژمرده شده و چین میخورد و بالاخره رنگ بدن زرد میگردد. چشم تار و کدر این دختران چیزی جز يك اندوه مبهم را منعکس نمیکند.

از نظر روحی این دسته از دختران سالخورده غرق خودخواهی میشوند زیرا تمایلات زنانه ایشان نه تنها با عشق ورزی بلکه با هر نوع محبت و هرگونه احساس همبستگی اجتماعی سرسازش ندارد. در نظر ایشان عشق يك عمل ناپسند و حتی منافی با حیا و آزر و میماید بهمین جهت حتی بزناشویی و مادری نیز بدیده تحقیرمینگرند. حیای ساخسگی، ایشانرا برآن میدارد که این امورخارج از نزاکت را مکسوم نگاهدارند. در گروهی از این دختران، نیروی محرك جنسی یا مادری، هر قدر که ضعیف باشد، بجانب يك کار جنون آمیز یا شگفت آور معطوف

میگردد و دختران مزبور بقول یکی از مصنفین: «گر به ، سگ، طوطی را بعنوان محبوب و محرم راز انتخاب میکنند . حیوان را مورد نوازش و محبت قرار میدهند و هرگاه بمیرد مقبره باشکوهی برایش برپامی سازند!» اما دختران سالخورده « ناراضی » برعکس دارای غریزه جنسی عادی هستند منتهی اوضاع و احوال و شرایط زندگانی بایشان امکان نداده است تا غریزه خود را بچریان بیندازند .

اکثر این دختران بیشتر از آنجهت رنج میبرند که از مادر شدن محروم شده اند و الا محروم ماندن از لذت شهوانی آنان را چندان آزار نمیدهد .

ثالث دوال در یکی از کمدهای خود بنام « مادموازل » وسوسه مادری را در دختر مسن بخوبی نمایان میسازد .

در عده ای از دختران مسن يك عدم رضایت کلی وجود دارد یعنی غریزه جنسی نه میتواند بطرف موضوع های دیگری هدایت شود و نه بصورت عالبری درمیآید . این زنان بالاخره به تنویش ها و بیماریهای عصبی دوچار خواهند شد و آثارشان ببهارستان خواهد کشید .

باید توجه داشت که عکس العمل هریک از این دختران بر حسب ساختمان بدنی و روحی آنها فرق میکنند بطوریکه عوارض روانی ایشان حدوحصر ندارد . ما ذبلا حالات روحی بعضی از دختران مزبور را شرح میدهیم : یکی از این دختران را در نظر میگیریم . او هیچان پذیر امامحجوب و دارای طرز رفتاری مردد و ناپایدار است در نگاهش حرکت و وحشت خوانده میشود و مردمک های چشمش بزرگ شده اند . او با یک طریق ناشایسته دسئمال خود را مچاله میکند ، بعضی آنکه یک صدای غیر عادی بشنود از جا میپرد ، هرگاه در را با صدای بلندی ، ببندند قلبش می تپد . تمام غدد او بمقدار زیاد ترشح میکنند . برای بی ارزش ترین و کوچک ترین ناملایمی اشک میریزد . دسئهایش دائماً مرطوب هستند و گاهی از فراوانی عرق های سرد احساس میکنند که کاملاً خیس شده است . در این وضع ادرار زیاد میشود و کمرنگی آن ، حالت عصبی دختر را مشخص میسازد . يك شوک هیجانی ناگهانی ، فوراً موجب اختلال کوارش او میشود

و بسا که بیک حالت اسهالی دچارش مینماید این هیجانها باعث تشنجاتی در تمام اعضاء او میگرددند . تشنجات مزبور بوسیله یک سرفه ناهنجار و احساس گرفتگی گلو و همچنین احساس فشار روی سروسینه معلوم میشوند در این حال صدا خشن و زمانی نامفهوم است .

انقباض مری چنانست که حتی با یک اشتهای عادی هم دختر خود را قادر بفرو دادن غذا نمیبیند . حساسیت جلدی او زیاد میشود و در برابر کوچکترین تحریک عکس العمل نشان میدهد . بعلاوه دختر در معرض لرزشها و رعشه ها قرار میگیرد و بالاخره ممکن است بیجراهای عصبی واقعی مبتلا گردد .

بعضی از دختران پرهیجان در صدد برمیآیند که با کمروئی خود مقابله کنند در نتیجه بطور موقت خشمگین میشوند ، خشی که شدید و ای زودگذر است .

هیجان پذیری در نزدیکیهای قاعدگی شدت می یابد اما بس از هیجانهای زیاد یک مرحله ناتوانی و افسردگی فرا میرسد .

دختران احساساتی از یک نیروی جنسی عادی برخوردارند ولی بواسطه کمروئی نمیتوانند آنرا ابراز نمایند بهمین جهت با اندک خوش آمد گوئی و تعارفی ناراحت میشوند ، سرخ میشوند و غالباً در برابر انگیزه ها و تمناهای عاشقانه کاری جز فرار نمیکنند .

پس برای عده ای از دختران، هیجان پذیری مانع بزرگی در راه سعادت بشمار میرود . اغلب این دختران بسیار ملاحظه کارند و ملاحظه کاری و دقت ایشان ممکن است به وسوسه و اشتغال دائم ذهن بیک امر نیز بکشد گاهی دختر هیجان پذیر بحساسیت خود چیره میشود و میتواند بوسیله حیا عکس العملهای بدنی خویش را زیر ماسک تأثرناپذیری مستور بدارد و یک خونسردی انگلیسی مآبانه را از خود بروز دهد .

اما اگر انگلیسیها مانند مردم جنوب اروپا ژستها و حرکاتی را برای بیان احساسات خود بکار نمیبرند ، این زنان برعکس خیلی سریع و آسان سرخ میشوند و خونسردی آنها مانع تظاهرات هیجان در روی صورت و بدنشان نیست .

بعلاوه خونسردی دردختران احساساتی و هیجان پذیر، استثنائی است و برای بیشتر آنها هر چیز سبب ترس و نگرانی میگردد. این دختران حتی از احتمال مخاطرات کم و بیش مبهم و خیالی آینده نیز احساس وحشت می نمایند بعبارت دیگر هیجان پذیری خود را در آینده منعکس میسازند. این وضع تنها يك بی نظمی روحی نیست بلکه اضطرابی است که ممکن است بخود کشی هم منتهی شود. چنین دخترانی همانطور که گذشت دستخوش یک ترس بیجهت هستند، همواره بمزاج مختل و ناراحت خود می اندیشند، بیهوده با پزشکان یا اشخاص آزموده مشورت میکنند، از فکراتلا به بیماریهائی از قبیل بیحسی مغزی، آپاندیسیت، سرطان و بطور خلاصه هر بیماری که در محیط خود ببینند میترسند و غالباً بر اثر عوارض و علائمی که از روی خیالیافی بیان میکنند مورد عمل جراحی هم قرار میگیرند و جای زخم در قسمتهائی از صورت و بدنشان باقی میماند.

در برابر دستۀ دختران هیجان پذیر و محبوب دختر مسن دیگری را میبینیم که از خود راضی، مستبد و ترش روی است. او به علت یس را بدین خواهشهای جنسی خود عبوس شده و همواره حسرت نمیکشید را میخورد، حسرت هیچگاه او را ترك نمیکند و این دختر تند خوی و ستمگر همه را در خانه از زور گوئی و استبداد خود بستوه میآورد.

دختر مزبور هیچگونه حساسیتی ندارد اما خیلی کجکاو و استدلال جوئی میکند نسبت به امور دارای قضاوتی نادرست است و بالاخره دچار یکعده عوارض عصبی است که پزشکان بیماریهای روانی آن عوارض را به « پارانوئیک » توصیف می نمایند (۱) او خیال میکند که پزشک،

۱ - کلمۀ یونانی Paranoïa که در اصل بمعنی کج فکری و کج خیالی است در اصطلاح پزشکی شامل قسمتی از بیماریهای دماغی میگردد. این بیماری بوسیله عوامل زیر مشخص میشود :

الف- خود پرستی و تکبر زیاد که گاهی هم زیر ماسک فروتنی مخفی میماند و ممکن است به افکار مالبخولایی عجیبی هم بکشد.

بقیه در ص بعد

عاشقش شده است و برای هر نگاه یا هر ژست تعبیری قائل میشود بطوریکه نه تنها پزشك بلکه شیخ و محتسب هم از تهمنهايش در امان نیستند .

خطر دختر پر جوش و خروش کمتر است زیرا او عدم رضایت جنسی خود را با جنبش و حرکت همیشگی فرومی نشاند و توجه همه را بحركات خویش جلب می نماید . دختر در این حال از مردمیکه بوسائل گوناگون (تلفن ها ، تگرافها و غیره) سر بسرش میگذارند می نالد و از بخت خود شکوه میکند ولی بقول یکی از نویسندگان نباید این شکوه ها و ناله ها را جدی تلقی کرد زیرا او باطناً از آزاریکه می بیند مسرور است .

اگر تلاطم و حرکت زن فقط جنب و جوش و فعالیت باشد به او داربائی مخصوصی را عطا میکند و وی را تیز هوش و حاضر جواب بار می آورد .

القاء والهام زمان همانطور که او را بطرف يك عمل خوب هدایت

بقیه از ص قبل

ب - بدگمانی نسبت بهمه کس که شك و اضطراب را مآلا در بر دارد و انسانرا همواره رنج میدهد .

پ - اشتباه دردآوری و اظهار نظر؛ زیرا شخص پارانویاك عقاید خود را پیوسته موجه میداند و در حالیکه خود را شیفته منطق میشناسد برای اثبات نظریات خویش از هیچ نوع سفسطه فرو گذار نمیکند. بدیهی است استدلالهای او غالباً مهمل و ابلهانه هستند .

ت - ناسازگاری با اجتماع که ناشی از تمایلات مذکور در فوق است . از آن گذشته شخص پارانویاك نمیتواند از نظم و قاعده ئی پیروی نماید لذا از جامعه دور میشود و به انزوا پناه میبرد . گاهی هم او دل مثبت را بازی میکند یعنی برای مطیع ساختن دنیای خارج و تحت سلطه قرار دادن دیگران بکوشش و فعالیت میپردازد .

دسته دیگری از این بیماریها را « بسیکوز پارانویاك » میخوانند که از بحث در باره آنها صرف نظر میکنیم .

میکند بجانب یک نادرستی نیز سوق میدهد . او بطور باور نکردنی خستگیها را تحمل می نماید و پیر و پڑمرده نمیشود . فقدان فعالیت جنسی او را ترشح فراوان غده تیروئید جبران میکند و برشور و حرکتش می افزاید .

اشتیاق بدروغگوئی (Mythomanie) نیز در زنان بسیار شایع است (۱) زنهای عموماً قدرت زیادی برای تظاهر دارند ، یکی از نویسندگان بنام **لا فوشاردیر** در این خصوص میگوید : « زن در بیست سالگی خود را احساساتی ، در سی سالگی دلبسته بلذات جسمانی و در چهل سالگی هوشمند و روشنفکر می نمایاند .

زنان سرسخت برای چیره شدن بر مرد از بکار بردن هیچ حيله و دسیسه نی رویگردان نیستند .

شارل نیکول می نویسد : « این گرگهای نیرنگ باز طعمه را بومیکشند و با چرب زبانهای خود شکار تازه کار را جلب میکنند . مرد بپچاره بزودی بدام ایشان می افتد و پس از آنکه خوب دوشیده شد و جدش پیش چشمش آمد با يك ضربت كوچك یا بهتر بگوئیم با يك تلنگر طرد میگردد . در راه کامیابی مردی که گول شعر و غزلسرائی را خورده است مهملکه ئی هولنا کتر از برخورد با زنان فریبنده و فسوکار وجود ندارد » ذوق دروغگوئی (میتومانی) تمایل قلبی زن را به افسانه پردازی نشان میدهد بعبارت دیگر زن از روی عمد و اطلاع و برای يك هدف معین دروغ نمیگوید بلکه دروغ تقریباً از شعور باطنی او سرچشمه میگردد .

۱- علاقه و میل مفرط بدروغگوئی را در اصطلاح علمی «میتومانی» میخوانند . این صفت که بیشتر در اطفال و زنان دیده میشود با دروغگوئی عادی که از روی قصد و نیت انجام میگردد فرق دارد .

دوپره دانشمند روانشناس فرانسوی که در انواع میتومانی تحقیقاتی کرده است آنرا مبنی بر سه عامل هیجان پذیری ، تحریک شدن استعداد های تخیلی و تلقین پذیری میداند . مترجم

گوستاو فلوبر در باره اشتیاق « مادام بواری » بدروغ چنین می نویسد: « . . . این برای او يك احتیاج ، يك ذوق دیوانه وار ، يك لذت بود بطوریکه اگر میگفت روز قبل از طرف راست کوچه گذشته است دردل میخواست قبول کند که از طرف چپ عبور کرده است » .

در بعضی از دختران مسن ذوق یا جنون دروغگوئی با فساد و تباهی آمیخته میشود و آنها غالباً بغیبت کردن و فاش ساختن رازهای دیگران میپردازند این دختران بر ادب‌های عاشقانه دیگران خرده میگیرند و از واقع نشدن در معرض اینگونه عشقبازیها با گردن فرازی بخود تبریک میگویند . اما ناگفته نماند که در نهان برای یک صحنه کوچک عشقی بی‌قابلی مینمایند .

کینه این دوشیزگان « ترشیده » گاهی نهایت ندارد و آنها از بهتان زدن و نامه پراکنی کردن هم خودداری نمیکند . چند سال پیش دکتر **لوگار** مچ یکی از اینها را به اسم « آنژ لالوال » که با نام مستعار نامه های شرارت آمیز مینوشت با مهارت گرفت و او را « دماسکه » کرد . بغض و کینه در زنان مزبور گاهی چنان شدت مییابد که بمسوم ساختن دیگران هم اقدام میکنند .

موزیکری در زنان ممکن است زیر ماسک فضیلت و تقوی پنهان شود و آنها درحالیکه آرام ، مؤدب و آراسته بنظر میرسند و یا اکثرأ اطوار و تظاهرات ناچیزی دارند ، اندیشه های تاریکی در مغز ناتوانشان مسکن گزیده باشد . یکی از دانشمندان روانشناس از دختر شیرین و کمروزی حکایت میکند که چند ماه در خانواده‌ئی خدمت میکرد . یکروز صبح مشاهده شد دختر مزبور که تا آنزمان بنظر مانند يك بره میآمد سه کودک را در منزل کشته و خانه را آتش زده است . شگفت آنکه دختر با لبخند های دامنه دار بجنایت خود اعتراف مینمود .

در روانپزشکی (پسیکیاتری) این صفات متباین و پیچیده را که در واقع يك بیماری خطرناك روحی است تحت عنوان « سکیزوئیدی »

(Schizoïdie) مطالعه و درمان مینمایند (۱) .

خوشبختانه نمونه هائیکه در بالا ذکر کردیم بسیار نادرند و اغلب دختران از توازن عقلی بیشتری برخوردار هستند . از آن گذشته نمونه های افسانه ای و تاریخی دختران مسن در زمان ما رفته رفته ناپدید میشوند زیرا زن هم بوسیله کار کردن از انقیاد جنسی خلاصی یافته است و بدین ترتیب استقلال خود را تأمین کرده است .

بنا بر این اگر اوضاع و احوال بزن امکان سپردن راه طبیعی را ندهند او خود را کاملاً بمصرف نمیینند و تمایلات جنسی و خصوصاً مادریش را بجانب کارها و اشغالهای دیگری معطوف میسازد . بدینسان او بمطالعه، ورزش، هنر و فعالیتهای اجتماعی میپردازد .

باید یادآور شد که زن فقط میل دارد بآندسته از فعالیتهای اجتماعی بپردازد که عطش مادری او را فرو بنشانند لذا بکارهای آموزگاری، پرستاری و بطور کلی کارهائیکه مستلزم اخلاص و حتی فداکاری باشند مبادرت میورزد .

مادری روحانی و معنوی درزنانی دیده میشود که مجبور شده اند از مادری طبیعی منصرف گردند . این زنان که گاهی بصورت يك فرشته

۱- « سکیزوئیدی » يك بیماری روحی است که بر اثر آن بیمار بدیگران کاری ندارد و همواره بخود میپردازد . او چنان در خود فرو میروند که بنظر اطرافیان خونسرد، مهمل و بیقید می نماید . بعضی از اوقات هم بیمار خیلی حساس و فعال میشود و در این راه مبالغه میکند بطور کلی شخص سکیزوئید بین دو قطب بیحسی و حساسیت زیاد در نوسان است .

باید دانست که هریک از سکیزوئیدها کارا کتر مخصوص خود را دارد و در بین آنها از روشنفکران عمیق و متفکرین جسور تا ولگردان و مقلدان دیده میشوند .

واقعی درمیآیند ، کسان و بستگان خود را با دلسوزی هرچه تمامتر نگاهداری و مواظبت می نمایند و عمر گرامی را وقف خدمت بدیگران میکنند .

اما این نیکوکاریها هرچند موجب انصراف زن از خواهش ها و تمایلات جنسی میشوند ، معینا کمتر برای او توهم آمیز و خیال انگیز هستند

فصل شانزدهم

هیجانهای جنسی پس از یائسگی (۱)

یائسگی در اغلب زنان توسط يك سیر قهقرائی هیجان غریزه جنسی معلوم میشود . در اینوقت جنسیت بهنشی درجه ضعیف میگردد و شعله‌های ارزان آن کم کم رو بنخاموشی میرود .

معهدنا ، این قاعده کلی ، استثنائاتی را نیز در بر دارد زیرا در برخی از زنان ، هنگام یائسگی میل جنسی شدید اما زود گذری پدید میآید .

این میل جنسی بوسیله اشتیاق زیاد بشهوترانی (اروتومانی) ظهور مییابد بطوریکه اطرافبازرا بهحیرت می‌اندازد و زنها مضحك نشان میدهد همچنین ممکن است میل مزبور بوسیله حسادت مزاحمی نمایان شود .

۱ - یائسگی یا « منوبوز » عبارت از پایان یافتن قطعی عادت زنانگی است . این پدیده فیزیولوژیک معمولاً بین چهل تا پنجاه و پنج سالگی نمایان میشود .

بطور کلی زمان بروز این تحول بر حسب آب‌وهوا ، محیط ، طرز زندگی و خصوصاً صفات موروثی تغییر میکنند . مادر بسیاری از صفات جنسی و فیزیولوژیک خود را بدختر منتقل می نماید . *Qualis mater, talis filia* در عده زیادی از زنان که بلوغ آنها دیرتر از معمول انجام گرفته است یائسگی زودتر بظهور میرسد .

جمعی از مؤلفین دودوره برای یائسگی تشخیص میدهند . دوره اول بقیه در صفحه بعد

در حال حاضر، میان جماعت زنان از آن طبایع سرکش و دیررسی که مادر بزرگهای ما بروز آن طبایع را در سی سالگی، مادران ما در چهل سالگی و دختران ما، اگر وضع بهمین منوال پیش برود، معلوم نیست در چند سالگی تعیین خواهند کرد، کم نیست توضیح آنکه موقع شور و هیجانی که هنگام یائسگی در گروهی از زنان دیده میشود ظاهراً هر قدر پیش میرویم بتأخیر می افتد.

خارش سخت اعضاء تناسلی که در وقت یائسگی متداول است در بعضی از موارد این تحریک مفرط جنسی را موجه و آشکار میسازد. بعقیده پروفیسور مارافون در تمام مدت فعالیت تناسلی موادی چند که بفراوانی از تخمدانها ترشح میشوند مانع تکامل ارگانسیم و روح زن میگردند و مانع از آن هستند که نشوونمای جنسی زن بیای مرد برسد.

بقیه از ص قبل

که ممکن است چند ماه و حتی چند سال طول بکشد عبارت از مدتی است که در آن بپرتیبیهائی در قاعدگی زن دیده میشود، فاصله بین دور کل بسیار نامرتب میگردد و خونریزیهای بیموقع، اختلالات روحی یا بدنی در زن ایجاد میکند.

دوره دوم پس از این مرحله است در اینوقت تخمدانها بکلی فعالیت خود را ازدست میدهند و دیگر زن بطور قطع عادت ماهانه را نمیبیند. اختلالاتیکه مقارن با شروع یائسگی و تا مدتی بعد از آن در زن بروز میکنند غالباً بیدوام هستند و بزودی برطرف میشوند. اما بعضی از زنان در این موقع به عوارض بدنی و عصبی کم بیش مهمی مبتلا میگردند.

البته بروز این عوارض چندان تعجیبی ندارد زیرا همانطور که فعالیت تخمدانها در ارگانسیم و روح زن تأثیری بسزادارد عدم فعالیت تخمدانها نیز در زن باید مؤثر باشد.

عوارض مزبور برحسب ساختمان بدنی و طرز فکر زن فرق میکند
بقیه درس بعد

اما در یائسگی ارگانسیم زن این بقیصه را جبران می نماید و راه کمال را میپیماید . زن خصایص مردی پیدا میکند ، امکانهای مادری از او سلب میشود و نفسانیت او مانند مرد بالغ بجهتجوی لذت شهوانی میپردازد . نیروی محرک جنسی و عاشقانه که تا آنزمان بپس بوده است ، بجنبش و حرکت در میآید و گاهی چنان فعال است که زنانی را که تا آنوقت سخت پای بند قواعد اخلاقی واجتماعی بوده اند ، براههای ناستوده میکشاند .

ولی با وجودیکه این تئوری خیلی استادانه تنظیم شده است نباید فراموش کرد که تحریک شدن مفرط تمایلات عاشقانه در این سن وسال عمومیت ندارد و اکثر زنان فاقد چنین تمایلاتی هستند .

ضمناً باید یادآور شد که امروزه زنان حتی در صورتی هم که کشش و تانسین جنسیشان تخفیف یابد ، یاد گرفته اند که چگونه بر طول مدت جوانی خود بیفزایند . آنها این انقلاب اعجاز آمیز را مدیون سالن های آرایش نیستند بلکه با بکار بردن یک بهداشت صحیح بدنی و روحی به این امر توفیق میابند .

بقیه از ص فبل

زنانبیکه نسبت بیائسگی اندیشه های خرافی و سوابق ذهنی نادرست دارند و یا آنهایکه از این امر بدون جهت میترسند گرفتار ناراحتیهای زیاد میشوند .

ترس زنان از یائسگی بیشتر از آنروست که پس از این مرحله خیال میکنند دیگر « زن » نیستند و لطف و محبوبیت خود را از دست داده اند .

باید دانست که این عقیده صحیح نیست و برای زنی که دارای فکری سالم و زندگی زناشویی پیدغدغهئی بوده است یائسگی یکدوره استراحت بشمار میرود و در حقیقت پاداشی است که طبیعت برای او مقرر داشته است . از آن گذشته برای چنین زنی اجابت تمناهای جنسی شوهر نیز چندان مشکل بقیه در ص بعد

البته دستورهای طبی و تقویت بعضی از غدد و حتی جراحی زیبایی هم گاهی مورد استفاده زن قرار میگیرد اما غالباً ذوق به ورزش و تمرینهای بدنی برای مبارزه با فربهی و حفظ عضلات و همچنین نگهداری رعنائی، طراوت و تبسم او کفایت میکنند.

زن اکنون بیش از گذشته، برای مقابله با فرتوتی جسمی و فرسودگی روحی مجهز است. بدین لحاظ تغییرات فرخنده‌ئی در رفتار چهل ساله‌ها و حتی پنجاه ساله‌های کنونی بوجود آمده است.

پول ربو دانشمند معاصر، طی يك سخنرانی جذاب، مقایسه‌ئی بین مادرزنهای امروز و دیروز بعمل آورد و خاطرنشان ساخت که مادرزن «قهرمان-كميك» سابق، جای خود را فعلاً بزن مسنی داده که در عین جا افتادگی، طراوت خویش را هنوز حفظ کرده است.

آیا میدانید این مادرزن با نشاط و دوست داشتنی را گاهی در کجا می‌یابید؟ در دانسبنک میان بازوان دامادش.

معمداً زمانی فرا میرسد که زن نمیتواند نه خودش و نه دیگران را فریب بدهد. او در اینوقت باید سرنوشت را قبول کند و چه خوشبخت است زنی که این سرنوشت را با کمال میل و رغبت بپذیرد.

بقیه از ص قبل

نخواهد بود. حتی برخی از زنان در اوان یائسگی چنان به امور جنسی راغب میشوند که کارهای بیسابقه و شکست انگیز میکنند. این زنان دستخوش هیجان‌ها و التهابائی میگردند که در اصطلاح روانپزشکی **Accès erotomaniaques** خوانده میشود.

از نظر روانشناسی علت بروز این خصایص در زنان گاهی بدانجهت است که زن زوال جوانی را بچشم میبیند و چنان بوحشت میافتد که میخواهد در مدت بسیار کمی حرمانهای آینده را جبران کند. گاهی هم علت «اروتومانی» آنست که در نتیجه عدم فعالیت تخمدانها زن دیگر از آبتنی

بقیه در ص بعد

چنین زنی بزودی هیچانهای را که در جوانی موجب دلربائی او بوده اند زنده خواهد کرد .

مورسی بدل از زن پیری حکایت میکند که چندی پیش اورادریکی از دهکده های کنار دریا ملاقات کرده است : « پیرزن هر سه یا چهار سال یکبار با شوهرش به این دهکده میرود زیرا آندو چهل و پنج تابستان پیش ماه غسل خود را در این دهکده گذرانیده اند . اکنون مادر بزرگ ، خاطره ماه غسل را در اینجا تجدید می نماید و از یادبودهای گذشته لذت میبرد .

بدینسان مسافرت عروسی آنها هرگز پانان نیافته است . این زن و شوهر پیر ، باغی در دهکده مزبور دارند که با دقت از آن نگاهداری میکنند

بقیه از ص قبل

نمیترسد و با فراغ بال میتواند عطش جنسی خود را فرو بنشاند . لازم بتذکر است که یائسگی گاهی غیرطبیعی است و آن هنگامی صورت میگیرد که با عمل جراحی ، تخمدانها را بردارند ، یا آنها را در معرض ریون ایکس و یارادیوم قرار دهند . در این حالت نیز اگر زن جوان باشد همان عوارض یائسگی طبیعی و حتی شدیدتر در او دیده میشوند (حاجت بتوضیح نیست که فقدان تخمدانها مانع تمتع از امور جنسی نمیکردد) . بهر حال بیشتر عوارض بدنی و عصبی یائسگی با استعمال باره‌ئی از هرمونهای جنسی درمان میپذیرد .

در خاتمه اینمقال یادآور میشویم که در مرد نیز متوقف شدن فعالینهای جنسی گاهی با یکده از آثار و علائم روحی مانند اضطراب ، کندی ذهن و غیره همراه است که از لحاظ روانشناسی بیشباهت به « منوپوز » زن نیست . این حالت که با یائسگی از لحاظ فیزیولوژیک تفاوت بسیار دارد اخیراً از طرف چند نفر از مؤلفین « Andropause » خوانده شده است .

گفتاری چند از صاحب نظران

زنان جز بآرایش خود بهیزی نمیاندیشند . عموماً نیمی از ساعات زندگی ایشان صرف آن میشود که خود را برای ائتلاف نیم دیگر آماده سازند .
لوئی دولافرته

میان زنان بهر اختلاف زیبایی اختلاف حقیقی دیگری وجود ندارد

آلفونس کار

وقتی زنی فاقد سلاح نیرومند زیبایی باشد باز هم میتواند امید تسخیر مردی را در سر پیوراند . در این مورد آنچه بوی کمک میکند حماقت مردان است .
ژول کوکنت

بزرگان از قول من بگویند . سعی کنند همیشه زن بمانند . ما مردها آنقدر نادان هستیم که تمام اوقات خود را صرف حمایت آنها میکنیم تا خودشان بحمايت خویش احتیاج نداشته باشند .
کالدرون

هیچ چیز مشکلتر از پیدا کردن يك شوهر خوب نیست . فقط شاید پیدا کردن يك زن خوب از آن دشوارتر باشد .
ژان ژاک روسو

همیشه معشوق بودن از شوهر بودن آسانتر است زیرا هر کس میتواند گاه بگاه مصائبی را تحمل کند که تحمل همیشگی آنها غیر ممکن است .

بائزاک

برای هیچ زنی ، حتی آنکه بیش از همه ادعای عقل و منطق دارد ، نغمه‌ئی خوش‌آهنگتر از صدای کسی نیست که از زیبایی او سخن بگوید .

آدریان دوپوئی

آخرین عشق



بوسه مادر بزرگ

و گل‌های جوانی را از آن می‌چینند
آنها بشهر نشینی میمانند که روزهای
تعطیل بی‌باغ و بی‌لاقی خود می‌رود و
گل‌هایی برای زندگی روزانه خویش
تهیه می‌نماید . »

اما هیچ‌انهای پیری تنها از
خاطرات و یادبودها تشکیل نشده
اند . آخرین سال‌های زندگی
زن نیز از برتوهای مهر و محبت
درخشندگی دارند .

پدر و مادر هنگام اشتغالها و
گرددشها ، کودکان خود را بمادر
بزرگ می‌سپارند و او بانهایت خلوص
و شفقت از ایشان پرستاری می‌نماید .
زانوان مادر بزرگ پیوسته برای

پذیرائی نوادگان آماده است و او گاه یگانه با بوسه‌هایی که بر سرهای
کوچک و موهای مجعد این کودکان می‌زند ، آخرین نوازشهای حیات خود
را بجا می‌آورد .

او با انجام دادن این وظیفه عالی بر جوانی لبخند می‌زند سپس
بقول یکی از نویسندگان : « بتدریج اندام زن پیر فرسوده میشود ، روح
برای بیرون رفتن از کالبد مستعد میگردد ، از خلال خطوط صورت ابدیت
بنظر میرسد . مادر بزرگ واپسین برتوهای روح و ذهن زنانه خود را که
خیلی پاک و شفاف شده اند بخارج پرتاب میکند ، تا روزیکه يك شعله
عظیم تر او را در آرامگاه جاودانی فرو میکشد »

اگر میخواهید عقیده شما عالمگیر شود آنرا با زنان در میان بگذارید
 زیرا: اولاً عقیده شما را با کمال سادگی میپذیرند برای اینکه از خودشان
 عقیده نمی دارند. ثانیاً آنرا فوراً در همه جا منتشر میکنند برای اینکه
 حرف در دهانشان بند نمیشود. ثالثاً ندانسته در تحمیل آن بردیگران
 پافشاری خواهند کرد برای اینکه اساساً لجباز هستند. **مادام نگر**
 زن برای همکاری با دل ما آفریده شده است نه با عقل ما.

شانفور

در قلب هر زنی که بگردید يك مادر پیدا میکنید. همیشه
 شیرین ترین چیز در زندگی، عشق زن پاکدل بشوهرش است.
ولز

فراست زن غالباً صائب تر از نظر مرد است. **گوستاو لوبون**

برای آنکه زنان دوستان داشته باشند طوری وانمود کنید که خیال
 کنند آنانرا نمیشناسید، زیرا زنان تصور میکنند مردی آنها را بشناسد
 و دوست بدارد! ... **شانفور**

زن وقتی فرار میکند برای این است که او را بگیرند. **ژ. ژ. روسو**
 وجود زن ترکیبی از فرشته و شیطان است، اما شیطان غالباً فرشته
 را گول میزند. **هاینه**

مرد واقعی دو چیز میخواهد: خطر و قمار. بهمین جهت زن را انتخاب
 میکنید که خطرناکترین قمارهاست **نیچه**

زنها آنقدر تشنه احساسات هستند که بسیاری از آنها بدبختی را
 بر آرامش و سکون ترجیح میدهند. **مادام دفاند**

اگر در پاکدامنی زنی تردید کنید ممکن است شما را ببخشد اما
 تردید در زیبایی او گناهی نابخشودنی است. **تاگور**

از مترجم همین کتاب

اندیشه های فروید

تألیف : ادگارپش

ناشر : کتابفروشی ابن سینا